

زنان در تاریخ معاصر ایران

نیلوفر کسری



زنان در تاریخ معاصر ایران

نیلوفر کسری

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



۱۳۸۹

سرشناسه	: کسری، نیلوفر، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: زنان در تاریخ معاصر ایران / نویسنده نیلوفر کسری.
مشخصات نشر	: تهران: بدرقه جاویدان: جاویدان، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۴ ص: مصور؛ ۲۱×۲۴ س.م.
شابک	: ۵۷۰۰۰ ریال: 978-964-7736-73-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۲۷] - ۲۳۱: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: زنان -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳.
موضوع	: زنان -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۴.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۹۵۵/۰۷۴۰۸۲/۱۳۱۵ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۴۰۸۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۱۲۵۲۴



با همکاری انتشارات جاویدان

بدرقه جاویدان

زنان در تاریخ معاصر ایران

گردآورنده : نیلوفر کسری

شمارگان : ۱۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

چاپ : چاپخانه ماه منظر

قیمت : ۵۷۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۳۶-۷۳-۲ ISBN: 978-964-7736-73-2

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۲۶ تلفن: ۶۶۴۱۱۵۰۸ - ۶۶۴۱۴۳۶۲

فروشگاه: خیابان ولیعصر، نبش خیابان فاطمی، انتشارات بدرقه جاویدان تلفن: ۴-۸۸۹۷۵۵۸۱

زنان در عصر قاجار

زن ایرانی در جریان حوادث دشوار و سخت این مرز و بوم به رغم محرومیت‌ها و محدودیت‌های بسیار، همواره به عنوان نیمی از جامعه نقشی پنهان و مستمر در روند حوادث تاریخی ایفاء نمود و برخلاف پیش متداول جامعه در جای جای امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فعال بود و از پایه‌های آن به شمار می‌رفت. او که در خلال سالیان سال یورش و تهاجمات اقوام بیگانه در کشور شاهد استقرار دیکتاتوری‌ها و سلطنت‌های استبدادی بود، پیش از هر قشری دیگر مورد ظلم و جور قرار گرفت و به شکلی تدافعی در حصار خانه محبوس شد. اما این محبوس شدن روح او را در بند نکرد بلکه درک این محرومیت‌ها شوق مساوات‌طلبی و کسب حقوق انسانی را در او متجلی ساخت و تشنگی او را بیشتر نمود. چرا که در نظام حکومتی استبدادی که سلاطین به شکل ارثی به حکومت می‌رسیدند و مردم در تعیین سرنوشت خود هیچ دخالتی نداشتند، زنان بیش از مردان مورد احجاف قرار می‌گرفتند و تنها زنان همجوار با دستگاه‌های قدرت چون شاهان و صدراعظم‌ها و شاهزادگان و خانان می‌توانستند به نوعی در حوادث سیاسی دخیل باشند و البته این دخالت‌ها بیشتر از طریق نفوذ بر شوهران و پسرانشان اعمال می‌شد و گاه حتی در مناطقی به حکومت منطقه، ریاست ایل یا شهری می‌رسید و یا می‌توانست با پادرمیانی در حوادث سیاسی از نیروی متعادل کننده‌ای در برابر استبداد استفاده کنند. اما در محدوده‌ی طبقه متوسط و پائین زنان نقشی متفاوت و موثری ایفاء می‌کردند به طوری که در مناطق کشاورزی و روستایی از طریق شرکت در فعالیت‌های اقتصادی، نقش مهمی در اقتصاد خانواده و کشور ایفاء می‌نمودند و به همان نسبت از آزادی‌های اجتماعی بیشتری برخوردار می‌شدند. اما در درون شهرها زندگی در

چهارچوب سستی خود جریان داشت و زنان در مشاغل محدود عهده‌دار فعالیت‌های اجتماعی بودند.

از اواخر سده نوزدهم میلادی که دگرگونی‌های اجتماعی وسیعی در سراسر جهان به وقوع پیوست و جنگ‌های ایران و روس زمینه‌های آشنایی با این دگرگونی‌ها را پدید آورد، لزوم آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب نمایان شد. بدین ترتیب با اعزام اولین محصلان ایرانی به خارج از کشور و آشنایی زمامداران با تحولات بنیادی، زمینه‌های دگرگونی در ساختار سستی جامعه هویدا شد. و در کنار این دگرگونی‌ها توجه به تعلیم و تربیت بانوان ایرانی مطمع نظر قرار گرفت، چرا که پیشرفت یک ملت مرهون دانش و پیشرفت تمامی اقشار آن جامعه می‌باشد.

بدین ترتیب با فعالیت بانوان در جریان نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت این تفکر سرعت گرفت و زنان با وجود اینکه در نخستین قدم‌های خود حتی از حقوق اولیه خود محروم شده بودند و اجازه‌ی حق رأی نداشتند، جهت کسب آرمان‌های خویش متحد شده و نهضتی فرهنگی را آغاز کردند. این نهضت در سه شاخه ایجاد انجمن‌های سیاسی، تأسیس مدارس و چاپ نشریات تبلور یافت و با هدف آگاه‌ساختن جامعه نسوان گسترش پیدا کرد. با این روند تکاملی جامعه زن ایرانی به شیوه‌ای جدید همپا و همراه مردان و به عنوان یک پناسیل قوی در حوادث تاریخی به ایفای نقش پرداختند و به تدریج به مقام و موقعیت جدیدی در جامعه دست یافتند. این تحقیق تلاشی است در چند جنبه‌ی مهم سیاسی، اقتصاد، شعر و ادب و موسیقی هنر در عصر قاجار که به بازمبانی وضعیت و نقش زنان ایرانی در تاریخ معاصر ایران می‌پردازد.

زن در خانه و خانواده

روح حاکم بر زندگی مردم عصر قاجار روح مذهبی بود و اساس خانواده و تعلیم و تربیت کودکان بر این اساس قرار داشت؛ مهمترین رکن اجتماعی، خانواده بود که از شوهر، زنان و فرزندان تشکیل می‌یافت. پدران و مادران مهمترین وظیفه خویش‌مرا تپیه ملزومات ازدواج فرزندان خود می‌دیدند در چنین فضایی تعصبات ملی که به دلیل پائین بودن سطح علمی و فرهنگی جامعه شیوع داشت، زن را به دور از جامعه و در محیطی محصور قرار داده بود. در شهرها فضایی که محل زندگی زنان بود به کلی محصور و جدا و از دو قسمت اندرونی و بیرونی تشکیل شده بود. قسمت بیرونی محل پذیرایی آقای خانواده از افراد غریبه بود و کلیه‌ی فعالیت‌های رئیس خانواده در آنجا انجام می‌شد.^۱ قسمت اندرونی که اختصاص به زنان و فرزندان داشت و توسط دالان‌هایی به در خانه

۱- پنجامین: ایران و ایرانیان - عصر ناصرالدین شاه ص ۶۰ و ۵۷.

متصل می‌گشت. بدین ترتیب زنان خانه برای عبور و مرور، احتیاج به گذشتن از بیرونی نداشتند و از چشم میهمانان به دور بودند و بدین ترتیب رفت و آمد آن‌ها نیز توسط یکی از نوکران کنترل می‌شد. این قسمت از خانه را «هشت‌خانه» می‌نامیدند.^۱

بدین شکل خانه مکانی امن به حساب می‌آمد و گاه به آن مکان مقدس اطلاق می‌شد. بزرگان و ثروتمندان برای نگهداری زنان خود به تقلید از شاهان از مکان‌های وسیع و تشکیلات پرتجمل استفاده می‌نمودند. این مکان‌ها «حرمسرا» نامیده می‌شد و همواره مورد توجه جهانگردان قرار می‌گرفت. به طوری که گاه به انتقاد^۲ و گاه به تحسین^۳ از آن پرداخته‌اند.

اما مسأله‌ای که کمتر مورد توجه این سیاحان قرار گرفته است، شیوه زندگی زنان ایرانی در ادوار مختلف تاریخی است. زنان از بدو کودکی به زندگی در چنین محیط محصوری خو گرفته بودند و به دلیل عدم آشنایی با سبک‌ها و روش‌های دیگر، چنین شیوه‌ای نزد آنان مقبول و حتی تصور نوع دیگر زندگی برای آنان غیرممکن می‌نمود.

از سویی دیگر زنان ایرانی در طول تاریخ همواره از همین محیط بسته و محصور، نفوذی فراوان بر مردان و حاکمان جامعه اعمال می‌نمودند. چه محل زندگی زنان، مکان استراحت رئیس خانواده بود و همین مکان شرایط نفوذ آنان را فراهم می‌ساخت. هنگامی که رئیس خانواده خسته از کارهای روزانه به منزل باز می‌گشت و به استراحت می‌پرداخت، بهترین فرصت را برای زنان باهوش فراهم می‌ساخت تا بدین وسیله بتوانند در اعمال و رفتار شوهران یا پسران خود اثر بگذارند و به اهداف و خواسته‌های خود برسند و بر آن‌ها تسلط پیدا کنند و املاک و دارایی شوهر خود را قبضه نمایند.^۴

نفوذ زنان درباری بر روی سلاطین و امرای کشوری به حدی در اعمال و تصمیمات آنان موثر بود که همواره سایه آنان در پشت بسیاری از حوادث تاریخی ادوار مختلف این کشور، علی‌الخصوص دوران قاجار، قابل رویت است - بنجامین نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران (عصر ناصری) در سفرنامه خود به خوبی به چنین مسأله‌ای اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر عجولانه قضاوت و نتیجه‌گیری شود که زنان ایران عقب افتاده و بی‌اطلاع و نادان هستند، اشتباه محض است. آن‌ها گرچه تحصیل کرده و آشنا به تمدن غربی نیستند ولی به هیچ‌وجه کودن و احمق هم نیستند و در امور اجتماعی و سیاسی کشور نفوذ دارند و در پشت پرده خیلی از کارها با مشارکت و مساعی آن‌ها می‌گذرد.

۱- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من ج ۱ ص ۱۷۲.

۲- رایس، کلارا، زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان ص ۱۵.

۳- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۳۷) ص ۶۶ - ۶۵.

۴- لیدی شیل: خاطرات لیدی شیل ص ۸۸ - ۸۷.

فقط نفوذ زنان ایران آشکار و ظاهر نیست و خارجی‌ها در نظر اول به آسانی از آن مطلع نمی‌شوند. مثلی است معروف که می‌گویند: از صاحب قدرت نباید ترسید بلکه از عواملی که این صاحب قدرت را تحریک می‌کنند و پشت سر او هستند باید وحشت داشت.^۱



خانواده ایرانی

در چنین فضایی کودکانی که قدم بر عرصه‌ی وجود می‌نهادند تحت همان تعالیم سنتی قرار می‌گرفتند. تنها وسیله تربیتی غالب خانواده عبارت بود از مسجد و وعظ، جامعه و خانواده تمام هم خود را در انتقال اعتقادات مذهبی و سنتی به کودکان قرار داده بود. در کنار این تعالیم پدر خانواده هنر و صناعی که خود در آن‌ها تبحر داشت به کودکان ذکور انتقال می‌داد، چه آنان را جانشین بلافصل خود به حساب می‌آورد. و کودکان دختر تحت تعالیم خانه‌داری و هنرهای دستی قرار می‌گرفتند.

سن ازدواج بر اساس موازین و تعالیم اسلام بود. سیستم ازدواج آن عصر را می‌توان به شکل ذیل دسته‌بندی کرد:

۱- ازدواج‌هایی که بنا به میل خانواده (دردوران کودکی) صورت می‌گرفت. یعنی به محض به دنیا آمدن یا درسین بسیار کم فرزندان با یکدیگر نامزد می‌شدند و به محض رسیدن به سن بلوغ ازدواج می‌کردند.^۱

۲- ازدواج‌هایی که در بین خانواده‌های روشنفکر جامعه رواج داشت و پس از رسیدن فرزندان (بویژه پسران) به سن رشد یا اتمام تحصیلاتش، توسط والدین و بزرگتران فامیل صورت می‌گرفت. در این دسته از ازدواج‌ها تمایل طرفین دخالتی نداشت و حتی داماد نیز از شرکت در مراسم ازدواج محروم بود. معهذاً یکی از بستگان نزدیک داماد که با او دوست بود، در مشورت‌های خانوادگی که برای این امر تشکیل می‌گردید، عضویت داشت و میل داماد به وسیله‌ی او تا حدی رعایت می‌شد. این شخص را «توی بیگی» یا مباشر داماد می‌نامیدند.^۲

۳- نوع سوم ازدواج‌های سیاسی بود که بیشتر در دربار و بین خاندان سلطنتی صورت می‌گرفت و وسیله‌ای برای برقراری صلح و ایجاد پیمان با بزرگان کشوری بود تا مایه‌ی فرونشاندن جنجنگ‌ها یا تضمینی برای ایجاد امنیت و صلح در جامعه باشد. در بسیاری از اوقات درباریان و امیرای کشوری برای حفظ مقام و منصب خویش (بویژه از عصر ناصری به بعد) از این شیوه ازدواج‌ها سود می‌بردند.

بر اساس شرع اسلام هر مردی می‌توانست تا ۴ زن عقدی به شکل دائم داشته باشد. در صورت مرگ یا طلاق یکی از آنها، مردان باز قادر بودند زن دیگری را جایگزین وی کنند. در این موارد زن اول از احترام و ارج و قرب بیشتری برخوردار بود و حاکم خانه پس از مادرشوهر به شمار می‌رفت.

از شیوه‌های دیگر ازدواج، ازدواج موقت یا صیغه‌کردن دختران و زنان بود که بیشتر در میان طبقات بالای جامعه رواج داشت که به صورت قراردادی در مدت زمان معینی صورت می‌گرفت. پس از اتمام آن مدت زن می‌توانست به ازدواج مرد دیگری در آید. همچنین مرد می‌توانست با پرداخت مبلغ مهریه خود را قبل از اتمام مدت از قید چنین

۱- مادام دیولا فوا: سفرنامه مادام ویولافوا - ایران، کلد، شوش ص ۱۷۹.

۲- مستوفی، عبدالله: پیشین ج ۱ ص ۲۱۳.

ازدواجی رها کند. در بسیاری از شهرهای مرکزی و نواحی فقیرنشین خانواده‌ها به دلیل گرفتن مبلغ مهریه و از اینکه مدتی از هزینه فرزند دختر خود فارغ باشند از این امر استقبال می‌کردند.^۱

کودکانی که از طریق این ازدواج‌ها به دنیا می‌آمدند از جمله فرزندان مشروع محسوب می‌شدند و تربیت آن‌ها بر عهده پدر قرارداداشت و پس از مرگ پدر نیز از او ارث می‌بردند.

شکل دیگر ازدواج شامل دختران یا زنانی می‌شد که از طریق جنگ‌ها دزدیده و یا از طریق تجارت برده، اسیر و فروخته می‌شدند و تحت عنوان کنیز در اختیار مردان قرار می‌گرفتند. در فتوحات سال ۱۲۱۰ هـ. ق آغا محمدخان، سر سلسله‌ی قاجار، در قفقاز پانزده هزار دختر به اسارت در آمدند و در بازارها به معرض فروش گذارده شدند.^۲

تجارت بردگان در حد بسیار محدودی در جنوب ایران از طریق بنادر رایج بود. سدیدالسلطنه گزارش می‌دهد که با وجود مخالفت‌های دولت انگلیس از ورود غلام و کنیز به جنوب ایران و مجازات خلافکاران باز به صورت غیرقانونی برده وارد ایران می‌گشت.^۳ عبدالله بهرامی اعتقاد داشت که این غلامان و کنیزان ایرانی بیشتر از رعایای جنوب ایران و سیستان و بلوچستان بودند. البته گاه پیروزی در جنگ‌ها باعث می‌شد که تعداد زیادی از دختران آن منطقه به کنیزی گرفته شوند و یا عده زیادی از دختران یک منطقه به ازاء مالیات آن منطقه دریافت می‌شدند. پاره‌ای از قبایل کرد در ازای گرفتن مبالغی، دختران خود را به فروش می‌رساندند و حتی گاهی دختران ارمنی نیز به مسلمانان فروخته می‌شدند و در صف کنیزکان زیبا در می‌آمدند.^۴

این کنیزان تنها برای کار در خانه نگهداری می‌شدند و در واقع جزئی از اعضای خانواده به حساب می‌آمدند و در بعضی از مواقع ممکن بود به نکاح یکی از اعضای خانواده در آیند که در این صورت خود به خود آزاد محسوب می‌شدند. یک مرد، برحسب تمول خود می‌توانست هر تعداد کنیزی که بخواهد خریداری کند.

این کنیزان زیردست زنان بودند و گاه توجه مرد خانه به آن‌ها موجب حسادت خانم‌ها و انواع و اقسام حسادت‌ها و تنبیه‌های سخت بدنی بود.

۱- پولاک: سفرنامه پولاک ص ۱۴۷ و براون: یک سال در میان ایرانیان ص ۵۸۸.

۲- مهدی قلی‌خان هدایت: گزارش ایران ص ۴۰.

۳- پولاک پیشین ص ۱۷۲.

۴- همان کتاب ص ۲۷۳ - ۲۷۲ و عبدالله بهرامی، پیشین ص ۴۸.



دو قزوینی در حال دستبافی از دوره احمدشاه

تعداد زوجات در ایالات و مراکز کشاورزی و دامداری علت دیگری نیز داشت. چرا که هر زن در آن مشغول نیروی کار تولیدی به حساب می‌آمد و می‌توانست بار اقتصادی را بکاهد. قالی‌بافی، پشم‌ریجی، پارچه‌بافی، نم‌دبافی، نگهداری از دام‌ها، تهیه علوفه، تهیه لبنیات، تهیه آب و ناله‌سوزد لزوم منزل و پاکیزگی منزل از جمله کارهای بانوان پس از تربیت فرزندان بود. البته مگر آن‌ها که در منزل پدر و مادر بسر می‌رفت بسیار کوتاه بود و دختران خانه‌ها را پس از ۱۵ سال و پسران را تا ۱۰ سال شامل می‌شد. در کوچ عشایری، نصب و راه‌اندازی چادرهای ایلیاتی برعهده‌ی زنان بود. همچنین، انتظام‌های داخلی این چادرها نیز جزئی از وظایف آنان محسوب می‌شد. بافتن گلیم‌های سیاه برای این چادرها و سقف آن یکی دیگر از وظایف این زنان به حساب می‌آمد.^۱ تهیه سوخت زمستانی آن‌ها که با بوته‌های خشکی بود که جمع می‌کردند نیز از جمله وظایف زنان به شمار می‌رفت.

زن و اقتصاد :

زنان در ایران علی‌الخصوص عصر قاجاریه، از طریق تولید محصولات دامی جهت

۱- بل، گروتود: تصویرهایی از ایران ص ۵۸-۵۷.

مایحتاج ضروری روزانه خانواده و فروش مازاد آن نقش مهمی در معیشت خانواده ایفا می‌کردند و این نقش در سطح وسیع‌تر در اقتصاد کشور نیز تأثیر زیادی داشت. استفاده از نیروی زنان در تولیدات دامپروری و کشاورزی تعدد زوجات را دامن می‌زد و در پاره‌ای از قبایل از جمله میان قبایل ترکمن، ازدواج با زنان بیوه به دلیل تجربیاتی که در امر قالی‌بافی و دامپروری داشتند از الویت بیشتری برخوردار می‌ساخت.



پیشکش "مجید سلیم" بیه ندرستان
 محلیم باقی سستان
www.tabarestan.info

شایان ذکر است که این وظایف در خانواده‌های ثروتمند و اشراف برعهده‌ی نوکران و کنیزان قرارداشت و اکثر زنان حتی برای بزرگ‌کردن فرزندان خود از پرستاران مخصوص به نام «دایه» استفاده می‌کردند.^۱

بدین ترتیب در مناطق مهم اقتصادی کشور زنان همپای مردان و حتی بیش از آنان در تهیه‌ی تولیدات اقتصادی نقش داشتند. بویژه آنکه تهیه مواد غذایی مورد نیاز خانواده برعهده‌ی آنان قرارداشت. نکته‌ی بسیار مهم در بررسی زندگی زنان روستایی و عشایر، تداوم شیوه‌ی زندگی آنان تا به امروز می‌باشد؛ گرچه در شیوه‌ی مذکور، فرهنگ و معتقدات هر قوم نقش مؤثری ایفا می‌کند. به عنوان مثال امروزه در منطقه‌ی ایلام به علت

زندگی و فرهنگ ایلیاتی و روستایی و متداول بودن کشت دیم، کار زراعت عمدتاً با مردان می‌باشد و زنان سهم کمتری در تولیدات زراعی خانواده برعهده دارند و بیشتر به امور دامپروری و صنایع دستی می‌پردازند و یا در بعضی از روستاهای منطقه‌ی کوهستانی «نور» کارکردن زنان در امور زراعی از لحاظ فرهنگ جامعه امری قبیح و ناپسند تلقی می‌گردد. در صورتی که در بسیاری از نواحی روستایی ایران از جمله نواحی حاصلخیز شمالی که مهم‌ترین منطقه‌ی اقتصادی در طول تاریخ ایران به شمار می‌آید، به علت تراکم زیاد کار در مزارع برنج و چای، و اینکه مردان به تنهایی قادر به انجام تمامی مراحل تولیدات اقتصادی نیستند. زنان در کلیه‌ی امور زراعی دخالت مستمر و مؤثر دارند. بنابراین در این مناطق گاه حتی اگر مردی به کار نشاء برنج پردازد، برخلاف عرف و سنت اجتماعی رفتار کرده و از طرف جامعه مورد سرزنش قرار می‌گیرد، چه وجود زن در این امر به اعتقاد جامعه مایه‌ی برکت می‌باشد.^۱



کره سازی و تهیه لبنیات

همچنین در روستای «حسن لنگی»^۲ باد دادن خرمن کار خاص زنان شناخته شده و عقیده بر این است که اگر زن خرمن را بر باد دهد محصول افزایش پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد این عقیده بازمانده‌ی اعتقاداتی است که بر اساس آن تشابه مستمری مابین

۱- مجله‌ی دانشکده - شماره‌ی ۵ - نشر دانشگاه تهران - صص ۸۲ - ۸۱.

۲- دهکده‌ای در اطراف بندرعباس.

باروری و زن از روزگاران گذشته وجود داشته است.^۱

در نواحی سرسبز شمالی ایران، بسیاری از تولیدات کشاورزی چون چای، توتون، خربزه... و فعالیت‌های زراعی چون نشانیدن نشاء برنج، خوشه‌چینی و آسیاب کردن گندم و سایر غلات توسط زنان صورت می‌گیرد.^۲ زنان هنگامی که از خانه‌ها به سوی مزارع راهی می‌گردند، بهترین لباس‌های خود را با رنگ‌های الوان می‌پوشند و به طور دسته‌جمعی از منازل خود حرکت می‌کنند و با خواندن آواز و سرودهای محلی به برنج‌کاری می‌پردازند. چه عقیده دارند که این کار باشگون و میمون است و باعث ازدیاد محصول خواهد شد.^۳ تعداد بسیاری از زنان در چیدن چای، درجه‌بندی کردن توتون و پاک و دسته‌کردن کتیرا^۴ (برای صادرات) و کارهایی چون خوشه‌چینی برنج و گندم فعالیت می‌کنند. در چنین مواقعی تقسیم کار کامل بین زنان و مردان و کودکان وجود دارد. به‌طورکلی در این مناطق کارهایی که نیاز به انرژی و قدرت جسمی بیشتری دارد (مثل شخم‌زدن زمین) توسط مردان و کارهای ظریف‌تر توسط زنان انجام می‌گردد. زنان درحین انجام فعالیت‌های اقتصادی به امور خانه‌داری و نگهداری از کودکان نیز می‌پردازند. در مواقعی که فرزند اول خانواده قدرت نگهداری از کودک کوچک‌تر را می‌یابد، امر نگهداری از فرزند کوچک‌تر و انجام پاره‌ای از کارهای خانه به عهده‌ی او قرار می‌گیرد. نگهداری از دام که در کنار فعالیت‌های کشاورزی صورت می‌گیرد مختص زنان و کودکان بوده و معمولاً در درجه‌ی اول به عهده‌ی فرزندان پسر قرار دارد. اما تهیه‌ی لبنیات به عهده‌ی زنان و دختران خانواده می‌باشد.^۵

در اعصار گذشته نیز مانند امروز زنان عشایر از عمده‌ترین تولیدکنندگان محصولات دامی به حساب می‌آمدند و عمده‌ترین فعالیت‌های اقتصادی زندگی ایلپاتی توسط زنان انجام می‌شد، از برقرار کردن چادر گرفته تا نگهداری از دام‌ها، تهیه‌ی مایحتاج ضروری خانواده، نگهداری از فرزندان و فعالیت‌های تولیدی دیگر. شایان ذکر است که نقش مؤثر زن در زندگی ایلپاتی، زمینه‌های تعدد زوجات را فراهم می‌ساخت:

«دربین عشایر که دامداری اساس تولید بود، به دنبال آن چند زنی رواج کامل داشت

۱- مجله‌ی دانشکده - شماره‌ی پیشین - ص ۸۳.

۲- موسیونیکیتین: ایرانی که من شناختم - ترجمه‌ی فره‌وشی - ص ۱۴۳.

۳- اعظام قدسی، حسن (اعظام‌الوزراء) خاطرات من با روشن شدن تاریخ صدساله‌ی ایران - صص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۴- کتیرای تولید شده را برای صادرات به اروپا می‌فرستادند تا از آن در داروسازی و پرداخت پارچه و چرم و کاغذ استفاده شود.

۵- خسروی، خسرو: جامعه‌ی دهقانی ایران - ص ۱۰۲.

و آن رابطه‌ی مستقیم با دامداری و بخصوص با تعداد دام دارد. زیرا زنان در اقتصاد دامی سهم مهمی دارند و بر اثر تقسیم کار و اینکه هر زنی تنها می‌تواند تعداد معدودی گوسفند را بدوشد، ایجاب می‌کند که تعداد زنان خانواده زیاد شود. البته این امر به سود مردان تمام می‌شود، چون قدرت اقتصادی دست آن‌ها هست و به دلیل گرانی نیروی کارگر بهترین راه استفاده از ازدواج می‌باشد. در مواردی زنان ارشد خود به خواستگاری می‌روند و برای شوهرشان زن می‌گیرند زیرا که از میزان بهره‌کشی آن‌ها می‌کاهد.^۱

بدین صورت در هر چادر مرد با چندین همسر خود زندگی می‌کرد و کار هر یک از زنان مشخص بود. یکی پارچه می‌بافت، دیگری ریسمان تهیه می‌کرد، سومی رنگرزی پشم قالی را انجام می‌داد و ...^۲



زنان به هنگام قالیبافی

معمولاً برای جبران کمبود معیشت خانواده، در کنار فعالیت‌های اقتصادی، زنان به

۱- خسروی، خسرو: پیشین - ص ۱۷ - ۱۶.

۲- هاکس، هویت: ایران افسانه و واقعیت - صص ۱۵۷ - ۱۵۶.

انجام کارهای دستی و قالیبافی می‌پرداختند. همچنین در بسیاری از موارد صنایع دستی مکمل کار آنان بود.^۱ بافتن فرش و گلیم و جاجیم از منابع مهم درآمد خانواده به حساب می‌آمد و در بسیاری از کارگاه‌های دستی فرش‌بافی، مانند امروز از نیروی کار زنان و کودکان استفاده می‌شد.^۲

در بین عشایر برقرار کردن دارهای قالی بزرگ معمول بود. معمولاً بی‌بی‌ها (زنان ارشد خانواده‌ها) عهده‌دار این وظایف بودند. آنان دارهای قالی بزرگ برپا داشته و از چندین نفر (به احتمال قوی زنان دیگر شوهر خود و یا دختران خانواده) برای بافت آن استفاده می‌نمودند و در پایان انعامی به آن‌ها (در صورت غریبه بودن بافنده) پرداخت می‌کردند.^۳



نمایی از زندگی ایلی

بافتن پارچه‌هایی که مورد استفاده خانواده بود (کرباس) اکثراً توسط زنان خانواده

۱ - خسروی، خسرو: پیشین - ص ۱۰۲.

۲ - رایس، کلارا: پیشین - ص ۱۷۸.

۳ - شهری، جعفر: تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم ج ۲ - ص ۲۳ - ۱۹.

صورت می‌گرفت و رنگریزی آن نیز توسط آنان کامل می‌شد. این کار علاوه بر تهیه خشکبار، چیدن انواع میوه‌ها از درختان، تهیهی لینیات مورد لزوم خانواده و یا مازاد بر احتیاج خویش (و به منظور فروش) صورت می‌گرفت. تهیهی صیفی‌جات خانگی در باغچه‌های کوچک خانگی نیز از فعالیت‌های آنان محسوب می‌شد.^۱

ریسندگی، خیاطی، گلدوزی، قلابدوزی، سوزن‌دوزی، گلدوزی جانماز، بافت شال‌های دستی، قلابدوزی با مفتول‌های طلا و نقره^۲ (معمولاً برای تزیین لباس زنان درباری و اشراف به کار می‌رفت)، تهیهی رویه‌ی گیوه‌های مورد استفاده مردان و... از جمله کارهایی بود که به طور مستمر و مداوم در جامعه توسط زنان (چه شهرنشین و چه روستایی) صورت می‌گرفت. فعالیت‌هایی چون خیاطی لباس زنانه، مامایی، دایه‌گی، پرستاری و... از جمله مشاغل دیگری است که در این دوران توسط زنان انجام می‌شد.^۳



زنان هنگام تهیه آب

نکته‌ی بسیار مهم در حیات اجتماعی زنان دوره‌ی قاجاریه این است که با میزان دخالت زن در تولیدات اقتصادی خانواده، آزادی اجتماعی وی گسترش می‌یافت و از احترام و قدرت بیشتری در نزد شوهر برخوردار می‌گردید. به طوری که در معاشرت‌های

۱- همان کتاب - ص ۱۸۱ و ص ۴۷.

۲- بنجامین - پیشین - ص ۲۵۸ - ۲۳۰.

۳- شهری، جعفر: پیشین - ج ۲ - ص ۵۹۷ - ۶۰۸ و رایس، کلارا: پیشین - ص ۱۷۶ - ۱۷۵.

اجتماعی از آزادی بیشتری برخوردار بودند و طلاق در بین آن‌ها کمتر اتفاق می‌افتاد. در نواحی کشاورزی شمال معمولاً به یک زن قناعت می‌شد و برای زنان مخالفی برای ظاهر شدن در انتظار عمومی وجود نداشت. نقش حساس زنان در این منطقه‌ی مهم اقتصادی ایران موجب تفوق و برتری آنان در خانواده می‌شد به طوری که حتی گاه از مشاوران مهم شوهران و عهده‌دار امور مربوط به املاک و خانواده می‌گردیدند. خانم لیدی شیل در کتاب خویش به زن روشنفکر و دانایی اشاره می‌کند که در زمان غیبت شوهرش به امور شهر لاریجان رسیدگی می‌کند.^۱ همچنین از جمله این زنان می‌توان به خانم فخرالدوله (دختر مظفرالدین شاه) اشاره کرد که کلیه‌ی امور مربوط به املاک و اراضی وسیع خویش را در لشته نشاء به تنهایی انجام می‌داد.^۲

بنابراین می‌توان به اهمیت نقش زن در کلیه‌ی فعالیت‌های اقتصادی جامعه‌ی ایران عصر قاجار پی برد، در ضمن باید توجه داشت که پایگاه اجتماعی زن عصر قاجار با میزان فعالیت اقتصادی او رابطه‌ی معکوس دارد. به عبارت دیگر زنان قشر پائین جامعه، سهم مهم‌تر و اساسی‌تری در تولیدات اقتصادی کشور ایفا می‌کردند تا زنان طبقات متوسط و بالا و اشراف.

زن و جامعه

جامعه‌ی عصر قاجار به دلیل تاریخ طولانی استبداد و استعمار در ایران و اینکه زن به عنوان قشری آسیب‌پذیر همواره مورد ظلم و جور قرار می‌گرفت، گرایش به مستورسازی زن داشت. ولی این مستورسازی زن به معنی حذف او از جامعه نبود. بلکه بیشتر ناشی از شکل لباس او می‌شد. لباس زنان در داخل و خارج خانه تفاوت داشت - شیوه و شکل لباس زنان در دوران خانه (اندرونی) در عصر قاجار از لحاظ تاریخی به سه دوره‌ی مجزا تقسیم می‌گردد:

دوره‌ی اول = از ابتدای دوران قاجار تا مسافرت ناصرالدین‌شاه به فرنگ.

دوره‌ی دوم = از مسافرت ناصرالدین‌شاه تا پایان عصر ناصری و ابتدا دوره‌ی مظفری.

دوره‌ی سوم = از ابتدای دوره‌ی مظفری تا پایان دوره‌ی قاجار.

لباس دوران اول شامل پیراهن کوتاه بدون یقه و جلو باز بود که با دکمه‌ای زرین و مروارید نشان به گردن بسته می‌شد. در نزد طبقات متمکن این دکمه از طلا، مروارید و سنگ‌های قیمتی بود. همچنین از پارچه‌های نرم ابریشمی در مورد لباس زنان متمدن استفاده می‌شد. گاه این دسته از زنان از یک یا چند رشته مروارید کوچک به دور یقه

۱- لیدی شیل: پیشین - ص ۲۴۵ و ص ۲۴۶.

۲- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی امینی - صص ۲۰ - ۲۳.

استفاده می‌کردند. این پیراهن با شلواری گشاد مانند شلوار مردان و نیم تنه‌ای کوتاه به نام «ارخالق» و دامن کوتاه پرچین به نام شلیته تکمیل می‌گشت. زیر آن «چاچکین» که عبارت بود از پیراهن بدون یقه جلو بازی که در زیر کمر از چپ به راست دگمه می‌خورد، پوشیده می‌شد.



زنی با تمسک در آندرون

زنی با پیراهن و لباس مثل آرمند نظری

برای پوشش سر، با توجه‌ای به شکل سه گوش به کار می‌بردند و به آن چارقد می‌گفتند.^۱ از انواع چارقد، چارقد قالی و آفتاب گردانی می‌توان نام برد. پس از سفر ناصرالدین شاه به فرنگ، شاه که شیفته‌ی لباس بالرین‌های پترزبورگ شده بود، آن را لباس زنان آندرون شاهی قرار داد و چون مد لباس خانم‌های آندرون شاهی ابتدا به شاهزاده خانم‌ها و سپس به زنان اعیان شهری و بالاخره بین طبقات مختلف شهرنشین رواج می‌یافت، شکل لباس زنان این دوران تغییر اساسی کرد.^۲ و این آغاز پیروی از مد فرنگی در لباس بود. البته به میزان قدرت اقتصادی زنان، از سنگ‌های قیمتی و تارهای طلا و نقره در تزئین لباس استفاده می‌شد.

۱- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من ج ۱ ص ۵۱۰ و دروویل، گاسپار: سفرنامه ص ۶۵.

۲- مادام دیولافوا: پیشین ص ۱۷۲ و معیرالممالک، دستعلی خان: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی

ناصرالدین شاه ص ۲۶.



زنگنه ایرانی.
 Persian beggar woman.



زنگنه ایرانی، چشم‌ها را با خاک آلود کرده و تاتو در صورتش دارد.
 Persian lady with eyebrows painted, and tattoo marks on chin and forehead.



زنگنه ایرانی.
 Persian woman.



زنگنه ایرانی.
 Chahkhan woman.

لباس بیرون خاکشها عبارت بود از چادر متحدالشکلی که کاملاً آنها را می پوشاند و به رنگ های آبی و بنفش پررنگ بود. بر روی این چادرها از روبندی به منظور پوشاندن چهره استفاده می نمودند و متشکل از یک پارچه ای سفید مربع یا مستطیل شکل بود که در جلوی چشمان آن تور دوری شده بود و توسط قلاب هایی به پشت سر بسته می شد. این قلاب ها معرف طبقه ای اجتماعی می باشد و کلاً آنها بود و کلاً آنها تکمیل کننده ای این لباس ها حکمه ای بود به نام چاقچور. در اواخر دوره قاجار نوعی روبند که از دم اسب بافته شده بود و به شکل مربع کوچک و سیاه رنگ بود به نام پیچه متداول گردید.

لازم به یادآوری است که شکل لباس زنان روستایی و ایلیاتی و نواحی که زنان به نوعی در اقتصاد کشاورزی و دامداری دخیل بودند به شکل آزادتری بود و زنان با روی باز و از لباس هایی شبیه به همین لباس های محلی با رنگ های شاد استفاده می کردند. البته این امر به خاطر ضرورت شرکت در فعالیت های اقتصادی بود چرا که زنان احتیاج به لباس های آزادتری داشتند که دست و پاگیر نبوده و مانع حرکت آنها نشود و قدرت دید آنها را محدود نسازد.



زنی با چاقو در محفل ناصری

زنی با چاقو در دوره قاجار

در شهرهای بزرگ زنان اشراف و طبقات مرفه چندان آزادانه در انظار ظاهر نمی‌شدند و برای رفت و آمد خود از درشکه‌ها و کالسکه‌های سرپوشیده استفاده می‌کردند کارهای ضروری خانه توسط کنیزان و نوکران انجام می‌شد و نگهداری از کودکان به دایه‌ها سپرده می‌شد. هنگامی که زنان شاه یا دختران او با کالسکه از خیابان‌های شهر عبور می‌کردند جاجان ندا می‌دادند و هیچ‌کس حق نگاه کردن به آن‌ها را نداشت. پس از شنیدن صدای جاجان «دورشو، کورشو» هر مردی در خیابان می‌بایست به کالسکه پشت کند و یا چشم خود را با دست بپوشاند. در غیر این صورت به شدت مجازات می‌شد. اقبال متوسط و کم درآمد جامعه با لباس‌هایی که قبلاً ذکر شد آزادانه در معابر عمومی تردد می‌کردند و حتی می‌توان گفت که بیشتر جمعیت خریدار در بازارها علی‌الخصوص در بازار بزازها و کفاش‌ها را زنان تشکیل می‌دادند.^۲ گاه زنانی که در اطراف مغازه‌ها و در میان خیابان‌ها حرکت می‌کردند آنچنان سرگرم گفت و گو می‌شدند که عبور و مرور عابرین کند می‌شد.^۳

۱- بنجامین: پیشین - ص ۸۳.

۲- فووریه: سه سال در دربار ایران، ۱۳۲۶ ص ۶۲.

۳- در همان کتاب، ص ۹۱.

این امر به حدی بود که از دید جارچیان بدور نمی ماند به طوری که در سفرنامه‌ها بدان اشاره شده است. دروویل در سفرنامه خود می گوید: «زنان طبقات متوسط از صبح تا شام چون مور و ملخ بازار را پر می کنند.»^۱ و یا ایرانگردی به نام گرترو دبل در سفرنامه خود می نویسد:

«هرچه بیشتر در شهر قزوین پیش می رفتیم، خیابان‌ها باریک‌تر و پرجمعیت‌تر می شد. پر از مردان عبا بدوش و زنان چادرپوش که در جلو دکان‌ها مشغول خرید و فروش بودند و گاه در حین خرید، میوه می خوردند و گپ می زدند.»^۲



زنان و مردان از بازار - بازار سنتی کوزه‌فروشان

گاه که زنان ثروتمند برای تفریح در بازارها تردد می کردند، نوع لباس و حرکتشان مشخص بود. پولاک می نویسد:

«زنان بسیار ثروتمند، با اسب، در معیت خدمه‌ی متعدد به دید و بازدید می روند. پشت سر آن‌ها، «گیس سفید» شان سوار بر اسب است و خواجه یا یکی از نوکران، عنان اسب را به دست دارد.»^۳

۱- همانجا.

۲- بل، گرترو د: تصویرهایی از ایران ص ۸۸.

۳- پولاک: ص ۱۵۸.

زنان شهری متوسط و فقیر حتی برای تفریح و تفرج آزادانه به باغ‌ها و تفرج‌گاه‌های اطراف شهر البته همراه خانواده می‌رفتند و المونت مؤلف کتاب ماه شب چهاردهم که برای رفتن به یکی از قصرهای سلطنتی شاهزادگان قاجار روز سیزده فروردین در حوالی تهران حرکت می‌کرد در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

«در سرتاسر مسیر و دو طرف جاده، در کنار جویبارهایی که آب در آن جاری بود، مردم جای گرفته بودند. ما نزدیک گروه کوچکی از مردم عادی، که درهم نشسته بودند رسیدیم. آنان در حال گفت و گو، به نوای بلبلی که در یک قفس زرنگار همراه داشتند گوش می‌دادند. . . اینجا و آنجا، دسته‌های زنان که در یک چادر سیاه خود را پیچیده بودند، مشغول کشیدن قلیان بودند، بدون اینکه حتی گوشه‌ای از چهره‌ی خویش را نمایان سازند.^۱»



زنان در گردش (چهارباغ اصفهان)

در اطراف پاره‌ای از شهرها، باغ‌های مخصوص برای تفریح وجود داشت که زنان از استفاده‌کننده‌های اصلی باغ بودند و در ساعات خاصی از صبح و عصر گروهی یا خانوادگی همراه با فرزندان برای تفریح به آنجا می‌رفتند. کرزن دربارهی باغ دلگشا

۱- و المونت: ماه شب چهاردهم: ص ۸۳.

درحوالی شیراز می‌نویسد :

«دسته کلاغی از زنان چادری، در سایه درختان آنجا، جلسه‌ی عصرانه‌ای برپا داشته بودند و با یکدیگر گفت و گو می‌کردند.»^۱ سیاح دیگری به نام بلوشر به استفاده آزاد زنان و خانواده‌هایشان از تفرج‌گاه‌ها اشاره دارد و می‌نویسد :

«در یکی از تفریحات مهم ایرانی، به تفرج رفتن دسته‌جمعی است. در دشت و صحرا و در سایه درختانی که چندان فراوان نیست، با صرف مقدار متناهی شیرینی‌های خوشمزه و چای تازه‌دم. در این گردش‌ها زنان نیز شرکت می‌کنند، اما همیشه در حوزه‌ی خانواده.»^۲



زنان در گردش

در شهرهای شمالی و مناطق سرسبز که طبیعت امکان این‌گونه تفریحات را بیشتر فراهم می‌نمود، این کار رواج بیشتری داشت. در سرراه رشت، باغ‌های مخصوص تفریح و تفرج، کوشک‌ها و ویلاهای زیادی به چشم می‌خورد. اهالی شهر، زیر سایه درختان تنومند، بساطی گسترده و مشغول کشیدن قلیان یا بازی‌های گوناگون بودند. دسته‌دسته

۱- کرزن : ایران و قضیه ایران ج ۲ ص ۱۲۹.

۲- بلوشر، ص ۸۳.

زن‌ها، که صورت‌هایشان زیر روینده و چادر پنهان بود در این تفریحات شرکت داشتند.^۱

به‌طورکلی در نواحی شهری زنان تهیدست جامعه از آزادی بیشتری نسبت به طبقات مرفه برخوردار بودند. گاه در شهرهای هنگام عبور و مرور از خیابان‌ها یک سمت خیابان به مردها و سمت دیگر به زن‌ها اختصاص داشت. در این موارد حتی شوهران نیز می‌بایست از سمت مردها عبور می‌کردند.^۲

در معابر و کوچه‌های تنگ مردان از جلو حرکت می‌کردند و زنان خانواده از پشت سرشان درعین حال زنان مرفه حق سوارشدن بر کالسکه‌ای که مردی در آن باشد را نداشتند و هرگاه می‌خواستند با شوهران خود به جایی بروند با دو کالسکه به دنبال هم حرکت می‌کردند. عبور و مرور در شب به حداقل می‌رسید و زنان همه طبقات بعد از تاریک شدن هوا به هیچ‌وجه از خانه خارج نمی‌شدند.^۳



مراسم تعزیه

۱- اورسل ارنست : سفرنامه اورسل ص ۱۶ .

۲- خالقی، روح‌الله : سرگذشت موسیقی ایران ج ۱ ص ۲۳۴ .

۳- رایس، کلارا : پیشین ص ۷۸ .

مهم‌ترین تفریح خانم‌ها در دید و بازدید از یکدیگر خلاصه می‌شد. البته شرکت در مراسم عزاداری و مساجد برای انجام فرائض دینی علاوه بر داشتن ثواب و پاداش اخروی مایه سرگرمی می‌شد. یکی از بزرگ‌ترین و مفصل‌ترین این مراسم، شرکت در مراسم عزاداری ماه محرم و روضه‌خوانی و نمایش‌های تعزیه این دوران بود. تهران و اکثر شهرهای بزرگ ایران در خلال ماه محرم تبدیل به یک عزاخانه بزرگ می‌شد و در هر محله و در سر هر گذری تکیه‌ای وجود داشت که مردم آن محل در ماه‌های محرم و صفر به برپایی مراسم روضه‌خوانی در آنجا می‌پرداختند.^۱

مردم در مسیر حرکت دسته‌های عزاداری از زن و مرد و بچه حرکت می‌کردند و گاه تا حدی ازدحام می‌کردند که راه عبور و مرور بسته می‌شد و از صدای گریه بخصوص زن‌ها غوغایی برپا می‌شد.^۲

یکی از بزرگ‌ترین و مفصل‌ترین این مراسم در مسجد حاج شیخ عبدالحسین برگزار می‌شد و گاه جمعیت شرکت‌کننده در آن، به بیش از ده هزار نفر می‌رسید.^۳

تکیه دولت نیز یکی از محل‌هایی بود که مراسم عزاداری امام حسین (ع) و مراسم تعزیه با شکوهی هرچه تمام‌تر در آنجا برگزار می‌شد. تکیه دولت یکی از مکان‌های نمایش‌های تعزیه و بازسازی وقایع و حوادث خونین عاشورای حسینی بود. این مراسم بسیار مورد علاقه بانوان قرار داشت. لیدی شیل درباره این مراسم در کتاب خود می‌گوید:

«عمارت بزرگی که گنجایش چندین هزار نفر را دارد، برای نمایش تعزیه بنا شده... تمام محوطه پر از جمعیت می‌شد، که تعداد آن‌ها به چندین هزار نفر می‌رسید. قسمتی از محل تماشاچیان به زن‌ها اختصاص داشت که اغلب آنان از طبقات پایینی اجتماع محسوب می‌شدند و آن‌ها درحالی‌که خود را کاملاً در چادر پیچیده بودند، در روی زمین می‌نشستند. قبل از آغاز نمایش، سعی و کوشش این زن‌ها برای پیدا کردن جای مناسب واقعاً دیدنی بود. این کار فقط به داد و فریاد و فحش تمام نمی‌شد، بلکه بعضی از آن‌ها پس از مدتی جار و جنجال، اغلب به جان هم افتاده و با کتک‌کاری و... که گاهی به پاره کردن چادر نیز منتهی می‌شد، سعی در یافتن جای مناسب داشتند. در این میان، فرارش‌های حاضر در محل نیز با فشار بی‌رحمانه چوبدستی‌های خود به سر و کله‌ی این ستیزه‌گران آن‌ها را آرام می‌کردند.^۴

مهدی قلی‌خان هدایت نیز از استقبال و هیجان زنان برای شرکت در این مراسم

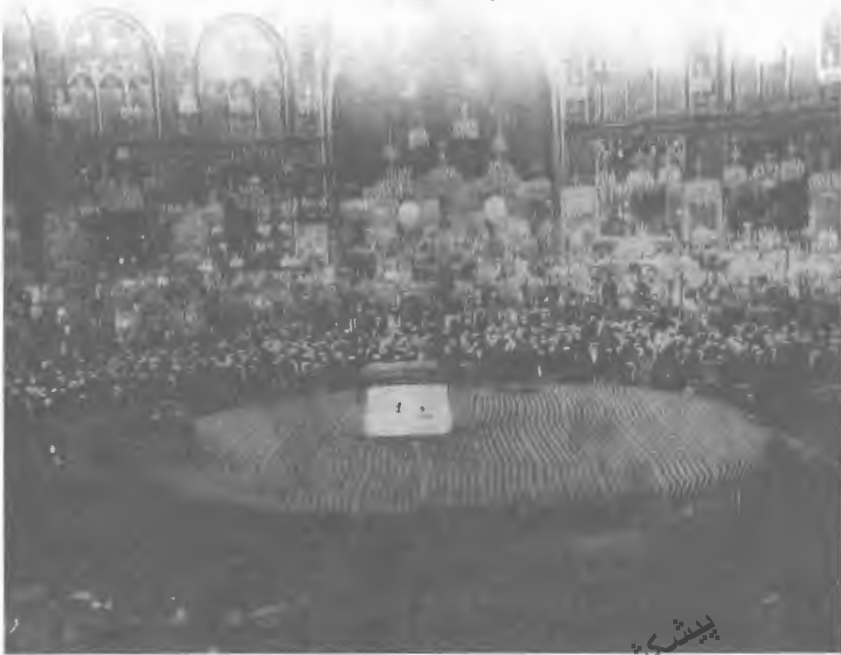
۱- سرنا، کارلا: پیشین ص ۷۵.

۲- حسن اعظام قدسی: پیشین ص ۲۲.

۳- همان کتاب ص ۴.

۴- لیدی شیل: پیشین ص ۶۹-۶۸.

می گوید: «در تکیه دولت، اطراف مسکو از زنها پر می شد، قریب شش هزار نفر. مردها به علت کثرت جمعیت زنان بدان راه نمی یافتند. گاهی زد و خوردی هم بین زنها واقع می شد و لنگه کفش در کار می آمد.»^۱



تکیه دولت - تمزیه خوانی محرم

این گونه نمایش های تمزیه در سایر نقاط کشور نیز اجرا می شد و البته در هر شهری مراسم عزاداری شکل و بوی خاص خود را داشت. از جمله این مراسم انجام مراسم چهل منبران بود که هم اکنون نیز در شهرهای شمالی ایران بویژه در استان گیلان اجرا می شود. در این مراسم شب عاشورا بچه و بزرگ با پای برهنه در کوچه و بازار براه می افتادند و به چهل تکیه و زیارتگاه که در آنجا روضه خوانی انجام می شد می رفتند و با شرکت در مراسم عزاداری آن ها نذر خود را ادا می کردند. گاه در هریک منبر یک عدد شمع روشن می کردند.^۲

در بعضی از شهرها هم که جای مخصوصی برای انجام این مراسم نبود، در معابر عمومی محلی موقتی برای نمایش ترتیب می دادند. مثلاً «در قزوین - مانند تهران - محل مخصوصی برای نمایش نبود. تماشاچیان روی پاشنه پا، دایره وار بر زمین می نشستند.

۱- مهدی قلی خان هدایت: خاطرات و خطرات ص ۸۸

۲- مستوفی، عبدالله: پیشین ج ۱ ص ۳۰۲ - ۳۰۱.

زنان با روی‌های پوشیده در یک طرف جای گرفته و مردان در طرف دیگر مردان. زنان مخصوصاً بیشتر از مردان با صدای بلند گریه می‌کردند و آه و ناله سر می‌دادند.^۱ یکی دیگر از تفریحات زنان طبقات مرفه و متوسط جامعه زیارت مقبره امامزادگان بود. بدیهی است که تمول و تمکین اقتصادی می‌توانست دوری و نزدیکی این محل‌ها را تعیین کند. زنان پادشاه و مادرانشان همچنین زنان طبقات مرفه به مکه و کربلا مشرف می‌شدند و زنان طبقات پایین‌تر به امامزادگان شهرهای نزدیک‌تر چون قم می‌رفتند. ساکنان یک شهر، می‌توانستند به راحتی به زیارت قبور امامزادگان آن شهر و اطراف آن نائل شوند. مثلاً در تهران زیارت حضرت عبدالعظیم فرزند امام هفتم موسی کاظم (ع) و برادر امام هشتم امام علی‌بن‌الرضا از اهمیت بیشتری برخوردار بود. ازدحام زن‌ها در این مکان‌های زیارتی بسیار بود. زن‌ها دسته به دسته سواره و پیاده به زیارت این مکان‌ها می‌پرداختند و گاه جمع می‌شدند تا با شست و شو و تمیزکردن فرش‌ها آن محل نذرهای خود را انجام دهند.

هر هفته روزهای پنج‌شنبه، سیل جمعیت، که بیشتر آن‌ها زنان هستند، پای پیاده به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت می‌کردند تا شب جمعه آنجا را زیارت کنند.^۲



میدان امین‌السلطان و گنبد سر قبر آقا در تهران - اواخر قاجار

۱- مادام دیولافوا: پیشین ص ۱۱۱.

۲- همینیش بروگش: ص ۱۹۳.

در کنار این امامزاده‌ها معمولاً مراکز خرید، فضای سبز و بازارهایی بود که زنان به آسانی می‌توانستند در آنجا به تفریح و خرید بپردازند. اورسل درباره‌ی جذابیت تفریحی اطراف زیارتگاه حضرت عبدالعظیم می‌نویسد:

«اطراف زیارتگاه از لحاظ تنوع صحنه‌های جالب و مناظر تماشایی واقعاً دیدنی بوده. دسته دسته زن‌ها با کودکان خود، زیر سایه درخت‌ها روی فرش نشسته بودند.

مردها نیز برای خود در گوشه‌هایی دورهم جمع شده و مشغول صرف چای و قلیان بودند.^۱ زنان به ندرت به تنهایی از شهر خود خارج می‌شدند و فقط در معیت پدران، همسران و برادرانشان به شهر دیگر نقل مکان می‌نمودند. احتمالاً علت این امر نامنی راهها و مشکلات ناشی از سفر بود. برای سفر خانم‌ها از تخت‌روان و کجاوه استفاده می‌شد.^۲ بعدها با کشیدن راه‌آهن بین شهر تهران و شاه‌عبدالعظیم کوپه‌هایی به زنان و کودکان اختصاص یافت.^۳

حضور زنان در جامعه عصر قاجار حتی به حدی بود که در بسیاری از مراسم رسمی چون استقبال از حکام شرکت می‌کردند به طوری که در خاطرات بسیاری از حکام آن زمان به این امر اشاره شده است. به عنوان مثال در روز جمعه ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۴۸ هـ. ق. هنگامی که ناصرالدین‌شاه برای انجام مراسم عید، با شکوه و حشمت تمام از نیاوران (شمیران) به دارالحکومه رفت، عده زیادی از مردم از پیر و جوان و مردان و زنان در بر در و بام و اطراف میدان به استقبال آمده بودند و یا هنگامی که ظل‌السلطان به شیراز رفت عده زیادی از زن و مرد به استقبال او آمدند.^۴ و یا در سال ۱۲۹۳ ق هنگام انجام مراسم سال نو عده زیادی از زنان به استقبال آمده بودند.^۵

همچنین در باب ورود رکن‌الدوله برادر ناصرالدین‌شاه به مشهد یا آصف‌الدوله به مشهد عده‌ی زیادی از زنان به استقبال ناصرالدین‌شاه آمده بودند.

گاه پاره‌ای از بانوان از این فرصت استفاده می‌کردند و عریضی به شاه می‌دادند. شایان ذکر است که میزان حضور زنان و قبول توانایی و مدیریت آنان در جامعه به حدی بود که گاه حتی به اداره‌ی ایل، دهکده و شهر در غیاب خان و رئیس ایل می‌رسیدند. از این میان می‌توان به بانویی اشاره نمود که به گفته گرترویدل در سال ۱۸۹۲ م اواخر دوران ناصرالدین شاه عهده‌دار امور دهکده‌ای در حوالی رودبار شده بود.

۱- اورسل، همان کتاب ص ۲۱۸.

۲- راس، کلارا: پیشین ص ۱۵۱ و ۱۵۷.

۳- سرنا، کارلا، پیشین ص ۱۱۷ و لیدی شیل: پیشین ص ۸۸ - ۸۷.

۴- مسعود میرزا ظل‌السلطان: خاطرات ج ۱ ص ۵۱ - ۵۳ و ۴۷ - ۴۴۶.

۵- وقایع اتفاقیه ص ۵۳.

او می‌گوید :

«در موقعی که به دهکده کلشتر در حوالی رودبار گیلان رسیدیم با خانم محترمی مواجه شده‌ام. . . من از مصاحبت او خوشوقت شدم. با اینکه پیر شده بود، با انرژی و هوش زیادی املاک خود را در آنجا اداره می‌کرد.»^۱

پاره‌ای از این زنان حتی به حکمرانی در مناطقی نیز می‌رسیدند. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۸۵۳ - ۱۸۴۹)، درباره‌ی حکمرانی زنی که به جای شوهرش در اسک - حاکم‌نشین منطقه کوهستانی لاریجان در مازندران به حکومت رسیده است اشاره می‌کند و می‌گوید : «درموقع اقامت ما در اسک، به علت غیبت عباس قلی‌خان لاریجانی زن او امور حکومتی را به جای همسرش اداره می‌کرد. درباره او باید گفت که این زن، در میان اهالی محل از شهرت بسیار خوبی برخوردار بود و علاوه بر این که از مایملک و منطقه حکمرانی شوهرش به عالی‌ترین وجه سرپرستی می‌کرد، زنی بسیار زیرک و مورد احترام عامه نیز شمرده می‌شد. این خانم زنی بسیار دانا بود و وظایف اداره امور شهر بر بصیرت او افزوده بود، به طوری که شنیده‌ام زنان کرد و ایلیاتی نیز اغلب چنین بصیرتی دارند که دلیل آن شاید به خاطر اهمیت نقش آن‌ها و دخالتی است که کم و بیش در امور داخلی خانواده و مسائل قبیله‌ای به عهده می‌گیرند.»^۲ در گرگر حوالی جلفا نیز تمشیت امور شهر به عهده زنی با شهرت حاجیه گرگری بود و مردم از او بسیار راضی بودند.^۳

دکتر مبلیوویوان اسمیت که هردو از افراد کمیون تعیین خط مرزی بلوچستان بودند، در جریان قحطی سال ۱۲۸۸ ق به مادر میر علم‌خان اشاره می‌کنند که در نتیجه لیاقت و کاردانی به میزان بسیار زیادی از تلفات و زیان‌های ناحیه قائنات کاست. به گفته دکتر مبلیوخان قائنات (میر علم‌خان) والی سیستان هنگامی که از این ناحیه دور بود، کارهای حکومتی منطقه را زیر نظر مادرش قرار می‌داد.^۴

یکی دیگر از زنان قدرتمند عصر قاجار که مدت‌ها در ناحیه کردستان و کرمانشاهان حکومت نمود «حسن جهان خانم» معروف به ولیه دختر فتحعلی‌شاه بود. او از شاعره‌های عصر قاجار است. وی از بطن فاطمه معروف به سنبل باجی خواهد علی اکبر خان راه بری بود که پس از ازدواج با خسروخان پسر امان‌الله خان والی کردستان بدان

۱- گرتروئیل همان کتاب ص ۱۷۱ .

۲- لیدی شیل : پیشین ص ۲۴۵ - ۲۴۶ .

۳- هدایت، مهدیقلی‌خان : خاطرات و خطرات، پیشین ص ۳۰

۴- ابوالقاسم طاهری : جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ص ۸۸ - ۸۷ .

خطه رفت و پس از مرگ شوهرش همسری اختیار نکرد و در واقع با نام فرزند خردسالش که جانشین حکمران آن منطقه بود، حکومت را در دست گرفت. وی در تمام درگیری‌ها و آشوب‌ها بر علیه برادر شوهرش که مدعی حکومت و جانشینی برادرش بود، دست داشت و الحق در تمام مبارزات سربلند بیرون آمد. و البته حکومت کردستان را از آن خود و پسرش می‌دانست و می‌خواست در تمام آن خطه حکمش جاری و امرش نافذ باشد.^۱

ماه‌نساء خانم همسر دوستعلی‌خان معیرالممالک یکی دیگر از زنان قدرتمند عصر قاجار بود که مدت‌ها پس از مرگ شوهرش به امور ولایات و منطقه حکومتی خود رسیدگی می‌کرد و تنها پس از مرگ او ناصرالدین شاه بر این امر واقف شد و پسر معیرالممالک را به دلیل بی‌کفایتی از حکومت برکنار نمود.^۲



دوستمحمدخان معیرالممالک و دخترش

۱- احمد دیوان بیگی شیرازی: حدیقه‌الشعرا ص ۲۲۰۸ - ۲۲۰۶.

۲- معیرالممالک، دوستعلی: رجال عصر ناصری ص ۱۴۴ - ۱۴۳.

فخرالملوک دختر ناصرالدین شاه هم مدت زمانی در شهر قم حکومت داشت و دست‌اندرکار رتق و فتق امور آن منطقه بود.^۱ میزان حضور و قدرت زنان در این‌گونه امور به حدی بود که حتی زنی در عصر قاجاریه به مدت ۴۵ روز عهده‌دار اداره کشور ایران گردید و به عنوان ملکه بر کل ایران فرمان راند. این زن کسی جز ملک‌جهان خانم مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه نبود. دایره قدرت و حوزه نفوذ این زن در امور سیاسی و مذاکرت با خارجیان به حدی است که جای پای او را به وضوح در اکثر کتب و منابع این دوره می‌توان دید. شایان ذکر است که تعداد زیادی از ملکه‌ها و دختران پادشاه نیز به نوعی در امور سیاسی وقت نفوذ داشت که به دلیل اهمیت آن‌ها فصلی جدا به زندگی آن‌ها اختصاص داده خواهد شد.

با این شواهد به نظر می‌رسد که سیستم همکاری در امور اجتماعی بین مردان و زنان جامعه وجود داشته است. در نواحی شهری نیز زنان طبقات متوسط و پائین جامعه عهده‌دار پاره‌ای از مشاغل بودند به عنوان مثال پرستارهای ویژه معمولاً توسط زنان، دختران و اقوام درجه یک پزشکان صورت می‌گرفت و از زمان ناصری به بعد پرستاری کودکان و بانوان در بیمارستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها توسط بانوان انجام می‌شد. همچنین بانوان فاصله و عالمه مسلط به احکام دین در خانواده‌ی روحانیان بسیار بودند.

شایان ذکر است که دوران قاجاریه دوران شکوفایی فکری حضور فعال زن در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به شکل علنی و فراگیر بود... چرا که در این زمان با آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب از طریق اعزام محصل به خارج از کشور و ارسال سفرا و نمایندگان دول اروپایی به ایران و همچنین جنگ‌های ایران و روس و قرارداد ننگین گلستان و ترکمان‌چای لزوم اصلاحات و استفاده از تمدن پیشرفته غربی آشکار شد و به تعلیم و تربیت زن ایرانی توجه شد. به تدریج یا بروز تحولات سیاسی زنان نیز از طریق شرکت در تظاهرات، راهپیمایی‌های سیاسی صدای اعتراض خود را به گوش مردان رساندند و حتی در پاره‌ای از موارد جلوتر از مردان فعالیت نمودند. نمونه‌ای از این مبارزات در سال ۱۲۷۷ ق در جریان قحطی نان در تهران پدیدار گشت. در این سال هنگامی که ناصرالدین‌شاه به پایتخت آمد، چند هزار زن جلوی او را گرفتند و به کمبود نان اعتراض کردند. شاه هراسان به قصر می‌رفت و دستور بستن دروازه‌های قصر را داد. اما چند هزار زن به دروازه‌ها هجوم آوردند و به ضرب چوب و سنگ دروازه‌بانان را عقب زدند. شاه که از پشت بام قصر خود نظاره‌گر حوادث بود به حاج محمودخان نوری کلانتر شهر دستور خاموشی تظاهرات را داد. هر کلانتر با گروهی از گماشتگان خود با چوب و چماق به جمعیت هجوم آورد و به ضرب و شتم زنان پرداخت. با حملات

داروغه‌گان چند زن زخمی شدند و از زنان ناله و شیون برخاست. شاه بر آشفته کلانتر را خواند او را پس از تنبیه به دار زد. این عمل تظاهرات را تعدیل کرد. جسد کلانتر تا سه روز جهت تأدیپ مردم بر بالای دار باقی ماند. همهی محکومین شهر به چوب بسته شدند اما مشکل نان حل نشد. زنان باردیگر به اعتراض برخاستند. عده‌ای به سفارت روس و گروهی به سفارت انگلیس رفتند و در آنجا به علامت اعتراض چادر از سر برداشتند ولی سفارت از آن‌ها حمایت نکرد و آنان را به زحمت خارج ساخت. بازهم مشکل نان حل نشد. با فرارسیدن ماه رمضان پریشانی مردم بیشتر شد.^۱

در نهایت این قیام با تأدیپ چند تن از مردها و بریدن گوش آن‌ها در میان مسجد آرام شد.^۲

در سال ۱۳۰۲ ق (۱۷ ذی‌حجه) به دنبال گران شدن قیمت نان، هنگام حرکت شاه به عشرت‌آباد قریب هزار زن سر راه شاه قرار گرفتند و با فریاد از گرانی و نبودن نان شکایت کردند. اما کار آن‌ها به جایی نرسید و باز غائله با دستگیر نمودن شوهران آن‌ها و تنبیه و تأدیپ ایشان پایان گرفت.^۳

اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد:

«چون کسی شرعاً و عرفاً اجازه بالازدن نقاب آنان را نداشت، لذا با پیشنهاد شوهران خود به خیابان‌ها ریخته و با تظاهرات اعتراض‌آمیز خود توانستند تا از قیمت مس بکاهند و حتی از شاه خواستند دست تعدی نایب‌السلطنه (کامران میرزا) را از سرشان کوتاه کند.^۴

شایان ذکر است که گناه زنان در این مبارزات بر مردان پیشی می‌گرفتند و شم سیاسی برتری می‌یافتند. مثلاً زنان مشهدی هنگامی که عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی از رجال اصلاح‌طلب عصر ناصری از حکومت خراسان و تولیت آستان قدس به علت دسایس مخالفان برکنار شده، به حمایت از او برخاستند و همگی در تلگرافخانه جمع شده و به نفع او تلگرافی به تهران فرستادند تا از این طریق خواستار ابقاء او در حکومت خراسان شوند. اما قیام با وساطت آصف‌الدوله پایان گرفت.^۵

فخرالدوله دختر مظفرالدین‌شاه از سرورالسلطنه که پس از صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله به عقد پسر وی محسن‌خان در آمد، یکی دیگر از زنان کاردان و با نفوذ عصر

۱- فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سیهسالار ص ۷۹- ۷۸.

۲- مرتضی سیفی: نظم و نظمی در دوره قاجار ص ۵۰- ۴۹.

۳- همانجا.

۴- اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - ص ۴۳۷.

۵- سند ش ۳۲۷۴۶ - ق متعلق به مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

قاجار بود. او پس از ایجاد اندک روزنه‌ای در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان (پس از انقلاب مشروطیت وارد میدان شد و نقش خود را به خوبی ایفاء نمود و اداری خانواده را در دست گرفت.

وی حتی به کارهای «مردانه» دست زد. توضیح آنکه پس از ازدواج او با محسن‌خان پسر میرزا علی‌خان امین‌الدوله، بخشی از املاک لشته‌ی نشاء که یکی از مهم‌ترین بخش‌های خالصه‌ی رشت بود و مشتمل بر ۴۲ آبادی کوچک و بزرگ بود، از سوی مظفرالدین شاه درمقابل تقدیمی هزار اشرفی به امین‌الدوله بخشیده شد و امین‌الدوله پس از عزل خود به این منطقه رفت و در همانجا درگذشت و مدفون شد.^۱

بعد از مرگ امین‌الدوله و مشکلاتی که پس از فتح تهران در اداری امور آنجا ایجاد شده بود، چون محسن‌خان جریزه کار و عرضه‌ی فعالیت نداشت، زندگی آنان دچار اختلال گردید، لذا خانم فخرالدوله تصمیم گرفت که خود شخصاً اداری امور خانواده را برعهده گیرد. چنین بود که به فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی پرداخت و دقیقه‌ای از عمر او و آبادی املاکش غفلت ننمود. او زنی مدبر و فاضل بود که به تمام امور شخصاً رسیدگی می‌نمود به طوری که وقتی قناتی در دهکده تعبیه می‌شد او شخصاً وارد قنات شده از آن بازدید می‌نمود. اقدامات دقیق او در اداری املاک زراعی موجب شد که املاکش زبانزد خاص و عام گردد.^۲

باری آنچه از منابع تاریخ دوره‌ی قاجار بر می‌آید، زن ایرانی نه تنها در بند نبود بلکه در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حضور داشت و با وجود محدودیت‌های فراوان به نقش‌آفرینی در حوادث می‌پرداخت.

زن در شعر و ادب

لطافت روح و حساسیت شدید زنان که به دلیل وظایف خطیرشان و به منظور تکامل جامعه بشریت از سوی خداوند در خلقت آنان به ودیعه گذاشته شده است، علاوه بر آنکه زن را عامل پیدایش تمام هنرها و ساخته‌های روحی ابنا بشر قرار داده، امکان رشد او را در شاخه‌های گوناگون هنری نیز پدید آورده است.

«می‌گویند زن مظهر زیبایی است و خداوند این موجود لطیف را آفرید تا شوق دیدار او مرد را بر سر ذوق آورد و موجب پیدایش آثار بدیع هنری گردد. بی‌شک تا شوری در

۱- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی علی امینی ص ۱۵ و بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۶۴.

۲- همان منبع ص ۳۵ و ۳۴ و سندش ۲۷۳۳۴ - ن موجود در آرشیو موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر. (شرح حال زندگی او مفصلاً در جای دیگری از کتاب آورده خواهد شد).

سر نباشد و عشقی پدید نیاید، هنری به وجود نمی‌آید، این همه زیبایی‌های مصنوع انسان که دنیا را متحول و آن را جلوه و رونق بخشیده به دست هنرمندانی به وجود آمده است که دلی سرشار از ذوق و اشتیاق داشته‌اند. شعری که از دل بر آید و آهنگی که در دل نشیند همان است که با سوزی گفته شود و از سوزی حکایت کند، چنانکه وحشی بافقی گوید:

هرآن‌کس را که سوزی نیست دل نیست
دل افسرده خود جز آب و گل نیست

در این میان هنرمندترین نویسندگان و شاعران، بهترین آثار هنری خود را در وصف زن نوشته و سروده‌اند.^۱

شایان ذکر است که زن حساس‌تر از مرد بوده و بیشتر از او مهر می‌ورزد، در این راه از هیچ فداکاری دریغ نمی‌ورزد. این حساسیت شدید، وی را نسبت به وقایع و اتفاقات، دقیق‌تر و موشکاف‌تر کرده و همین دقت نظر فراوان شک و تردید را نیز تحریک می‌نماید و جوشش‌های هنری نیز از همین حساسیت‌ها، حسادت‌ها، دقت‌ها، و تردیدها ناشی می‌شود به همین دلیل زنان در جنبه‌های هنری از استعداد فراوانی برخوردار هستند دانشمندان گویند که زن شجاع‌تر از مرد است چه، مرد شجاعت خود را با گذشتن زمان از دست می‌دهد ولی زنان با سختی کشیدن و رنج دیدن پس از مدتی شجاع‌تر می‌شوند. زنان عادتاً دقیق‌ترند و اگر بر این توانایی‌ها شجاعت ابراز واقعیت‌ها نیز اضافه شود، می‌توان به درک روح لطیف و والای این جنس که بی‌شک در سایه‌ی هدایت و راهنمایی خانواده و جامعه به شکوفایی نایل خواهد شد، پی برد. متأسفانه در طول تاریخ، عدم توجه به تعلیم و تربیت دختران، مجال شکوفاشدن استعدادهایشان را نداده است و گاه بی‌تردید راه رشد شخصیتی این قشر را در میسیری جدا از ارزش‌های واقعی پیش برده است.

با وجود این زنانی که از حق انسانی تعلیم و تربیت برخوردار بودند، توانستند در ادبیات و شعر به مقامات والایی نایل شوند. متأسفانه اطلاعات زیادی از زندگی این گروه از زنان باقی نمانده است، ولی به‌طور مسلم اکثریت آنان جزو طبقات بالای جامعه و متمولین یا گروه‌های کمی از خانواده‌های روشنفکر شهری بودند. به منظور آشنایی بیشتر با این دسته از زنان ادیب و دانشمند به بررسی زندگی پاره‌ای از این افراد می‌پردازیم:

حاجیه خانم:

وی یکی از زنان فتحعلی‌شان که اصلش از خاندان زندیه و مادر شیخعلی میرزا

۱- خالقی، روح‌الله، سرگذشت موسیقی ایران - ج ۲ - ص ۴۶۵.

معروف به شیخ‌الملوک بوده است، می‌باشد به تعبیری وی دختر شیخعلی خان زند به نام مریم خانم بوده که بنا بر رسوم جاری زمان خویش نام پدر خود را بر فرزندش نهاد او زنی بسیار با کمال بود. هنگامی که پسرش به سن چهارده‌سالگی رسید و فتحعلیشاه حکومت ناحیه‌ی ملایر (جایگاه دلاوران زند) را به وی واگذار نمود، مریم خانم هم که دیگر پا به سن گذاشته و در حرمرسرای خاقان خود را پیر و از نظر افتاده احساس می‌کرد، همراه پسر خویش شیخعلی میرزا به ملایر رفت و بر سجاده‌ی عبادت متمکن شده به زیارت خانه‌ی خدا توفیق یافت و اندکی پس از بازگشت از سفر حج، روی به سفر آخرت نهاد. این زن به مناسبت تبار والایش، جزو زنان عقدی فتحعلیشاه بود. مریم خانم بسیار خوب شعر می‌سرود. پس از بازگشت از سفر حج به حاجیه تخلص می‌کرد. این بیت از اوست :

طواف کعبه مرا «حاجیه» میسر شد خدا زیارت اهل دلی نصیب کند^۱

سلطانی بسطامی :

وی یکی از دختران فتحعلیشاه بود که به عقد محمد ناصرخان ظهیرالدوله نوه‌ی جان‌محمدخان در آمد. دختر جان محمد خان «سلطان خانم» را شبی شاه به زیر خرقة پنهان کرد و از خانه‌ی پدرش به سرای سلطنت آورد و با وی ازدواج نمود. سپس به جان‌محمدخان پیغام فرستاد : «رسم ایلیت این است که از یکدیگر دختر می‌دزدند. من دختر شما را به همان قانون آوردم، شما هم هریک از دختران مرا برای پسران خود می‌خواهید ببرید» سلطانی بسطامی زنی بسیار صاحب کمال بوده و سواد فارسی و عربی داشت و همچنین به خط خوش انشا می‌نمود و بسیار زیبا شعر می‌سرود. اشعار زیر متعلق بدو است :

در سنیۀ توست کینۀ ما	مهر تو نهران به سینۀ ما
دیدی که چسان گرفت الفت	با سنگ تو آبگینۀ ما
مهرت که بها فزونش از جان	یک‌صد گهر خزینۀ ما



اول چنان نوشت قضا سرنوشت ما
کاخر خم شراب شود خاک و خشت ما

۱- دیوان بیگی شیرازی، احمد : حدیقه‌الشعرا - ج ۲ - ص ۲۱۴۴ - ۲۱۴۳.

۲- عضدالدوله : تایخ عضدی - ص ۸۰.



عشق آمد و عقل رفت و دیوانه شدیم
این روزه و این نماز به چه کار
از کعبه روان به سوی بتخانه شدیم
ما را که حریف جام و پیمانہ شدیم^۱

جهان خانم :

وی دختر فتحعلیشاه از ماه آفرین خانم شیرازیه بود که پس از به دنیا آمدن «زبیده» نامیده شد. رستم خان قزقوزلو او را برای پسرش علی خان نصرت‌الملک خواستگاری کرد و با نهایت احترام عروسی نمود. حسین خان ملقب به حسام‌الملک که بعدها به حکومت کرمانشاه رسید پسر وی بود. زبیده خانم ملقب به جهان در نزد پدر خویش فتحعلیشاه مقام و منزلت فراوان داشت. وی در سلک عرفا و از مریدان مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی بود. به همین دلیل در سفر و حضر از تجمل به دور بوده و بذل و بخشش باطنی بسیاری داشت. از منافع املاک و مقرری خود همه ساله مقداری مخصوص برای مخارج شخصی می‌گذارد و بقیه را به مصرف انعام و اطعام فقرا و ایتم می‌رساند. تقوا و پرهیزگاری بسیار داشت و در میان شاهزادگان به فرشته معروف گشته بود.^۲ در بخشندگی او سید احمد دیوان بیگی می‌گوید :

«... از آثار باقیه‌اش کاروانسرای است مدور به وضعی خاص در قریه تاج‌آباد که محل عبور زوار است و گویند در آن کاروانسرا حاجی علینقی مرشد هم شرکتی در خرج داشته، هم پلی است نزدیکی در آن، در آن هم نواب اشرف والاسلطان اویس میرزای احتشام‌الدوله مشارکت نموده. بقعه و صحن امام‌زاده یحیی که در همدان است به امر ایشان و به مباشرت حسام‌الملک ولدشان ساخته شده است و بعد از فوت حاجی میرزا علینقی مرشدشان و مدفون شدن در جوار باباطاهر علیه‌الرحمه به جهت قاری و روشنایی و موجب خدام آن بقعه را تبه استمراری معین کرده و ملکی را وقف کرده که حاصل آن را به کربلای معلی بوده همه ساله تعزیه‌داری و روشنایی در آن آستان مقدس نمایند.»^۳

اشعار بسیار زیبا و روانی از جهان خانم باقی است که در آن به جهان تخلص می‌کرده است. از جمله اشعار منسوب به وی :

در ده به من ای ساقی، زان می دو سه پیمانہ
کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانہ

۱- دیوان بیگی شیرازی حدیقه‌الشعرا - ج ۳ - ص ۲۱۶۸ - ۲۱۶۷ .

۲- شاهزاده، عضدالدوله : تاریخ عضدی - ص ۳۱ - ۳۰ .

۳- دیوان بیگی شیرازی ، احمد : پیشین - ج ۳ - ص ۲۱۴۱ .

خواهم که در این مستی خود نیز روم از یاد
غیر از تو نماند کس نه خویش نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران
مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه



گفتند خوش در گوش دل، چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو، بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعله عشقش دلا پروانه شو، پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه‌ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو، میخانه شو



در شب هجران گدازم همچو شمع
روز وصلت سرافرازم چو شمع
از غمت استاده‌ام از روی شوق
تا بیایی جان بازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی
که بسوزم که بسازم همچو شمع



خواهم از ساقی مهوش تا نماند لطف عام
هر زیان ریزد به کام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان پانهم در کوی دوست
لطف او گر شامل آید می‌نهم گامی دگر^۱

سلطان خانم :

وی دختر دوم فتحعلیشاه از زن زیبای یهودیش به نام مریم خانم بود. سلطان خانم از جمله زنان متشخص درباری بود که شکسته را خوب می‌نوشت و از علم عروض و نجوم اطلاع کافی داشت. دیوان شعری هم از او باقی است. وی در سن هفده سالگی نزد محمود میرزا تعلیم و تربیت یافت و عروض و نجوم و انشا آموخت و خط شکسته را فرا گرفت. سپس به دستور پدرش فتحعلیشاه به عقد ازدواج محمدخان پسر

مهدیقلی خان بیگلربیگی در آمد ولی پس از چندی در اوان جوانی درگذشت.^۱
محمود میرزا از اشعار زیبای او ابیاتی را نقل کرده است :

برو ای صبا به آن کوی و بگو نگار ما را
که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

.....

با خیال تو و کوی تو نخواهم بهشت
حورکی چون تو و چون کوی تو کی هست بهشت

.....

باغی که از آن تاک نروید ثمرش چیست
تاکی که از آن باده نزیاید اثرش چیست

.....

شکست عهد من آن یار جورپیشه اگرچه
به این خوشم که ز اغیار هم درست نماند

.....

از سرکوش دلا بین که چه سان می‌روم
خنده‌زنان آمدم گریه‌کنان می‌روم

.....

سیل می‌زام گرفتار عالم
عالم ز سرشک من شده یم
باشد شب و روز من ز هجرت
چون گیسوی درهم تو درهم

.....

من از آزادگی آن می‌کشم آن
که هرگز کس نبیند در اسیری
غمش از این و آن هرگز نباشد
رسد کی پادشاهی بر فقیری
به دل سلطان وفای شاه دارد
مکن ای آسمان بر او دلیری^۲

۱- همان کتاب - ص ۲۱۶۶.

۲- همان کتاب - ص ۲۱۶۷ - ۲۱۶۶.

طیبه قاجار :

وی سومین دختر فتحعلیشاه و خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما می‌باشد. وی در نکته‌دانی و شیرین‌زبانی شهره بود. به دستور پدر همسر محمد قاسم‌خان شد و پسر وی سلیمان خان بعدها لقب خان‌خانان را یافت و دخترش ملک جهان‌خانم بود که همسر محمد میرزا (محمد شاه) گردید. ناصرالدین میرزا نتیجه این وصلت بود. اشعار زیر منسوب به وی می‌باشد :

اگر به درد من نمی‌رسی ز تغافل
برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت
طیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حیب کند
ز عارض شرم مهر و ماه باشم
کنیز کمترین شاه باشم^۱

عصمت قاجار :

دو شاعره با این نام در بین شاعره‌های این دوران به چشم می‌خورد. یکی «ام سلمه» مشهور به گلبن‌خانم است. او خواهر اعیانی محمد علی میرزا دولت‌شاه از بطن زیبا چهره خانم گرجی بود، که خط نسخ را نیکو می‌نوشت و چند قرآن به خط خود وقف عتبات مقدسه کرد. وی همسر پسرعموی خود زین‌العابدین خان پسر حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه بود. اشعار زیر سروده‌ی اوست :

چه کردی تو ای آسمان ستمگر
که بیک دم نیاسایی از کین رادان
نداری جز از ظلم مایه به دکه
نداری جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ماهی بتابد به چرخ
نخواهی که مهری فروزنده به ایوان
بسی حسرت از توبه دل‌های خسته
بسی غم ز تو در دل نساتوان
بود جاودان جانت چو من به مویه
روانت چو من باد دایم در افسغان

شخص دیگری که عصمت قاجار نامیده شده است، دختر سیف‌الملوک بود که نام واقعی وی عصمت بیگم می‌باشد. اشعار زیر نمونه‌ای از طبع موزون اوست :

چون ابر بهار دم به دم گریانم مانند فلک همیشه سرگردانم
با هرکه وفا کنم جفا می‌بینم از بخت بد و طالع خود حیرانم^۱

والیه :

والیه دختر فتحعلیشان از بطن فاطمه‌خانم مشهور به «سنبل‌باجی» خواهر علی‌اکبر خان راهبری بود راهبر یکی از بلوک کرمان است و هنگامی که فتحعلیشاه به دستور آغامحمدخان مأمور تعقیب لطفعلی‌خان شد به چنگ او افتاد و پس از چند سال به عقد او در آمد. بعدها نام او را به سنبل‌خانم تغییر داد. وی زنی فرزانه و نیکو بود. سه دختر به نام‌های فخرالدوله، حسن، جهان‌خانم ملقب به والیه و تاجلی‌بیگم داشت. حسن جهان‌خانم را امان‌الله خان والی کردستان برای پسر زیبا ولی هرزه‌ران خود خسروخان خواستگاری کرد و فتحعلیشاه موافقت خود را با این بیت بیان نمود :

قرآن آفتاب و ماه میمون

دل احباب و اعدا شاد و پرخون

حسن جهان‌خانم پس از ازدواج صاحب سه فرزند به نام‌های رضاقلی‌خان، غلام‌شاه‌خان و احمدخان شد. نام اصلی دومین پسرش امان‌الله خان بود که به دلیل محبوبیت نزد فتحعلیشاه غلام‌شاه خوانده شد. چهارسال بعد از عروسی، خسروخان دختر دایی خود ماه شرف‌خانم (مستوره کردستانی) را به زنی گرفت و از این عمل دل حسن جهان‌خانم به درد آمد و گفت :

«والیه» یار به اغیار چو یار است و ندیم

رو بسوز از غم و با داغ‌دل خویش بساز

یک بار هم نالید که :

وصال تو نصیب رقیب و من ز فراغت

چرا ز عصبه ننالیم چرا زغم نخروشم

در سال ۱۲۵۱ قمری حسن جهان‌خانم از برادرزاده‌ی خود محمدشاه تقاضا کرد که خواهرش را به زنی به رضاقلی‌خان دهد و محمدشاه پذیرفت و در سال ۱۲۵۲ قمری این

وصلت صورت گرفت اما پس از مدتی بین عروس و مادرشوهر یا عمه و برادرزاده جنگ درگرفت و حکومت رضاقلی خان متزلزل و در سال ۱۲۶۱ قمری از مسند برکنار شد و برادرش امان‌الله خان به حکومت رسید. اختلاف بین برادران به دراز کشید و هرچند گاه یکی معزول می‌شد و دیگری به حکومت می‌رسید. والیه خانم که پس از مرگ شوهرش خسروخان همیصر اختیار نکرد و در دوران کودکی فرزندانش عهده‌دار حکومت منطقه بود در تمام آشوب‌ها دست داشت زیرا حکومت کردستان را از آن خود می‌دانست و می‌خواست حکمش جاری و امرش نافذ باشد. او زنی بسیار با تدبیر و دانا و از زنان باقدرت عصر خویش و در غزل‌سرایی و شیرین‌سخنی بی‌مانند بود. در اواخر عمر به طواف خانه‌ی خدا مشرف شد و تا اواسط عمر ناصرالدین شاه قاجار در قید حیات بوده است. اشعار زیادی سروده و خود آن را به‌صورت دیوان گردآوری کرد.

ابیات زیر از سروده‌های اوست :

کرده سودای تو جانا بر دل من کارها
دارم اندر سینه از گلزار رویت خارها
دم به دم افزوده عشقت صبرم از پایان گذشت
در سرسودات گشتم شهره بازارها
جسم خسته، دیده بسته، دل شکسته، تن ضعیف
ای طیب سنگدل، رحمی بدین بیمارها
هرچه در دل داشتم از دیده بیرون کرد اشک
با چنین غماز کی پنهان شود اسرارها
والیه تا خاری از عشق تو در پایش شکست
در دو چشمش حیار غم شد لاله و گلزارها



ذره‌ای صبرم که در دل بود خون شد از غمت
وز ره چشمم برون افتاد و در دامن چکید
تا ابد سودای فردوس برین از سر نهاد
هرکه در پایش ز گلزار غمت خاری خلیل
وقت جان تنگ است و کام افزون و دلبر سرگردان
پای دل لنگ است و منزل دور و مقصد ناپدید



عاشق بیچاره وفا می‌کند	یار ستمکار جفا می‌کند
در سر شوریده چه‌ها می‌کند	شورش سودای رخت ای صنم
درد مرا دوست دوا می‌کند	زحمت بیهوده مکش ای طیب
بسی جهنم از تو جدا می‌کند	گردش ایام و جفای رقیب
بخت بدم بین که خطا می‌کند	مستحق ناوک نازت منم
صد دل دیوانه رها می‌کند	از شکن زلف تو هر دم صبا
آنچه به زلف تو صبا می‌کند	ناز تو دانی چه کند با دلم
عشق بسی شاه گدا می‌کند	والیه گر گشت گدایت چه غم



به کوی دلبر آسایش نخواهد مردم عاقل
 خطرناک است وادی بلاخیز است این منزل
 هوای وصل و سودای دو زلفت بر سر جانم
 زهی اندیشه باطل زهی سودای بی حاصل^۱



خواهی از خشم بسوزانم و خواهی بنواز
 نیست جز بر درت ای دوست مرا نیاز
 تا شدم شهزاده آفاق به عشق تو صنم
 به غلط گفته شد آوازه محمود و ایاز
 طالب کوی تو هرگز نکند یاد بهشت
 مایل روی تو هرگز نکند رخ به حجاز



افکند فلک از نو برگردن منبأ دامی
 گر عشق مدد بخشد یایم سرانجامی
 از زلف و رخت روزم شد شام ولی دانم
 هرشام شود صبحی و هر صبح شود شامی
 ای ساقی از آن آتش کاندلر دل خم داری
 یک جرعه بنوشانم تا پخته شود خامی
 ای خضر چه کم گردد از چشمه حیوانت
 یک جرعه اگر بخشی بر تشنه ناکامی

در وادی هجرانت درمانده و حیرانم
 گر باد صبا آرد از نزد تو پیغامی
 اوراق وجودم را بر باد ستم دادی
 از خرمن عمر من باقی نه مگر نامی
 بر «والیه» سهل افتد جان کندن و جان دادن
 گر حشر کنند او را با چون تو دلارامی^۱

فخرالدوله :

فخرالدوله دختر ناصرالدین شاه از خازن‌الدوله و نام اصلی او توران‌آغا بود که پس از مرگ مادر به دست تاج‌الدوله نخستین زن عقدی ناصرالدین شاه پس از جلوس سپرده شد. پس از چندی به لقب فخرالدوله نایل گردید و به عقد مهدیقلی خان مجدالدوله در آمد. وی از زنان بسیار لایق و شایسته بود که با وجود شیفتگی به شوهرش از هر فرصتی برای دیدار پدر استفاده می‌کرد. معیرالممالک درباره‌ی او می‌نویسد :

«... پدر را به حد پرستش دوست داشت و با وجود عشق به مجدالدوله نیمی از همراه را نزد شاه در اندرون می‌گذرانید و پیوسته در خدمت وی بود. در مواقعی که ناصرالدین شاه در اندرون به گردش می‌پرداخت یا به اصطلاح به اتاق هریک از زن‌ها سری می‌زد، فخرالدوله همراه پدر بود و شغل پدر را روی دست داشت تا در صورت لزوم به دوش او اندازد. سفر سفره هم در کنار شاه می‌نشست و برایش غذا می‌کشید و جوجه‌کباب مخصوص را از استخوان جدا می‌ساخت. فخرالدوله به راستی بانویی تمام عیار بود. دست آفریننده در آب و گل و صفا و لطف خاصی بخشیده و او را سیرتی زیبا بخشیده بود. هرگز ترک نکرده ولی همیشه پاکیزه و آراسته و از خوش‌پوش‌ترین شاهزاده خانم‌ها بود. ایام بیکاری را در کتابخانه‌ی خصوصی که شاه در اندرون داشت به مطالعه می‌گذرانید. او ادیب، شاعر شیرین‌سخن و خوش‌خط بود و دیوانش مشتمل بر چند هزار بیت است که به خط خود یا نهایت سلیقه نوشته است... فخرالدوله سوارکاری چابک و تیراندازی آزموده بود و در تاخت هدف‌های دشوار را با تیر می‌زد. چون مجدالدوله پیوسته ملتزم رکاب بود فخرالدوله نیز در سفرهای بیلاقی مازندران و لواسان و غیره همراه شاه بود و اغلب به امر پدر در تیراندازی و سوارکاری هنرنمایی می‌کرد.»^۲

در هنگام شب که نقیب‌الملک برای شاه قصه نقل می‌کرد، فخرالدوله پشت دری نشسته و گفته‌های داستان‌سرا را می‌نوشت. از جمله این گفته‌ها داستان امیرارسلان بود

۱- حدیقه‌الشعرا : پیشین - ص ۲۲۰۶ - ۲۲۰۴ .

۲- معیرالممالک، دوستعلی : رجال ناصری - ص ۶۲ - ۶۱ .

که بعدها به چاپ رسید و نیز داستان زرین ملک که نسخه‌ی خطی آن موجود است.^۱ اما با وجود آسایش و رفاه فراوان به بیماری سل مبتلا گشت و رفته رفته با چیره‌شدن مرض، به دستور اطبا به منطقه‌ی خوش آب و هوای شمال تهران نقل مکان کرد. ناصرالدین‌شاه چندین بار در این خانه‌ی جدید به دیدن او رفت. معیرالممالک به سخنان وی چند روز قبل از مرگ اشاره کرده که گفته است:

«با اینکه جوان و خوشبختم از مردن بیم ندارم ولی از اینکه پدری عزیز و شوهری مهربان از مرگم آزرده می‌شوند، اندوهگینم.»^۲

اشعار زیر نمونه‌ای از سروده‌های فخرالدوله می‌باشد:

ایا بتی که قمر باج می‌دهد به جبینت
خدا کند که نهم لب بر آن لب شکرینت
تو آفتابی و من همچون ذره‌ام به بر تو
تو شاه کشور حسنی و من گدای کمینت
به یاد گوشه‌چشمت خوشم به گوشه‌نشینی
گهی زمهر نگه کن به یاد گوشه‌نشینت
فغان که نیست ره آمدن به کوی تو جانا
زبس که چشم رقیبان دون بود به کمینت
شنیده‌ام که ستر لطف به رقیب نداری
هزار شکر خدا را که دیده دید چنیتت
به سوی فحری بیدل ز راه مهر نظر کن
ایا شهی که بود ملک حسن زیر نگیبت
☆☆☆
و در خواب دیدن مادرش می‌گوید:
دوش در خواب بدیدم که گرفتم به برش
بوسه‌ای چند زدم بر رخ همچون قمرش
نه رقیبی به میان بود نه عذری نه حسود
جان و دل ریخته بودم ز قدم تا به سرش
جام می بود و لب و دلبر سیمین بازو
واندر آن بی‌خبری از دل من بد خبرش

۱- معیرالممالک، دوستعلی: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه - ص ۲۵.

۲- معیرالممالک، دوستعلی: رجال عهد ناصری - ص ۶۳.

هردم از باده وصلش قدحی نوشیدم
 او پی غارت جان بود که بود این هنرش
 ناگهان بانگ برآورد خروس سحری
 جستم از خواب و دریغا که ندیدم دگرش
 ای معبر تو بگو صورت این خواب چه بود
 بی نشان می شود آیا که بگیرد به برش
 ایات زیر نیز که بر سنگ قبرش نگاشته شده از اشعار خود او می باشد :

گلی بودم زباغ خسروانی	مرا از فخر فخرالدوله گفتند
بلا اولاد در سنن جوانی	به ناگه در هزار و سیصد و نه
طپان گشتم به خاک ناتوانی ^۱	ز صیاد اجل خوردم یکی تیر

عفت شیرازیہ :

نامش سکینه بیگم و اصلش از سادات نسابه شیراز است که در سال ۱۱۹۰ قمری به دنیا آمد. وی دختر میرزا عبدالله نسابه حسنی حسینی است. استعداد فطری و نجابت ذاتی داشت و تخلصش متناسب با شخصیتش بود. مادام‌العمر شوهر نکرد اما به تحصیل سواد و کمال پرداخت و در شعر قدرتی به هم رسانید. حسینعلی میرزا فرمانفرما از حال وی مطلع شد و از او بسیار احترام کرد و به اندرون جهت پرستاری و حفظ زنانش برد. پس از برکناری وی به خانه‌ی خود رفت و در سال هزار و دویست و پنجاه و اندی درگذشت. وی بسیار خوب شعر می‌گفت و اشعار زیر را بنا به دستور حسینعلی میرزا فرمانفرما در جواب غزل آقا محمد عاشق اصفهانی گفته است :

دلبر من دگر عنان داده سپاه ناز را
 ای دل راز پیشه کن شیوه سوز و ساز را
 از غم آگهی بتا می‌کشیدم تغافلت
 با که بیان نمایم این قصه جانگداز را
 بیشه عشق را چه خوش آب و هوای دلکش است
 شیر شکار پروده آهوی خوش طراز را
 از پی رتبه و شرف خیل ملک ز هر طرف
 بهر شهید عشق تو بسته صف نماز را

محرم طاق ابرویش باش ز جان ناشکیب
 بیهده طی کنی دلا از چه ره مجاز را
 بود غمت به دل نهان ز اشک دو دیده شد عیان
 وه که درید اشک من پرده اهل راز را
 شعبده‌بازیش نگر شوخ فسانه‌ساز من
 بسته به زلف و رخ به هم روز و شب دراز را
 کاش بدی هزار جان در تن زار خسته‌ام
 تا که نثار کردمی آن شه دل نواز را
 نیست ز بخت آنقدر روی امید تا کند
 رام چو من جفا کشی همچو تو شاهباز را
 روی چرا کنی نهان ای مه من که گل‌رخان
 منع نظر نکرده‌اند عاشق پاکباز را
 وادی عشق پرخطر «عفت» زار نو سفر
 تا چه رسد در این طلب راهرو نو نیاز را^۱

زن و سیاست :

یکی از مهم‌ترین و موثرترین نقاطی که زن ایرانی را به عرصه‌ی حضور و ایفای نقش در صحنه سیاست می‌کشاند، حرمسرای شاهی بود. او در این مکان مملو از قوانین و دسیسه‌ها در کنار مردان قدرتمند و صاحب‌نفوذ دوران قرار می‌گرفت و به تأثیرگذاری بر صحنه سیاست دست می‌یازید. زیرا زن به عنوان رکن اساسی خانواده نفوذی پنهان در مردان داشت و از طریق همین تأثیرگذاری بر پدر، همسر و فرزندش در حوادث سیاسی و تاریخی دست می‌برد و خواسته‌های خود را دخیل می‌نمود. بدین ترتیب مادر و همسران و دختران شاه می‌توانستند تأثیراتی شگرف بر روحیه قبله‌ی عالم داشته باشند و او را به اعمال مثبت یا منفی سوق دهند.

حرمسرای شاهی :

حرمسرای شاهی عبارت بود از محوطه‌ای محصور که در مرکز آن حیاط بزرگی بود و دور تا دور آن اتاق‌هایی جدا و مستقل با حیاط‌خلوت‌های زیبا قرار داشت. در این محیط زنان و کنیزان شاه همراه با خدمه و میهمانان گوناگون زندگی می‌کردند و دارای

۱- مشیرسلیمی، علی‌اکبر: زنان سخنور - ص ۳۷۹ - ۳۷۸.

ثروت و تجمل بسیار بودند.^۱ به حرمسرا اندرونی گفته می‌شد و رجال طراز اول و شاهزادگان و متمولین بنا به تمکن مالی خود از این روش استفاده می‌کردند و هریک اندرونی‌هایی مشابه اندرون شاه در منازل خود داشتند.

شایان ذکر است که هیچ مردی به جز پدر خانواده (شاه) حق ورود به حرم را نداشت. چرا که حرم به عنوان مکان مقدس، محل آسایش و آرامش رئیس خانواده (شاه) بود و بهترین و مهم‌ترین منطقه نفوذی زنان به حساب می‌آمد. حرم با افزایش تعداد زنان شاه و خدمه کم کم به صورت بخش مستقلی از کاخ شاهی در آمد. بنای اندرون شاهی که در زمان فتحعلی‌شاه ایجاد شده بود چندان وسعتی نداشت و سبک معماری آن اصیل و دارای ایوان‌ها با تالارهای منقش به تصاویر گوناگون، گچ‌بری‌هایی ظریف با استفاده از طلا و لاجورد بود که نظر هر بیننده‌ای را جلب می‌کرد، اما با ازدیاد زنان اندرون در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه دستور ساختن بنایی جدید به آقا ابراهیم امین‌السلطان پدر میرزا علی‌اصغرخان اتابک اعظم داده شد. اندرونی جدید پس از چند ماه در زمانی که شاه در سفر خراسان بود، بر روی خرابه‌های اندرونی سابق که دارای ارزش تاریخی بسیار بود بنا گشت. محوطه‌ی اندرونی جدید فضایی مستطیل شکل بود که در چهار طرف آن بناهای دو طبقه نه چندان زیبا با تالارهای بزرگ قرار داشت و اتاق‌ها از سویی به فضای وسیع محصورشده‌ای که در واقع حیاط اصلی بود و از سویی دیگر به حیاط کوچکی که مختص به همان اتاق بود منتهی می‌شد. این حیاط و اتاق‌ها هر یک متعلق به یکی از زنان شاه بود و به نام‌های خاصی چون سروستان، انارستان، طنبی^۲ و ... نامیده می‌شد.^۳ از تمام این حیاط‌ها راهی به محوطه‌ای که در وسط قرار داشت باز می‌شد و در ضلع جنوب حرمسرا که نزدیک به دیوار تالار موزه و کاخ گلستان بود، عمارت خوابگاه شاه با استخری به دور آن مانند جویره‌ای در آب بنا شده بود. این استخر در زمان مظفرالدین شاه پر شد. خزانه اندرونی نیز، نزدیک عمارت خوابگاه قرار داشت.^۴

شایان ذکر است اسناد و منابعی که از وضعیت اندرون شاهی اطلاعاتی به دست می‌دهند بیشتر مربوط به دوران ناصری است. چرا که دوران ناصری، عصر تحول و تجدد در دوران قاجار به حساب می‌آید و شاهزادگان و رجال آن عصر در کتب خود بیشتر از اندرونی و نقش زنان در آن عصر صحبت می‌کنند. تنها کتاب مهم درباره‌ی وضعیت زنان در عصر فتحعلی‌شاه کتاب تاریخ عضدی است که اطلاعات گسترده‌ای

۱- اعظام‌الوزاره قدسی، حسین: پیشین ج ۱ ص ۷۶.

۲- این حیاط متعلق به انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین شاه بود.

۳- روزنامه شرف و شرافت ص ۱۰.

۴- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من ج ۱ ص ۳۸۰.

درباره حرمسرای شاهی به دست می‌دهد.



پیشکش "مجید سلیم" به شاه قاجار
ناصرالدین شاه قاجار

نگهداری اندرونی شاهی برعهده سه گروه خاص قرار داشت. سربازها که از ارگ و اطراف آن حفاظت می‌کردند، خواجه‌ها که نظارت بر کلیه کارهای اندرون را برعهده داشتند، فراش‌ها، کلفت‌ها، نوکرها (خواجه‌سرایان) و دیگر کارکنان از قبیل باغبان، چراغچی، جاروکش که امور مربوط به داخل حرمسرا را انجام می‌دادند. نظارت خواجه‌ها بر امور حرمسرا به آنان قدرت و ثروت فراوان می‌داد^۱ تعداد این خواجهگان در زمان آغامحمدخان اندک بود و اندرونی توسط مادر آغامحمدخان و زنان ترکمن و کنیزان اداره می‌شد، اما با گسترش حرمسرا و تعدد زنان، نگهداری اندرون شاهی به‌عهده خواجهگان

۱- تاج‌السلطنه: خاطرات ص ۱۴.

نهاده شد.^۱

این خواجه‌سرایان عموماً از اسرا و یا فرزندان خاندان‌های بزرگی بودند که شاه به دلیل سرکشی یا خیانت بر آن‌ها خشم گرفته و کل خاندان را به جز معدودی از کودکان مقتول نموده بود. این کودکان که به دلیل صغر سن زنده می‌ماندند محکوم به مقطوع نسل شدن و کار در حرمرسرای شاهی می‌شدند. آنان بنا بر اصالت خانوادگی دارای منزلت متفاوتی بودند. پاره‌ای از آنان در حکم وزرای بانوان بزرگ اندرون به خدمت می‌پرداختند. پاره‌ای دیگر وظایفی مهم در اندرون شاهی برعهده داشتند.

این خواجگان از محرمان پادشاه و زنان اندرون بوده و گاه بسیار محبوب می‌شدند. آنان در طول مدت خدمت خود مبالغ متناهی پول می‌اندوختند که یا به کارهای عام‌المنفعه دست زده و موقوفاتی به نام خود بنا می‌کردند و یا به میل خود در زمان حیات به شخصی می‌بخشیدند. در غیر این صورت کلیه اموال آن‌ها پس از مرگ ضبط خزانه دولتی می‌شد از مهم‌ترین خواجگان دربار فتحعلی‌شاه می‌توان به افراد زیر اشاره

کرد:

شماره	نام	نسب خانوادگی	مشاغل
۱	آغا بهرام	خواجه قزاقی	خواجه معروف و محترم دربار- خدمتگذار آغاباجی دختر ابراهیم‌خان شیشه‌ای، بسیار محترم و از رجال درباری
۲	آغا کمال		مسئول امور مربوط به بازیگری و سرگرمی‌ها جشن‌ها، وی کاروانسرای در رباط کریم بنا کرد و موقوفاتی ایجاد نمود.
۳	آغا الماس		خواجه معروف و خازن‌الدوله شاه وی عهده‌دار رسیدگی به کلیه امور ورود و خروج اندرونی بود.
۴	آغامبارک		خواجه معروف تاج‌الدوله سوگلی فتحعلی‌شاه
۵	سید ابراهیم		- - - -
۶	غلام تاج		- - - -
۷	حاجی میرزا علیرضا خواجه	برادر میرزا علی‌اکبر پسر ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی	محترم‌ترین خواجه نزد فتحعلی‌شاه که با نام حاجی دانی خطاب می‌شد
۸	خسروخان	پسر یکی از محترمین گرجستان	وی مسئول رسیدگی به امور اندرون بود و از رجال درباری به حساب می‌آمد.
۹	آغا سعید		نایب معتمدالدوله منوچهرخان
۱۰	منوچهرخان		از رجال درباری به حساب می‌آمد، بسیار محترم از مشاوران شاه و تنها خواجه‌ای که به لقب معتمدالدوله مفتخر شد
۱۱	آغا حسین بلوچ	از اسرای بلوچی	عهده‌دار امور حرم

در اواخر عهد فتحعلی‌شاه منوچرخان، خسروخان و آغا بهرام از محترم‌ترین و با نفوذترین خواجگان حرمسرا و رجال محترم دربار به حساب می‌آمدند.^۱

کنیزان و خواجگان حرمسرا علاوه بر رسیدگی به امور زنان حرمسرا، وظیفه حفظ و حراست آنان را عهده‌دار بودند و ایشان را از برخورد با هریکانه و نامحرمی دور می‌ساختند. اینان تعلیم‌یافته، تربیت شده و بسیار باوفا بودند و در انجام امور محوله از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. دده‌باشی لقب افتخاری کنیزان که خدمتگزاران بانوان حرمسرا بودند و خواجه‌باشی لقب مردان این جماعت بود. دقت عمل آنان در انجام وظایفشان حرمسرا را به زندانی که زنان شاه زندانیان آن بودند تبدیل می‌کرد. یک یا چند تن از این خواجگان که مورد اعتماد شاه بودند به مقام آغاباشی انتخاب شده و وظیفه نظارت بر اعمال و رفتار خواجه‌باشی‌های دیگر را برعهده داشتند. در واقع کلیه خواجگان می‌بایست گزارش‌های خود را در مورد رفتارهای زنان اندرون و روابط آنان با یکدیگر و مشکلات جاری به آغاباشی اطلاع داده و آغاباشی نیز بنا به وظیفه خود آن را به سرپرست زنان اندرون که معمولاً یکی از مسن‌ترین و محترم‌ترین زنان بود و در نهایت به شاه می‌رساند تا در صورت لزوم شخص یا اشخاص مورد تنبیه یا توبیخ قرار گیرند. آغاباشی‌ها با توجه به مقام حساس خود یکی از مقامات با نفوذ درباری به شمار می‌رفتند. ورود و خروج هر شخصی به اندرون، حفظ و نگهداری اندرون شاهی، اعتدال در روابط بین همسران شاه و فرزندان آن‌ها و اجرای مقررات برعهده آغاباشی قرار داشت.

حرمسرای شاهی در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه از نظم انضباط بیشتری به اعصار بعدی برخوردار بود. حتی المقدور اعتدال بین خانم‌ها رعایت می‌شد و شاه اجازه هیچ تفاوتی را نمی‌داد. به طوری که زنانی که اولاد نداشتند اولاد دیگری را به اسم فرزندی به آن‌ها می‌داد و مادرهای حقیقی آن‌ها جرأت نمی‌کردند روی اولاد خودشان را ببوسند که مبدا آن مادر صوری که متصدی زحمت و آلام طفل است، دلتنگ شود که صاحب اولاد دیگری است و نگاهداری با من، مخصوصاً زن‌های نجیبه که بی‌اولاد بودند، اولاد دیگر شاه به رسم فرزندی به آن‌ها داده می‌شد.^۲

اوضاع سیاسی و درگیری‌هایی که در زمان فتحعلی‌شاه با دول بیگانه در جریان بود کمتر فرصتی جهت نفوذ و دست‌بندی‌های سیاسی زنان اندرون باقی می‌گذاشت اما پس از مرگ او و روی کار آمدن محمدشاه دسایس زنان اندرون رو به افزایش نهاد و هریک از آنان سعی داشتند از هر طریقی نفوذ خود را بر شاه شدت بخشند. این رقابت‌ها و

۱- پیشین ص ۵۲، ۵۴، ۶۶ الی ۶۹.

۲- تاج‌السلطنه: پیشین ص ۶۷، ۶۹ و ۷۰.

دسته‌بندی‌های سیاسی از زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه و نفوذ فرهنگ و تمدن غربی افزایش یافت به طوری که ناصرالدین‌شاه در بسیاری از موارد تحت‌تأثیر مادر و همسران خود قرار می‌گرفت. اوج انحطاط حرمسرای شاهی از زمان جلوس مظفرالدین‌شاه دیده می‌شود چه از این زمان شیوه اداره حرمسرا تغییر کرد و شاه با جلوس خود، دستگاه، خدم و حشم خود را از تبریز به تهران آورد و تا حد زیادی قوانین جاری در حرامسرا را تغییر داد.

موسیقی :

رشد و شکوفایی در زمینه‌های مختلف هنری در جامعه عصر قاجار، رابطه‌ی مستقیم با نیازهای اجتماعی و اعتقادات مذهبی و سنتی زمانه داشت. بدین‌گونه هنر هرچه نزدیک‌تر به ذات حق و تجلی خداوند بود، رشد بیشتری می‌یافت و ماندگارتر بود و در این میان دختران و زنان تحصیلکرده عصر در زمینه‌های مختلف هنری چون صنایع دستی، قالیبافی، شعر و ادبیات و حتی موسیقی فعالیت‌های گسترده داشتند.

اما نکته‌ی بسیار مهم در زمینه‌ی موسیقی، استفاده‌ی دربار و درباریان از زنان هنرمند موسیقیدان و آوازه‌خوان در مجالس بزم خویش بود. امری که بیش از پیش بر استعمار زنان می‌افزود. شایان ذکر است که فعالیت در زمینه‌ی موسیقی با کار حرفه‌ای در آن از نظر اجتماعی متفاوت بود و حتی مردانی که کار در این زمینه را بر می‌گزیدند خوش‌نام نبودند. با وجود این موسیقی در دستگاه اندرونی شاهان رواجی فراوان داشت و زنان بسیاری در خدمت آن بسر می‌بردند. این دسته از زنان جزو کنیزان شاه به حساب می‌آمدند و پس از مدتی هر یک در یکی از هنرها مانند رقص، موسیقی، آواز به استادی می‌رسیدند.

در زمان فتحعلی‌شاه، استاد مینا، زن مصطفی‌خان و شاگرد سهراب ارمنی اصفهانی و استاد زهره، زوجه‌ی جعفر قلی‌خان و شاگرد رستم شیرازی در علم موسیقی بی‌نظیر بودند و به اندرونی راه داشتند. مقرری و مواجب و همه اسباب تجمل را در اختیار داشتند و هنگام سواری می‌زدند و می‌خواندند.^۱

دسته‌های موسیقیدان و رقاصان در دربار از تشکیلات خاصی برخوردار بودند و در میان آنان اساتید موسیقی نیز به چشم می‌خوردند از جمله دختر آقا محمدرضا شاهوردی‌خان که از نتیجه‌ی شاگردی پدر خویش به این مقام نایل شده بود. عده‌ی دیگر در کار بازیگری و رقاصی استاد بودند که اینان از مقام کمتری در اندرون شاهی برخوردار بودند و جزو دسته کنیزان بشمار می‌رفتند. گاه شاه تعدادی از آنان را که مورد توجه قرار گرفته

بودند به عقد خود در می‌آورد. ممکن بود که افراد معدودی از این دسته حتی به مقام مادر شاهزاده شدن نیز نایل شوند. تعدادی از آن‌ها پس از مدتی مطلقه شده و به امرا و بزرگان ارتشی یا کشوری هدیه می‌شدند تا بدین ترتیب هم وسیله‌ی خوبی برای جلب دوستی آنان باشند و هم اخبار مهم را به دربار برسانند.

«یکی از زنان فتحعلی‌شاه مشتری خانم اهل شیراز است که بعد از فوت خاقان هفت فرزند داشت. وی در علم موسیقی مهارت کامل و آوازی سرشار داشت. گویند شبی خاقان مغفور با زن دیگری در طبقه‌ی اول برج جهان‌نما بسر می‌برد. مشتری خانم [که] در طبقه‌ی دوم بود این شعر را به آواز بلند خوانده بود:

بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای

هم چاره آنکه سر بنهم زیر پای دوست

این خانم قریب به صد سال عمر کرد. هر وقت خاقان به سفری عزیمت می‌فرمود مشتری خانم می‌بایست مشغول خواندن باشد. در سفر آخر که تشریف‌فرمای اصفهان می‌شدند مشتری خانم مشغول خواندن این بیت شد:

تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کردند

از فراق تو عجب سلسله‌ها برهم خورد

خاقان مضمون شعر را به فال بد گرفت و بی‌اختیار فرمود انالله و انالیه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهان به گلزار جنان رفتند.^۱

شاه‌پری یکی دیگر از زنان فتحعلی‌شاه ملقب به سردار نیز در موسیقی دستی تمام داشت. او مادر چند فرزند از جمله ملک‌ایرج میرزا، جد ایرج میرزا جلال‌الملک شاعر معروف و از جمله زنان زرتشتی شاه بود.

بعدها در زمان ناصرالدین‌شاه، بهترین و مورد پسندترین نوازندگان اندرون شاهی، نوازندگان و خوانندگان نابینا بودند که ضمن طرب‌افزایی قادر به دیدن چیزی نبودند. به همین دلیل در این زمان دو گروه از این نوازندگان در دربار ناصرالدین شاه به نام دسته‌ی کورها و دسته‌ی مومن کور وجود داشتند. رئیس دسته‌ی اول کریم نام داست و خود هم تار و کمانچه می‌زد و هم می‌خواند و در علم موسیقی و آواز مهارتی بسزا داشت. دختر وی نیز در گروه او بود و کمانچه می‌کشید و زنش آواز می‌خواند. دسته‌ی دیگر یعنی مومن کور عبارت بودند از خود مومن که دایره می‌زد و می‌خواند و دخترش که ضرب

۱- عضدالدوله: تاریخ عضدی، صص ۴۱ - ۴۰.

۲- همانجا - ص ۳۰۸.

می‌نواخت. . . یکی دیگر از دستجات نوازندگان دربار ناصری دسته‌ی گوهر خماری بودند که دسته‌ی مطرب‌های زنانه به حساب می‌آمدند و در جشن عروسی‌ها بویژه در اندرون به اجرای برنامه می‌پرداختند.^۱

در این دوره به دو صورت از موسیقی درباری استفاده می‌شد، اول در سلام‌های رسمی و روزهای عید و جشن که موزیک نظامی با آلات بادی اجرا می‌گردید و دوم مجالس خصوصی دربار که از مطرب‌ها استفاده می‌شد، بویژه آنکه هنر موسیقی و آوازه‌خوانی و به دنبال آن رقاصی بسیار مورد توجه بانوان اندرون قرارداشت و یکی از عواملی بود که توجه شاه را مداوم می‌نمود. از جمله زنان هنرمند عصر قاجار می‌توان به مینا، زهره، شاهوردیخان و یارشاه در دوره‌ی فتحعلی‌شاه و محمدشاه، و دلبر، دلپسند، عالیه، خاور، زینب، فاطمه، سلطان خانم، سکینه خانم، اکرام السلطنه، پروانه، زینب، جمیله، ملیحه و زیورسلطان که به عندلیب السلطنه معروف شد، اشاره نمود. هر یک از این زنان در یکی از سازهای موسیقی و یا فنون آوازه‌خوانی استاد عصر خود بودند.^۲ معیرالممالک در کتاب رجال عصر ناصری درباره‌ی عندلیب السلطنه می‌گوید:

«از هیچ کس صوتی بدان رسایی و گیرایی و تمام عیاری نشنیده‌ام. وقتی منتهای اوج را می‌خواند دهانش به زحمت باز بود و چون از شش‌دانگ به زیر می‌آمد گویی لب بسته و خاموش نشست است. این بلبل واقعی چندی نزد گلین خانم نخستین زن عقدی ناصرالدین‌شاه در دوران ولیعهدی می‌زیست و بالاخره این بانوی هنرمند به اندرون شاهزاده شعاع السلطنه پسر مظفرالدین‌شاه راه یافت و تا مرگ شاهزاده آنجا ماند. زمانی که عندلیب السلطنه نزد مادرم بسر می‌برد اغلب سماع حضور به دیدارش می‌آمد و در اندرون بساط ساز و آواز بپا می‌شد، حبیب می‌زد و زیور می‌خواند؛ نوازنده ساحر بود و خواننده سحر. . .»^۳

از جمله زنانی که در هنر آواز به مرتبه‌ی استادی نایل شده بودند می‌توان از گوهر خماری^۴ امیرزاده^۵، آسیه، بلوچ، پروانه آوازخوان، اکرام السلطنه و . . . نام برد.^۶ گروهی دیگر از زنان که در فعالیت‌های هنری نقشی داشتند مطربان بودند. تفاوت اصلی این دسته‌ها با هنرمندان دیگر، استفاده‌ی ایشان از هنر به منظور رفع مایحتاج

۱- خالقی، روح‌الله: سرگذشت موسیقی ایران - ج ۱ - ص ۴۶.

۲- همانجا - جلد ۲ - ص ۴۶۸ - ۴۶۶.

۳- معیرالممالک، دوستعلی خان: رجال عصر ناصری - ص ۲۸۷.

۴- همانجا - ص ۲۸۸.

۵- خالقی، روح‌الله: سرگذشت موسیقی ایران - ج ۲ - ص ۴۷۰.

۶- خالقی، روح‌الله: سرگذشت موسیقی ایران ج ۲ - ص ۴۶۸ - ۴۶۶.

ضروری زندگی بود. مطربان با نواختن موسیقی و خوانندگی و رقص در مجالس گوناگون درباری و غیر از آن ممر درآمدی برای خود فراهم می نمودند. با توجه به ارزش های اجتماعی رایج، این هنر حرفه ای مختص افرادی بود که در جامعه از موقعیت خوبی برخوردار نبوده و خصوصیات اخلاقی آنان موردپسند مردم نبود. در آن زمان مطربان به دو دسته تقسیم می شدند: دسته های مردانه که مختص مجالس مردانه بودند و دیگر دسته مطرب زنانه که هم در مجالس مردانه و هم زنانه شرکت می کردند و در دوره ی مظفرالدین شاه منور گلین بسیار شهرت داشتند.^۱

هنر رقص که در واقع مهم ترین کار مطربان به حساب می آمد، در دوران مظفرالدین شاه پیشرفت فراوانی کرد. این هنر توسط استادان به دختران جوان تعلیم داده می شد. چنانچه می گویند گلین که دسته مطرب های زنانه داشت به ملوس و جلیس و توران و صدیقه شخصاً تعلیم می داد. اینان بعدها در رقص ترقی فراوانی نمودند. رقص های این دوران بسیار مشکل و محتاج تمرین فراوان بود.^۲

وضعیت زنان شاه :

یکی از مختصات شاهان داشتن همسران متعدد و حرمسرای مجلل بود. زیبایی و جوانی دو شرط ساده ی ورود به حرمسرا به حساب می آمد. هسته اصلی حرمسرا متشکل از زنان و اقربای درجه اول شاه بود که با کنیزان و خدمه ی آنان کامل می شد. اوج گستردگی حرمسرا در دوران شاهان قاجار به چشم می خورد. زنان درجه اول حرمسرا شامل مادر، خاله، عمه و سایر خانم های مسن خانواده سلطنتی، که در صورت تمایل پس از مرگ شاه قبل از حرمسرا باقی مانده بودند، می شد. سپس همسران عقدی که معمولاً همگی از خانواده های قاجار و اشراف درجه اول کشوری انتخاب می شدند، تشکیل دهنده ی مهم ترین رکن بودند. مهم ترین دلایل ازدواج های شاه و خانواده ی سلطنتی را مصالح سیاسی تشکیل می داد. گرچه این نوع ازدواج ها در بیشتر مواقع شامل حال خواهران و دختران شاه می شد، اما گاهی اوقات برای آرام کردن رؤسای ایلات نیز می کوشیدند که حداقل یکی از دختران خود را به حرمسرای شاه بفرستند تا نزد وی برای خود شفیع داشته و مقام خود را حفظ کنند. گویا وصیت آغامحمدخان نیز این بود که بین قوانلو و دولو (دو تیره ی ایل قاجار) از طریق ازدواج اتحادی ایجاد شود.

آغاباجی (آغابگم) یکی از همسران فتحعلی شاه دختر ابراهیم خان شیشه ای یکی از این زنان بود که با تجمل بسیار به خانه ی فتحعلی شاه آمد، اما هیچ گاه مورد لطف او قرار

۱- همانجا - ج ۲ - ص ۴۷۲ - ۴۷۰.

۲- همانجا - ص ۴۸۴ - ۴۸۰.

نگرفت و فقط محض جلب رضامندی ایل و عشیره‌اش در حرمسرا باقی و مورد احترام بود.^۱



پیشکش "کروپ زن" در حرم ناصرالدین شاه با یکت (عزیزالتحان)

همسران عقلمی شاه معمولاً توسط مادر او انتخاب می‌شدند و فقط فرزندان این زنان حق انتصاب به مقام ولایتعهدی را داشتند. شما زنان صیغه‌ای بیشتر بود. این زنان یا بنا به میل شاه انتخاب می‌شدند و یا سران و بزرگان کشوری آنان را پیشکش می‌کردند تا به دستگاه سلطنتی راهی داشته باشند. گاه هم به صورت اسیر یا برده‌ی درم خرید، نصیب شاه می‌گشتند. در این بین پاره‌ای از زنان پس از جلب رضایت خاطر شاه، مورد عنایت بیشتری قرار می‌گرفتند و به اصطلاح به مقام سوگلی نایل می‌شدند و بدین ترتیب از حقوق و مزایای خاصی برخوردار می‌گشتند.

شیوه‌ی دیگر انتخاب زنان بر مبنای میل شاه قرارداد داشت. این دسته از زنان، یا در میهمانی‌های حرمسرا از بین اقوام و خویشان زنانی که به میهمانی آمده بودند، یا هنگام سفرهای شاه و برخوردهای اتفاقی که با دختران ایلی و روستایی پیش می‌آمد، انتخاب می‌شدند و به حرمسرا راه می‌یافتند. مقام آخر زنان در حرمسرا شامل کنیزان بود که تربیت یافته و ماهر بودند. پاره‌ای از آن‌ها مورد لطف ملوکانه قرار می‌گرفتند و گاه به

وسیله‌ی شیخ‌الحرم که هر روز در حرمسرا حاضر بود، به عقد منقطع (صیغه) شاه در می‌آمدند. بدین ترتیب بر عده‌ی زنان شاه می‌افزودند. از وظایف کنیزان علاوه بر رسیدگی به امور زنان شاه، نگهداری و تربیت فرزندان ایشان بود. اینان جزو پایین‌ترین دسته زنان اندرون شاهی قرار می‌گرفتند و عمده‌ترین وسیله‌ی دستیابی به خبرهای مهم به حساب می‌آمدند. به همین دلیل زنان مهم و با نفوذ شاه، برای حفظ مقام خود همیشه خدمتکاران زیبا و تربیت‌شده‌ای را در دستگاه خود داشته و معمولاً در مواقع حساس و یا برای خودشیرینی به شاه تقدیم می‌کردند.



لیلی خانم خواهر خانم باشی

گاه اتفاق می‌افتاد که حضور یک خواهر در حرمسرا، خواهر یا خواهران وی را اغوا نموده و به آنجا می‌کشید و شاه به محض برخورد با خواهر دیگر طالب وی نیز می‌شد و

پس از اتمام مدت ازدواج خواهر اولی، خواهر دوم را به عقد خود در می‌آورد. بی آنکه خواهر اول را از حرمسرا خارج کند. بعد هر وقت هوای خواهر اول به سرش می‌زد همین عمل را درباره‌ی خواهر دوم اجرا می‌نمود. عاشیه خانم و لیلی خانم خواهرهای میرزا عبدالله‌خان یوشی (انتظام‌الدوله) چنین وضعیتی داشتند.^۱ ناصرالدین شاه قصد داشت این رفتار را در مورد خانم باشی و خواهرش لیلی خانم تکرار کند. اما با مخالفت سرسختانه‌ی خانم باشی رو به رو شد و دست به اقدامات دیگری زد که موجبات ترور او را قلم زد.

مسئله‌ای که باید بدان توجه داشت موقعیت حساس اندرون شاهی بود، به ویژه آنکه



۱) ایرانشهر، ناصرالدین شاه در شیراز

اندرون هرخانه‌ای در ایران، دژ تسخیرناپذیر و غیرقابل نفوذ بود و نگهدارنده‌ی اسرار مهم خانوادگی به حساب می‌آمد. بیشترین همت شاهان در جهت حفظ اسرار زندگانی خصوصی خویش و ایجاد شخصیت خلل‌ناپذیر برای خود، از حفظ و نگهداری اندرونی سرچشمه می‌گرفت. چه بسا شاه پس از ملاقات اولیه، دیگر رغبتی به زنی که تازه گرفته بود نداشت. اما چون همسر وی شده بود می‌بایست در حرمخانه بماند. ازدواج شاه بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت و هنگامی که با یک خاندان یا طایفه‌ای وصلت می‌کرد در

۱- مستوفی، عبدالله: پیشین ج ۱ ص ۳۸۸ - ۳۷۸.

واقع عامل نفوذی در خانواده‌ای که مورد لطف قرار داده بود می‌یافت و از سوی دیگر شخص یا طایفه را به نوعی به خود وابسته می‌نمود. این وابستگی بین رجال و اقوام هنگامی به حد اعلی می‌رسید که شخص یا یکی از افراد خاندان سلطنتی نظیر مادر (زن صیغه‌ای شاه پیشین) عمه، خاله و از همه مهم‌تر با دختران شاه وصلت می‌نمود. به طوری که تاج‌السلطنه در خاطراتش می‌گوید:

«به وسیله‌ی ازدواج با دختران شاه خود را از هر مشکلی می‌رهاندند و هرگونه تعدی و تخطی که می‌خواستند نسبت به مال و جان و ناموس مردم می‌کردند. بیچاره ما که اسلحه‌ای برای مردم بودیم.»^۱

مقام و منزلت حرمسرا به ترتیب اهمیت به شکل زیر بود:

ردیف	زنان حرمسرا به ترتیب اهمیت	وضعیت زنان پس از جلوس شاه جدید
۱	مادر اصلی شاه فعلی	پس از جلوس فرزند خویش دارای نفوذ فراوان و منزلت بسیار می‌گردید.
۲	مادران دیگر شاه و اقربای نزدیک چون خاله‌ها و عمه‌ها	کسانی که بنا به میل خود پس از جلوس شاه جدید در حرم می‌ماندند.
۳	زنان عقده‌ی شاه	معمولاً از خانواده‌های اشراف قاجاری و سلطنتی انتخاب می‌شدند و تنها فرزندان آنان حق انتصاب به مقام ولایتمندی را داشتند. مگر مواردی که شاه به عللی شخص لایق‌تری را منصوب می‌کرد. مانند فتحعلی‌شاه که بعد از مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه برای قدردانی، فرزند ارشد او محمدشاه را به ولایتمندی برگزید. گرچه در قرارداد ترکمانتجای این امر به طور لفظی مطرح شده بود.
۴	زنان صیغه‌ای	این دسته از زنان معمولاً از خاندان‌های بزرگ کشوری و لشکری و نیز خاندان‌های بزرگ ایلات برگزیده می‌شدند. البته گاهی از اوقات افرادی از خانواده‌های کم اهمیت به این مقام نایل و حتی پس از جلب الطاف ملوکانه موفق به کسب مقام سوگلی می‌شدند. مدت ازدواج آن‌ها حداکثر تا ۹۹ سال قید می‌گردید، از این دسته می‌توان به انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه و جیران و خانم‌باشی اشاره کرد.
۵	زنان صیغه‌ای کم اهمیت‌تر	که معمولاً از خانواده‌های عادی بودند و فرزندان‌ی از شاه داشتند. گاه کنیزان به این مقام نایل می‌شدند.

در عصر فتحعلی شاه سلسله مراتب زنان در کلیه سلام‌ها و مجالس رسمی و معاشرت‌ها رعایت می‌شد. به طوری که در درجه اول زوجات شاه از خانواده سلطنت و سایر شعب قاجاریه درجه دوم از خانواده‌های بزرگ‌زادگان و خانواده‌های معتبر ایران و سپس باقی زنان اندرون برحسب شأن و منزلت خود قرار می‌گرفتند. این سلام‌ها روزی یک بار به مدت یک ساعت انجام می‌شد. قاجاریه در یک سمت می‌ایستاد و سایر زنان به ترتیب شنونات خانواده خود در صف دیگر می‌ایستادند. در هنگام سلام یک نفر یساوول زن در درب اندرون می‌ایستاد و با صدای بلند این عبارت ترکی را می‌گفت: «خانم لارگلیر» خانم‌ها منتظر ساعت سلام بودند و همگی سریعاً به سلام می‌آمدند. در این ساعت هیچ‌کس از رجال حق حضور نزد شاه را نداشتند. شاه به هر یک از بانوان ابتدا از صف قاجاریه به احوالپرسی می‌پرداخت و از بعضی حال کسان او را نیز جویا می‌شد. هر یک از زنان اگر عرضی داشتند به شاه می‌رساندند. این سلام از زمان آغامحمدخان تا زمان زنده بودن مهدعلیای اول (مادر فتحعلی شاه) به طور منظم اجرا می‌شد. اما از زمان فوت مهدعلیا این رسم کم کم از بین رفت و تا سال دهم سلطنت فتحعلی شاه به طور کلی منسوخ شد.^۱

مستمری :

هریک از زنان اندرون به میزان مقام و موقعیت و نفوذی که در شاه داشتند حقوق و مستمری دریافت می‌کردند مگر بعضی از زنان درجه سوم که جزو خدمه سوگلی‌ها به حساب آمدند و از آنان مستمری دریافت می‌کردند و شاه تنها به دادن انعامی به آنها بسنده می‌کرد.

این حقوق و مزایا با توجه به تعدد فرزندان و خدمه و حشم زنان تغییر می‌کرد و شامل تمامی فرزندان شاه اعم از اثاث و ذکور می‌گردید. گاه حقوق زنان شاه حواله به گمرکات بود که همراه تحویل اعتمادالحریم می‌شد و او پس از تقسیم به نزد زن‌های شاه می‌فرستاد.

«... این کار برای وی سود فراوان داشت زیرا از حقوق هر یک بنا به فراخور حال و مناسبات مبلغی بر می‌داشت و در کیسه‌ی دخل و خرج خویش می‌انباشت.^۲ در عصر ناصری مستمری زن‌های درجه اول شاه ماهی هفتصد و پنجاه تومان بود، زن‌های درجه دوم به تفاوت از پانصد تا دویست تومان مقرری داشته و صیغه‌های درجه سوم به بعد از یک صد تا یک صد و پنجاه تومان مقرری دریافت می‌کردند. دخترهای بزرگ شاه سالی

۱- تاریخ عضدی، پیشین ص ۱۹ - ۱۷.

۲- همانجا.

هزار تومان حقوق می‌گرفتند.^۱

تعلیم و تربیت :

در اندرون شاهی برنامه‌ای خاص جهت آموزش زنان و کودکان شاه وجود داشت. چگونگی این آموزش چندان مشخص نیست اما اشراف بانوان حرم و دختران شاه به نظم و نثر فارسی و ادبیات عرب، فقه، نجوم و شعر شعرای پیشین نشان‌دهنده وجود چنین سیستمی بود. شاید آموزش دختران شاه توسط معلمین سرخانه و از پشت زنبورک‌های مخصوص^۲ انجام می‌شد. در اندرونی شاهی کتابخانه‌ای وسیع و جامع وجود داشت. خطاطی خطوط نسخ و نحوه نامه‌نگاری نیز توسط منشیان زبردست دربار تعلیم داده می‌شد. گاه بانوان در این یادگیری به حدی پیشی می‌گرفتند که مدتی عهده‌دار نامه‌نگاری‌های خصوصی شاه می‌گشتند. به عنوان مثال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله از منشیان زبردست و نویسنده فرمان و حامل خلعت فتحعلی شاه وظیفه تعلیم و خط را برای تاج‌الدوله همسر قدرتمند شاه عهده‌دار بود.^۳ تبحر پاره‌ای از بانوان حرم در صنایع دستی به حدی بود که کارهای آنان زینت‌بخش مقابر متبرکه و مذهبی شیعیان می‌گشت. به عنوان مثال تاج‌الدوله دو پرده مرواریددوز را یکی برای نجف و یکی برای کربلا پیشکش کرد. یک پرده مرواریددوز را نیز خازن‌الدوله برای روضه کاظمین شریفین فرستاد.^۴ مهدعلیا (ملک جهان خانم) مادر ناصرالدین شاه نیز پرده زیبای مرواریددوزی را برای حرم حضرت رضا (ع) هدیه نمود.^۵ گروهی از زنان اندرون نیز در هنر موسیقی و آوازخواندن تبحر داشتند. گاه توسط اساتید فن آموزش می‌دیدند. در زمان فتحعلی شاه در دسته از زنان موسیقیدان و آوازه‌خوان به نام دسته استاد مینا و دسته استاد زهره در حرم خدمت می‌کردند اینان جزو حرمسرای شاهی نبودند و به ازای خدمت در حرمسرا مقرری و مواجب دریافت می‌نمودند. هر یک از این دسته‌ها شامل پنجاه بازیگر بود که به آنان موسیقی، رقص، تار و کمانچه تعلیم داده می‌شد.^۶

این دودسته هر یک به یکی از زنان اندرون سپرده شده بود^۷ و رقص‌هایی به صورت

۱- تاج السلطنه، پیشین ص ۴۴ - ۴۳.

۲- پرده‌های توری.

۳- تاریخ عضدی، پیشین ص ۷۲۳.

۴- همانجا ص ۷۸.

۵- به مشاهده مرحوم استاد دکتر محمد اسماعیل رضوانی.

۶- تاریخ عضدی ص ۴۷ - ۴۶.

۷- گل بخت‌خانم عهده‌دار دسته استاد مینا و کوچک خانم عهده‌دار دسته استاد زهره و هر دوی ←

جمعی با حرکات نمایشی انجام می‌دادند. در هنگام جشن باغ قرق می‌شد و بازیگران و رقاصان با لباس‌های قبای زیبا در آن جا گرفته و با اجرای حرکات موزون موجبات طرب شاه و زنان حرم را فراهم می‌ساختند.^۱

این بازیگران گاه به عقد شاه در می‌آمدند و در آن صورت از جرگه بازیگران بیرون آمده به جرگه بانوان حرم می‌پیوستند. شاه نیز پس از مدتی این زنان را مطلقه نموده به وزراء و امرای خود می‌بخشید. بدیهی است که این زنان وسیله‌ای مهم برای کسب اخبار مهم برای سلطان به حساب می‌آمدند.

پیشکش "مجید سلیم" به تیرستان
www.tabarestan.info

← این بانوان تحت نظارت خازن‌الدوله قرار داشتند.

۱- همانجا ص ۴۸.

مشاغل :

به منظور نظارت بر اوضاع اندرون، معمولاً مشاغل خصوصی در اندرونی به خانم‌ها واگذار می‌شد. اهدای این مشاغل و وظایف نشانه‌ی توجه و اعتماد شاه بود و بدین وسیله مقام و منزلت بانوان و امتیازات و اختیارات آنان را افزایش می‌داد. از جمله این مشاغل :

جدول شماره ۲

ردیف	نوع شغل	توضیحات
۱	تقسیم غذای اندرون	خانم کوچک دختر تقی‌خان و نبیره‌ی کریم خان زند در عهد فتحعلی شاه عهده‌دار این وظیفه بود. بدیهی است چنین وظیفه‌ای فقط به افراد مطمئن سپرده می‌شد. ^۱
۲	نظارت خانه اندرونی شاه	این مقام نیز در زمان فتحعلی شاه به عهده‌ی دلبرخانم بود. ^۲
۳	نظارت بر آبدارخانه و قهوه‌خانه‌ی سلطان	این مقام در زمان فتحعلی شاه به عهده‌ی ختایی خانم، سروارید خانم و غنچه دهان خانم و چند نفر دیگر از خادمان حرم بود.
۴	نظارت بر زنان	ناصرالدین شاه همیشه سه یا چهار نفر از زنان عاقله را که دارای کفایتی بودند به عنوان ریاست زنان دیگر انتخاب می‌کرد و به هر یک از آنها تعدادی از خانم‌ها را می‌سپرد و احتیاجات آنها به وسیله‌ی این‌زنها برطرف می‌کرد. ^۳
۵	نظارت بر خانه‌ی اندرون	از زمان فتحعلی شاه خزانه به دو قسمت تقسیم شده بود. یکی از این خزانه‌ها خزانه‌ی طلا و جواهرت بود که زیر نظر مهر و کلید شاه قرار داشت و شاه نگهداری از این صندوق‌ها و جواهرات را به یکی از زنان خود می‌سپرد. این مقام در زمان ناصرالدین شاه متعلق به کنیز کردی به نام فاطمه بود. ^۴
۶	نگهداری از وجوه تقدیمی و پیشکشی	این وجوه در زمان ناصرالدین شاه به امینه اقدس، یکی از زنان با نفوذ شاه سپرده شده بود، تا در آخر سال تقدیم خزانه شاهی شود. ^۵
۷	نامه‌نگاری به امپراتریس‌های دول خارجی و پذیرایی از میهمانان خارجی و داخلی که به حرم می‌آمدند.	این مقام یکی از شغل‌های مهم بود که در زمان فتحعلی شاه مختص آخایاجی بود و بعدها در زمان ناصرالدین شاه به مهدعلیا سوم (ملک جهان خانم - مادر شاه) و بعد از مرگ وی به انیس‌الدوله سوگلی شاه سپرده شده بود.

۱- همانجا ص ۸۹.

۲- مستوفی، عبدالله، پیشین ص ۳۸۴.

۳- تاج‌السلطنه، پیشین ص ۶۱.

۴- فووریه : سه سال در دربار ایران ص ۸۵

۵- تاریخ عضدی پیشین، ص ۱۷.

تفریحات :

شاهان قاجار به منظور ایجاد محیط سالم و پر نشاط در اندرون شاهی تفریحات و سرگرمی‌هایی برای زنان ایجاد می‌کردند. از جمله این تفریحات که بسیار از سوی خانم‌های اندرون استقبال می‌شد مراسمی بود که در روز سیزدهم فروردین هر سال برقرار می‌گردید. در زمان فتحعلی شاه تمام اهل حرم‌خانه می‌بایست در باغ بزرگی که قبلاً قرق شده بود حاضر شوند. مادر شاهقلی میرزا که دختر محمدعلی خان زند بود به اتفاق «آغاباجی» دختر مجنون خان پاژکی می‌بایست به عمارت فرنگی شاه رفته مجلس تحویل سال را در آنجا منعقد کنند. بعد از تحویل سال، زنان ظروف را شکسته و اسباب هفت سین را به یغما می‌بردند. در این حال غوغایی برپا شده زنان به یکدیگر می‌ریختند و فریادها و خنده‌ها و زد و خورد‌های غریب به راه می‌انداختند. بعد از این کار، «غنچه دهن» و «گنجشکی» که از خدمه‌ی حرم بودند، دو نفر کنیز سیاه تنومند به نام‌های «گل عنبر» و «مشک عنبر» را به حوض انداخته و آن دو نفر در میان آب مشغول کشتی گرفتن می‌شدند و مابقی در اطراف حوض آب، های و هوی می‌کردند. بعد از آن، زمان شادباش می‌رسید و شاه در میان خانم‌ها پول می‌پاشید و همه‌ی اهل اندرون به هم می‌ریختند و پول را از روی زمین می‌ربودند. پس از آن شاهزادگان به حضور آمده و آتش ماست مخصوصی که برای آن روز طبخ شده بود می‌خوردند.^۱

از تفریحات دیگری که در زمان فتحعلی شاه در اندرون رواج یافت مسابقه‌ی نرمی پا بود، بدین صورت که شاه دستور می‌داد پارچه‌ی مشمعی پهن می‌کردند و روی آن مقداری ابریشم خرد کرده می‌ریختند و به زن‌های خود امر می‌کرد با پای برهنه روی آن راه بروند و به خانم‌هایی که خرده ابریشم به پایشان نمی‌چسبید جایزه‌ای می‌داده است.

مجالس شب‌نشینی نیز همه هفته از سوی شاه برقرار می‌شد و در غروب آفتاب شرایط برای گردش زنان در باغ مهیا می‌شدند و گاه بزمی نیز بعد از آن برقرار می‌شد و نوازندگان با چشمان بسته به زدن قطعات پرشور می‌پرداختند و زنان با پایکوبی و رقص و انجام حرکات آکروباتیک شب‌نشینی را کامل می‌کردند.^۱



گروهی از نوازندگان قاجاری

شرکت در کلیه‌ی اعیاد ملی و مذهبی و عزاداری‌ها نیز از جمله تفریحات زنان اندرون به حساب می‌آمد. در دوران قاجاریه، تهران در ایام عزاداری ماه محرم تبدیل به یک عزاخانه‌ی بزرگ می‌شد و در سراسر آن بیش از دو‌یست مجلس سوگواری برگزار می‌گشت.^۲ همراه با این مجالس در تکیه دولت جایگاهی برای زنان اندرون تشکیل می‌شد که از در بزرگ تا در تکیه دولت تجیر^۳ می‌کشیدند و خیابانی سه ذرع برای عبور خانم‌های حرم ایجاد می‌کردند و هنگام رفتن به تکیه خانم‌ها و مهمانانشان دسته دسته از

۱- مستوفی، پیشین: ص ۳۶۸.

۲- معیرالممالک، دوستعلی: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۶۳.

۳- پرده‌ای توری که از خارج قابل دیدن نبود.

این تجیر عبور می‌کردند. طبقه‌ی اول تا طبقه‌ی سوم متعلق به خدمه بود. پس از قرار گرفتن خانم‌ها در تکیه از پشت بسته می‌شد تا چشم نامحرمی به آنان نیفتد.^۱ شاه غرفه‌ی مخصوص داشت که مشرف به همه جا بوده و دقیقاً رو به روی صحنه قرار داشت. شاه با دوربین علاوه بر تماشای مراسم، به تماشا کردن حاضرین در مجلس می‌پرداخت. در کنار جایگاه وی، جایگاه عموها و مقامات درجه اول مملکتی و محل وزیر مختار روسیه و انگلیس قرار داشت. در سمت چپ جایگاه مادر شاه، همسران درجه اول شاه و همسر وزیر مختار روسیه و انگلیس بود. قسمتی از محل تماشاخانه به زنان طبقه‌ی پایین‌تر شهری اختصاص داده شده بود.^۲ این مراسم تا روز عاشورا ادامه داشت. علاوه بر این مجالس هر یک از خانم‌های طراز اول در خانه‌های خود مجالسی برپا می‌کردند و مهمانان دعوت شده پس از استماع ذکر مصیبت به خوردن برنج و عدس بو داده و کشیدن قلیان می‌پرداختند.^۳

در ماه مبارک رمضان نیز شب‌زنده‌داری‌ها تا صبح ادامه داشت و ادارات دولتی به جای روز، در شب کار می‌کردند و بساط افطار در دربار گسترده می‌شد. در اندرون نیز مجلس مفصلی برای وعظ و نماز تشکیل می‌گردید و برای زنان در میان تالار ظنبی پرده زنبوری کشیده و آن سوی پرده منبری قرار می‌دادند و شیخ سیف‌الدین یا یکی از روحانیون به بالای منبر رفته و خانم‌ها از پس پرده سئوالات خود را مطرح می‌کردند.

شب‌ها زنان سالخورده شاه در منزل یکدیگر محفلی تماشایی برای مقابله قرآن و طرح مسائل شرعی داشته و شیخ اسدالله نابینا اصلاح قرائت و حل مسائل می‌کرد. زن‌های به اصطلاح عاقله پس از ادای مختصر آدابی به دور یکدیگر گرد آمده و بانوان جوان پس از افطار و نماز تا سحرگاه به صحبت‌های مناسب سن و شوخی و خنده می‌گذراندند. در سه شب اصلی احیا مجالس ذکر مصیبت در حضور شاه تشکیل می‌یافت و روز عید اسلام خاصی برپا می‌شد.^۴

گاه اشخاصی مأمور تعلیم و تدریس مسائل دینی بر بانوان حرم می‌شدند. شیخ اسدالله قاری قرآن که در اثر آبله نابینا شده بود یکی از این افراد به حساب می‌آمد. وی همه روزه به اندرون آمده زن‌ها دور وی جمع می‌شدند تا مسائل خود را از وی بپرسند.^۵ اعیاد مختلف ملی و مذهبی نیز با شکوه هرچه تمام‌تر در اندرون برگزار می‌شد. در

۱- همانجا ص ۹۲.

۲- لیدی شیل: جلوه‌هایی از زندگانی و آداب رسوم ایران ص ۶۹-۶۸.

۳- معیرالممالک، دوستعلی: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۶۸.

۴- همان کتاب ص ۶۹-۶۸.

۵- همان کتاب ص ۱۹-۱۸.

زمان ناصرالدین شاه اعیاد نوروز، میلاد حضرت رسول و سایر ائمه، عید مبعث، قربان، نیمه‌ی شعبان، و... را جشن می‌گرفتند. روز تولد شاه و عروسی‌هایی که در اندرون شاهی برگزار می‌شد، نیز بر تعدد روزهای جشن می‌افزود. زنان برای شرکت در این جشن‌ها از مدتی قبل به جنب و جوش می‌افتادند و در فکر تهیه‌ی جامه‌های نو و زیورآلات جدید بودند. در کلیه‌ی این اعیاد شاه به فراخور حال به زنان و خدمه اندرون هدایایی می‌داد.^۱

معمولاً شاهان قاجار در سفرهای داخلی زنان خود را نیز همراه می‌بردند. اما در سفرهای خارجی از بردن ایشان خودداری می‌کردند، تنها همسر شاه که جهت معالجه و با اجازه‌ی ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت امین اقدس بود او از این سفر نتیجه‌ای نگرفت و با همان شرایط به ایران بازگشت. دومین همسر ناصرالدین‌شاه که همراه او تا تفلیس برده شد و سپس به دستور او بازگشت. انیس‌الدوله سوگلی او و مسئول برقراری تماس با همسران سفر و سیاحان زن خارجی بود که با دلیل تعجب برانگیز بودن نوع پوشش به ایران باز گردانده شد. انیس‌الدوله این اقدام میرزا حسین‌خان سپهسالار را در دل گرفت و به محض بازگشت مقدمات سقوط او را فراهم ساخت. به طوری که پس از بازگشت شاه از فرنگ در همان هنگامی که او از کشتی پیاده شد میرزا حسین‌خان سپهسالار از صدارت معزول گشت. اما در سفرهای داخلی شاه با همسران خود به راه می‌افتاد و با خدم و حشم به پیلاق و قشلاق می‌رفت. سفرهای زیارتی در بین بانوان حرم طرفدار بیشتری داشت.

دختران شاه

دختران شاه تا زمان تخت در اندرون بسر می‌بردند و تحت مراقبت‌های ویژه و زیر نظر زنانی که به دده ملقب بودند قرار داشتند. موقعیت هر دختری در اندرون بسته به موقعیت و منزلت مادر و خانواده مادری تعیین می‌شد و میزان نفوذ مادر در حرمسرا و محبوبیت او نزد شاه امتیاز ویژه‌ای به حساب می‌آمد.

این دختران تحت نظر معلمان سرخانه و آموزگارانی بودند که بدین منظور به اندرون راه می‌یافتند. در اندرون کتابخانه‌ای وسیع جهت آموزش آنان وجود داشت.^۲

این دختران هنگام ازدواج شنونات ویژه‌ای داشتند. دختران خانواده قاجار بر همه دختران دیگر شاه برتری داشتند و در هنگام عروسی بر تخت روان و باقی دختران شاه بر کجاوه شتر می‌نشستند. مهار شتر وقت سوار شدن عروس برعهده یکی از اقوام معتبر

۱- همانجا.

۲- معیرالممالک پیشین ص ۶۲ و ۲۳۴ و ۲۳۳.

داماد بود. دختران قاجار یک کلاه پنبه‌دوزی مفتول مثلث و جلیقه‌ای مرصع بزرگ بر تن می‌کردند. گاه تا سه روز این کار ادامه می‌یافت و عروس با این کلاه و جلیقه بر تخت روان می‌نشست. نام افتخاری این عروس‌های قجری «گلین خانم» بود که به لفظ ترکی می‌گفتند: «دیکه لی کلین» این عروس‌ها برحسب مسئله ایلیت از برادر شوهرانشان رو نمی‌گرفتند.

در مورد پسران شاه نیز یک نفر زن متشخصه اندرون از طرف شاه مسئول امر ازدواج آنان می‌شد و برای هریک از پسرهای شاه زن مناسب اختیار می‌کرد. طلا و نقره و جواهر و ملبوس و اثاث البیت و سایر لوازم این عروس را می‌بایست خازن‌الدوله از خزانه تحویل بدهد. مخارج عروسی شاهزادگان برعهده خودشان بود. معمولاً عروس‌های اول شاه نیز از ایل قاجار انتخاب می‌شدند.^۱ شاه پس از ازدواج دخترانش قطعه ملک و زمینی به آنان واگذار می‌کرد تا از طریق آن امرار معاش کنند و فرزندان شاه نیز علاوه بر دریافت ملک شغلی دولتی نیز می‌یافتند و در خدمت دولت مشغول کار می‌شدند.

باری با وجود آنکه زندگی زنان اندرون شاهی در تجملات و خوش‌گذرانی‌ها سپری می‌شد اما با مرگ پادشاه ستاره اقبال زنان و دختران اندرون افول می‌نمود. بدین ترتیب پاره‌ای از زنان سالخورده و محترمه در اندرونی شاه جدید پذیرفته و مابقی با کسب مستمری سالیانه نزد اقربای خویش می‌رفتند. گاه طلا و جواهرات آنان اخذ می‌شد. زنان صیغه‌ای که هنوز زیبا و جوان بودند بار دیگر ازدواج می‌کردند، اما زنانی که به ماندن در حرمسرا تن می‌دادند ناگزیر از مقام و منزلت سابق چشم می‌پوشیدند. چرا که شاه جدید دستگاه پرطمطراق اندرونی خود را به حرمسرای شاهی آورده و آنان به مقام و منزلتی بالا دست می‌یافتند. شایان ذکر است که مقام و منش شاه جدید در اخراج و نگهداری زنان اندرون دخیل بود. به عنوان مثال محمدشاه فرزند عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه پس از جلوس به سلطنت اکثر بانوان فتحعلی‌شاه را در حرمسرا نگاه داشت و به آنان به همان اندازه احترام می‌گذاشت^۲ اما این سیستم پس از مرگ محمدشاه برهم خورد و مادر ناصرالدین شاه که در آن زمان در حرمسرا یکه‌تاز شده بود تنها یاران خود را نگاه‌داشت.^۳ پس از مرگ ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه ولیعهد سالخورده شاه با دستگاه خدم و حشم و حرمسرای پرطمطراق خود از تبریز به تهران آمد و کلیه زنان و دختران شاه را از حرمسرای شاهی بیرون کرد.^۴

۱- تاریخ عضدی - پیشین ص ۶۱ - ۶۰.

۲- همانجا ص ۱۵۶.

۳- ملک آرا، عباس میرزا: خاطرات ص ۱۷.

۴- جهت اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب خاطرات تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه مراجعه کنید.

زنان دربار و قدرت سیاسی :

از همان ابتدای تاریخ یکی از عمده‌ترین عوامل انحطاط و سقوط سلسله‌ها، رواج فساد و توجه صرف شاهان به اندرونی‌ها و حرمسراها بود. چنین محیطی چنان آنان را از خود بی‌خود می‌کرد و از اوضاع و احوال جامعه بدور می‌داشت که کشور دچار انحطاط شده از اصلاحات و اقدامات لازم که موجبات پیشرفت کشور می‌شد بدور می‌ساخت و زمینه را برای رشد افراد غیرمسئول و خائن فراهم می‌نمود. متأسفانه این روش در زمان شاهان سلسله قاجار رواج کامل داشته و از عوامل مؤثر در عقب ماندگی کشور به حساب می‌آمد. چه توجه بیش از حد شاهان به حرمسرا، در صورتی که جهان وضعیت متشنجی داشت و دو قدرت بزرگ در منطقه ظاهر و به رقابت با یکدیگر برخاسته بودند تا با استفاده از فرصت به چپاول منابع زیرزمینی و بازارهای تجاری ایران بر آیند و در زمانی که اروپا مراحل رشد و انقلابات خود را پشت سر گذاشته بود، جز ازدیاد بازار نفاق و اختلاف و ایجاد و چند دستگی در درون کشور، چیز دیگری نبود. کثرت زنان و فرزندان شاه در زمان مرگ او باعث بروز کشمکش‌ها و مبارزاتی بر سر جانشینی وی می‌گردید و این مسأله تا به حدی حاد شده بود که پس از شکست ایران از روس در مفاد عهدنامه‌ی ترکمانچای حمایت دولت روس از فرزندان عباس میرزا به منظور دلجویی از عباس میرزا گنجانده شده بود. و از آن به بعد عامل جدیدی علاوه بر رقابت‌های داخلی در به تخت نشستن شاه جلوه‌گر شد و آن دخالت و حمایت یک دولت خارجی برای جلوس شاه جدید بود. بدیهی است این حمایت، نفوذ دول خارجی را افزایش داده و شاهانی که با کمک یک نیروی خارجی به سلطنت رسیده بودند، در تمام مدت سلطنت خویش ناچار به راضی‌نگه‌داشتن آنان بود. این وضعیت در زمان پادشاهی محمدشاه شروع و تا پایان سلسله‌ی قاجار ادامه یافت. اوج تجلی نفوذ دول خارجی در روی کار آمدن پادشاه در ایران را می‌توان در دوره‌ی پهلوی به چشم دید. گاه وجود زنی موجب برخورد و درگیری می‌شد. به طوری که اختلاف بین فتحعلی‌شاه و برادرش حسینقلی خان که بعدها به کورشدن وی منتهی شد، به دلیل تمایل هردو نفر به زن آغا محمدخان «مریم خانم» بود.

«مریم خانم از طایفه‌ی بنی اسرائیل است. زن شاه شهید^۱ بود و در جمال بی‌مثال. بعد از رحلت خاقان^۲ سعید شهید، حسینقلی خان برادر شاهنشاه او را خواستار شد. حضرت خاقان اجازه نفرموده در حباله‌ی نکاح خودشان آوردند. مرحوم حسینقلی خان اول

۱- منظور از شاه شهید آغامحمدخان قاجار است که توسط دو تن از غلامانش به قتل رسید.

۲- منظور فتحعلی‌شاه جانشین آغامحمدخان قاجار است.

رنجشی که از برادر تاجور حاصل نمود همین فقره ندادن مریم خانم بود که به تدریج این ماده غلظت یافت و کار خان مرحوم به کوری کشید.^۱

زنانی که در اندرون شاهی بسر می‌بردند، از اقشار گوناگون جامعه بودند، معهدا عده‌ای از آنان توانستند به موقعیت‌های حساس دست یابند و نفوذ فراوانی بر شاه اعمال کنند. در اینجا به بررسی زندگی معدودی از این زنان که در ابتدا در سیاست دوره فتحعلی شاه و سپس ناصرالدین شاه بسیار مؤثر بودند خواهیم پرداخت.

خازن‌الدوله :

وی یکی از کنیزان اندرونی فتحعلی شاه قاجار بود که به دلیل هوش و درایت، اعتبار بسیار یافت. پس از مرگ مهدعلیای بزرگ (مادر فتحعلی شاه - مهدعلیای اول) شاه به زنان درجه‌ی اول خود که از ایل قاجار بودند دستور داد تا از میان خود یکی را انتخاب کنند تا به جای مهدعلیا ریاست حرمخانه را عهده‌دار شود و بقیه در تمام مسائل به اجازه‌ی او اقتدا کنند. در اجتماعی که بین زنان درجه اول حرمسرا صورت گرفت، اختلافاتی بروز کرد و شاه پس از مشورت‌های بسیار برای جلوگیری از تفرقه و دشمنی بین آنان کلیه‌ی اختیارات حرمخانه‌ی شاهی را به عهده‌ی کنیز با صلاحیت مهدعلیای بزرگ گذارد. گلبدن باجی که به این مقام برگزیده شده بود، کلیه‌ی نفوذ و اجناس صندوقخانه‌ی شاهی را متصرف گردید و با کوشش فراوان توانست وضعیت حرمسرا را مانند زمان ریاست مهدعلیای بزرگ اداره کند. کلیه‌ی کارهای مالی اندرون از موجب، لباس، بخشش‌ها و هدایایی که از جانب شاه اعطا می‌شد. تحت نظارت وی قرارداشت. به همین دلیل پس از مدتی به لقب «صندوقدار شاه» مفتخر شد. بر روی مهر او این جمله نقش گردیده بود :

معتبر در مملکت ایران قبض صندوقدار شاه جهان

پس از مدتی او از قدرت و اعتبار بسیاری در بین تجار و بزرگان مملکتی برخوردار گردید. اقتدار وی در حرمخانه سلطنتی به حدی بود که هیچ‌کس بی‌اجازه او نمی‌توانست به حرمخانه داخل یا خارج شود.

هر زنی می‌خواست وارد حرمخانه شود یک انگشتی یاقوت بزرگ که علامت رخصت ورود بود توسط آقا الماس خواجه به درب اندرون می‌فرستاد، آقا یعقوب گرجی آن انگشتی را می‌دید و به دربان نشان می‌داد و فوراً اذن ورود حاصل می‌کرد. برای خروج هم عیناً همین عمل تکرار می‌شد.

خازن‌الدوله (گلبدن باجی) در انجام وظایف خود بسیار کوشا بود. به حدی که به جز آن به مسأله دیگری فکر نمی‌کرد. او با زنان اندرون به مسافرت نمی‌رفت و در تفریحات آنان شرکت نمی‌جست. وی دارای شخصیتی بسیار قوی بود. هوش و درایت بسیار وی باعث شد که فتحعلی‌شاه با او ازدواج کند و لقب خازن‌الدوله را به وی اعطاء نماید. بهاء‌الدوله و سیف‌الله‌میرزا پسران وی می‌باشند. وی دیوان عریض و طویل برای انجام امور اندرون داشت و میرزاهای زن بسیار برای امر مستوفی‌گری در پیش او خدمت می‌کردند.^۱

کلیه‌ی هدایا و خلقت‌هایی که به شاهزادگان و دیگر افراد کشوری و لشکری داده می‌شد به تأیید وی می‌رسید. درجایی که خازن‌الدوله حضور داشت بخصوص در اتاق شخصی وی، که محل سابق مهدعلیای اول (مادر فتحعلی‌شاه) بود، بی‌اجازه او نمی‌نشستند و همه در کمال فروتنی و ادب مطلب خود را عنوان کرده و پاسخ می‌شنیدند.^۲

ورود و خروج کلیه‌ی بارها و هدایای تقدیمی تحت نظارت وی قرار داشت و بدون اجازه‌ی او کوچک‌ترین چیزی تقسیم نمی‌شد. فتحعلی‌شاه اعتماد فوق‌العاده‌ای به او داشت تا آنجا که اگر تمامی خزانه را هم می‌بخشید بر او خرده نمی‌گرفت. وی زنی مدبر و امانتدار بود و در طول مدت زندگانش هیچ‌گاه، حتی مبلغ ناچیزی بدون عرض اجازه‌ی شهریاری و ثبت در دفتر در اختیار کسی قرار نداد.^۳

تاج‌الدوله :

تاج‌الدوله ملقب به طاووس خانم از مردم اصفهان، سوگلی فتحعلی‌شاه و از زنان صیغه‌ای وی بود. او تحت تعالیم عبدالوهاب نشاط بار آمده و صاحب خط و کمال خوش بوده و در عرایض خاقانی مضامین خوبی می‌نوشت.^۴ تخت طاووس که تختی مرصع و مشهور بود و در ابتدا تخت خورشید نام داشت، در شب عروسی شاه با تاج‌الدوله از طرف شجاع‌السلطنه حاکم تهران که مأمور تدارک جشن بود در خوابگاه شاه در عمارت خاقانی نصب گردید و به دلیل نام خانم تاج‌الدوله به تخت طاووس نامیده

۱- مستوفی همان شغل حسابداری و حسابرسی فعلی بود. برای اطلاعات بیشتر به عضدالدوله تاریخ عضدی ص ۲۳ مراجعه کنید.

۲- همانجا - ص ۲۲.

۳- عضدالدوله : تاریخ عضدی - ص ۲۴.

۴- همانجا ص ۱۷.

شد.^۱ وی پسری به اسم احمد میرزا داشت که در سفر بیلاق به امامزاده قاسم هر دو به بیماری وبا مبتلا شدند. احمد میرزا درگذشت اما تاج الدوله نجات یافت. شاه در تسلیت به تاج الدوله این بیت را نگاشت:

از کسی گر بگذرد چیزی فضایی بگذرد
خوب شد بر تو بزد آسبش از مینا گذشت
تاج الدوله در جواب نوشت:

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا^۲

تاج الدوله وزنه‌ای پر قدرت در خارج از اندرون شاهی به حساب می‌آمد و دستگاهی جداگانه شامل فراموشخانه، اصطبل و . . . داشت. میرزا حسین پسر میرزا اسدالله خان وزارت تاج الدوله را داشت. ماهی هزار تومان به اسم سبزی مطبخ تاج الدوله از دفتر برات صادر می‌شد. از این مبلغ وسعت دستگاه وی مشخص می‌گردد. دستگاه و تشکیلات وی در اندرون نیز به وسعت خارج از اندرون بود وی از زنان باهوش و کارآمد برای رتق و فتق امورات آن استفاده می‌کرد. از جمله آصفه دختر خانلر خان زند زوجه‌ی ملک ایرج میرزا بود که به وزارت وی اشتغال داشت.^۳ تاج الدوله زنی بسیار بلند نظر بود، از اول نوروز تا سیزدهم، شرف و تمام اهل حرمخانه و شاهزادگان که در تهران بودند و همچنین شاهزاده خانم‌هایی که شوهر کرده و در خارج از اندرون زندگی می‌کردند، مهمان وی بودند. وی مانند ملکه‌ای مقتدر بر تمام جشن و سرورها نظارت داشت و به تمام آن‌ها عیدی می‌داد.^۴ متانت و زیرکی تاج الدوله در جواب او به شاه کاملاً مشخص است. چه شاه پس از آنکه اعتبار وی زیاد شد خواست تا او را به عقد دایم خود در آورد اما او در جواب شاه گفت که تمامی الطاف ملوکانه در اثر نظرات مسعوده ساعت عقد بوده است و برهم زدن این عقد میمون کجا روا باشد. این جواب باعث توجه بیشتر شاه به وی گشت و دستور داد تا بر اختیارات و امتیازات وی بیفزایند و دستور داد عمارت جداگانه بسیار مجللی برای او ساختند. هیچ‌کس حق رفتن به آن امارت را نداشت جز دختر آقا محمدرضا موسیقیدان معروف که در این فن خود استاد بود و چند نفر دیگر از دختران

۱- همانجا - ص ۱۹.

۲- همانجا ص ۱۸.

۳- عضدالدویه: تاریخ عضدی - ص ۱۸.

۴- همانجا ص ۱۹.

جواهرپوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود و جزو خدمه‌ی حرم و مزوجات شاه بودند.

تاج‌الدوله از اعتبار بسیاری در اندرونی شاه برخوردار بود به طوری که شاه عملی را بی‌اجازه‌ی وی انجام نمی‌داد. این اقتدار به حدی بود که تاج‌الدوله در امر ازدواج دخترش (خورشید کلاه خانم) با علی محمدخان پسر عبدالله‌خان امین‌الدوله مخالفت می‌کرد و فتحعلی‌شاه ناچار شد برای راضی کردن او به حيله‌ای متوسل شود.

«... و شاه پسر را به اندرونی برده به آواز بلند فرمودند: تاج‌الدوله بیا، بیا، هلاکوخان پسر شجاع‌السلطنه آمده است، پسرزاده‌های ما ماشاءالله بزرگ شده‌اند به طوری که شناخته نمی‌شوند. تاج‌الدوله درحالی که سراپا غرق در جواهر بود آمده با نهایت مهربانی اظهار التفات به من کرد وارد اتاق مرصع خانه شدیم... تاج‌الدوله حقه‌ی مرصعی پر از نبات آورده شاه قدری به دهان خود گذاشت قدری به دهان تاج‌الدوله و فرمود قدری نبات به دهان هلاکوخان بگذار و رویش را بیوس. تاج‌الدوله حسب‌الامر مأمور داشت و حضرت خاقانی بی‌اختیار خندیده و فرمودند: این میرزا علی محمدخان پسر امین‌الدوله است. اگر به نوکری و دامادی قبول داری مبارک است و به میل شاه و رفتار کرده‌ای، والا ما تو را به یک مرد اجنبی نموده‌ایم. حال به اختیار خودت می‌باشد. تاج‌الدوله عرض کرد: تقرب امین‌الدوله و پسرش را در حضرت شهریار به این درجه نمی‌دانستم، حال که دانستم، غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای.»^۲

تاج‌الدوله اهل شعر و ادب بود و از زنان سخنور دربار فتحعلی‌شاه به حساب می‌آمد.

این ابیات از اوست:

باد از سرکوی تو گذشتن نتواند بی‌گام من دلشده را پس که رساند
تاکی به صبوری بفریم دل خود را دیگر دل بیچاره صبوری نتواند
مرغی که به دام تو اسیر است دیگر نکند هوای صحرا

☆☆☆

گفت شنیده‌ام که تو شکوه کنی ز خوی من
مایل کشتم شد، ترک بهانه‌جوی من
گفتمش ای خجسته‌رو فصل گل است می‌بده
گفت که نام گل مبر، در بر رنگ و بوی من

☆☆☆

۱- همانجا - ص ۲۰ - ۱۹.

۲- عضدالدوله - تاریخ عضدی - ص ۶۳.

غزل زیر را هنگام آمدن فتحعلی شاه به منزل خود سرود :

برکلبه تا شه آفاق در آمد خاک قدم او همه جا مشک تر آمد

و پس از دریافت لقب تاج الدوله گفت :

به تاج الدوله چون دادم لقب شاه
گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و نبود
کسی با ذات، غیر سایه همراه^۱

پس از مرگ فتحعلی شاه تاج الدوله که پسرش در حکومت اصفهان بود، به اختیار خود از اندرونی خارج شد، به آنجا رفت و زندگی مستقل تشکیل داد.^۲ تاج الدوله بعد از مرگ همسر تاجدارش سجع مهری شوم با این مصرع «خاک غم ریخت فلک بر سر تاج» اختیار نمود. محمدشاه به وسیله فخرالدوله به او پیغام داد اگر شوهرتان از دست رفت پسری مانند من دارید و شایسته نیست که تاج خاک بر سر کنید. تاج الدوله آن را ناچار تغییر داد.

محمدشاه پس از جلوس کلیه جواهرت موجود در اندرونی را به زنان شاه بخشید، اما جواهرات تاج الدوله در همان روز حرکت به اصفهان سرفت شد. پس از دو سال که پیدا گردید، محمدشاه آن‌ها را نزد وی فرستاد و گفت مال خودتان است، تصرف کنید. اما تاج الدوله آن را پس فرستاده و از اینکه از وی رفع اتهام شده اظهار خوشوقتی نمود.^۳ وی در سال چهارم سلطنت محمدشاه به عتبات رفت و دو مرتبه به زیارت حج مشرف شد. املاک فراوانی در نجف خرید که هم‌اکنون در دست اولاد اوست. مقبره‌ی او در زمان حیاتش ساخته شده و در نجف اشرف معروف است.^۴ تعدادی از نامه‌های محمدشاه به وی که در راهنمای کتاب ج ۱۹ چاپ شده است نمونه‌ای واضح از اهمیت درایت و دانش این بانوی عهد قاجار می‌باشد.

۱- مشیر سلیمی، علی‌اکبر: زنان سخنور - مطبوعاتی علمی - تهران - ۱۳۳۵ - ج ۱ - ص ۱۳۹ - ص ۱۴۰.

۲- تاریخ عضدی ص ۱۵۵.

۳- تاریخ عضدی - ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۴- همانجا - ص ۱۵۷.

ضیاء السلطنه :

شاه بیگم خانم یکی از دختران فتحعلی شاه از زن یهودیش، به نام مریم خانم بود. مریم خانم از زنان آغا محمدخان قاجار بود که به دلیل زیبایی بسیار مورد توجه فتحعلی شاه و برادرش حسینقلی خان قرار گرفت و یکی از عوامل عمده‌ی اختلاف بین آن دو گردید. این اختلاف در نهایت منجر به کوری و قتل حسنقلی خان شد.^۱ شاه بیگم خانم ملقب به ضیاء السلطنه از همان بدو تولد نزد مهدعلیای بزرگ والدیه فتحعلی شاه بزرگ شد. رفتار و سلوک مهدعلیای بزرگ (مادر فتحعلی شاه) در او تأثیر فراوان گذاشت. بعد از فوت مهدعلیای بزرگ جواهرات و وسایل تجمل او به ضیاء السلطنه واگذار شد. درباره‌ی او نظریات مختلفی ابراز شده است. اسماعیل رابین در کتاب خود می گوید :

«ضیاء السلطنه زشت رو، قد کوتاه، بدقواره و بدخوی بود. این خانم به دلیل داشتن این

خصوصیات تا چهل و پنج سالگی شوهر نکرد، کسی حاضر نبود با وی سر کند.»^۲

اما گویا آقای اسماعیل رابین در این نظریه‌ی خود راه به خطا رفته است. چه شیوه‌ی ازدواج‌های عصر قاجار، بویژه ازدواج‌های دختران شاه به میل پسر و دختر نبوده و بیشتر به دلایل و مقاصد سیاسی انجام می‌یافت، نه به دلیل زیبایی، چرا که دختر شاه با خود سیلی از ثروت و مکتب و امتیازات فوق‌العاده به خانه‌ی داماد می‌برد. از سویی دیگر مادر ضیاء السلطنه به زیبایی معروف بود و فتحعلی شاه نیز از شاهان خوبروی قاجاری بود.

قدر مسلم زندگی با مادر فتحعلی شاه که از قدرت بسیار زیادی در دربار برخوردار بوده، تأثیراتی چشمگیر در شخصیت ضیاء السلطنه داشته و او را تا حدی تندخو و خودخواه بار آورده بود به همین دلیل خصوصیات اخلاقی او مطبوع عامه نبوده و چندان شهرت خوبی در اندرونی کسب نکرده بود. خود نیز به دلیل داشتن قدرت بسیار زیاد در دربار فتحعلی شاه، مایل به ازدواج با هرکسی نبود. وی تا زمان فوت فتحعلی شاه راضی به ازدواج نشد و پس از مرگ پدر، در سن سی و هفت سالگی به دستور محمدشاه همسر حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد.

«شبی که از حرمخانه‌ی بیرون مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمدشاه به دیدن ضیاء السلطنه تشریف فرما شدند، تمام شاهزادگان تا خانه‌ی وزیر آغاسی و میرزا مهدی امام جمعه اعلی الله مقامه برای اجرای عقد آمدند. خود ضیاء السلطنه از عقب پرده

۱- تاریخ عضدی - ص ۱۳۵.

۲- رابین، اسماعیل : حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - ص ۱۸.

صحبت و احوالپرسی از آن‌ها می‌نمود و به حاجی میرزا گفت: چون شما از عرفان دم می‌زیند و از طرف حاجی میرزا مسعود وکالت دارید، وکیل من هم باید میرزا نصرالله صدرالممالک باشد که سالک طریقت است.^۱

ضیاء السلطنه زنی مدبر و با دانش و باسیاست بود. او املاک زیادی داشت که خود به تنهایی آن‌ها را اداره می‌نمود. عضدالدوله در کتاب خود از او به عنوان یکی از ملاکان بزرگ نام برده است. ضیاء السلطنه در خطاطی و نگارش بسیار استاد بود. وی محبوب پدر و مورد اعتماد کامل او بودوی نامه‌ها و دست‌خط‌های شخصی فتحعلی‌شاه را می‌نوشت. نوشتن کلیه نامه‌های محرمانه‌ی شاه به عهده‌ی او بود. وی به خط خود کتاب ادعیه و زیارت متعدد نوشته است.^۲

عموم برادرها به او احترام تمام می‌گذاشتند و عباس میرزا نایب‌السلطنه این بیت را به ضیاء السلطنه نگاشت:

ای ضیاء السلطنه روحی فداک
و فتحعلی‌شاه در مدح او سرود:

نور چشم من ضیاء السلطنه
یکشبه هجر تو بر ما یک سنه^۳

ضیاء السلطنه زنی مدبر بود و در جشن تولد شاه تمام اهل حرمخانه و کلیه شاهزادگان مهمان او بودند. در این روز یک پارچه جواهر ممتاز از طرف شاه به وی اهدا می‌شد. وی در تمام جشن‌ها ملازم پدرش بود و در سرودن اشعار مانند خط‌نسخ تبجری کامل داشت. در تاریخ عضدی به این مسأله اشاره شده است که او هنگامی که پدرش مصرع «قدح در کف ساقی بی‌حجاب را گفت بلافاصله مصرع «سهیلی است در پنجه‌ی آفتاب» را بیان نمود. حتی اگر این مصرع متعلق به کس دیگر باشد ولی چنان با سرعت آن را بیان نمود که احق‌تر و اولی‌تر از دیگران است.^۴

۱- عضدالدوله: تاریخ عضدی - ص ۲۶.

۲- در آن زمان افراد با سواد و خوش‌خط کتب ادعیه را به خط خود نوشته و وقف امامزاده‌ها و اماکن متبرکه می‌کردند. همانجا ص ۲۵.

۳- عضدالدوله: تاریخ عضدی - ص ۲۶.

۴- همانجا - ص ۲۶.

جهان خانم (مهدعلیا) :



مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه

ملک جهان خانم دختر محمد قاسم خان قاجار پسر سلیمان خان، دایی زاده‌ی آغا محمدخان از بطن بیگم خان خاتون دختر فتحعلی شاه^۱ مهم‌ترین و باقدرت‌ترین زن دوران قاجاریه می‌باشد. وی همسر اول محمدشاه، پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه بود که

۱- تاریخ معاصر ایران - کتاب پنجم - زمستان ۱۳۷۲ - شماره‌ی ۵ - ص ۲۵- مقاله‌ی علیا جهان‌خانم
تألیف دکتر عبدالحسین نوایی.

در سال ۱۲۲۰ هـ. ق به دنیا آمد.^۱ وی در سال ۱۲۳۶ هـ. ق در شانزده سالگی به دستور فتحعلی شاه به عقد محمدشاه در آمد.^۲ در هنگام ازدواج برعکس ازدواج‌های متداول دوره قاجار که زن همواره کوچک‌تر از مرد بود، دو سال بزرگ‌تر از محمدشاه بود. شاید علت این انتخاب از سوی فتحعلی شاه به دلیل درایت و هوش بسیار این زن بوده باشد. وی صاحب دو فرزند به نام‌های ناصرالدین میرزا و عزت‌الدوله گردید. و پس از مرگ محمدشاه و جلوس فرزندش ناصرالدین شاه بر تخت شاهی به مهدعلیا ملقب گشت. این لقب احتمالاً از القاب زنان با قدرت دربار صفویه بویژه همسر با قدرت سلطان محمد خدابنده اخذ شده است.

«هنگامی که حسینی خان در زمان کریم خان زند حاکم دامغان شد، زنی از طایفه‌ی عضدالدینلو قاجار گرفت که بعدها در زمان سلطنت پسرش فتحعلی شاه به مهدعلیا معروف شده است و از آن پس در دربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهدعلیا می‌گفتند.»^۳

بنابراین دارندگان این لقب به ترتیب اهمیت شامل:

- ۱- مهدعلیای اول، آسیه خانم مادر فتحعلی شاه.^۴
- ۲- مهدعلیای دوم، آسیه خانم خواهر امیرخان سردار زن معقوده دائمی فتحعلی شاه و مادر عباس میرزا نایب‌السلطنه.^۵
- ۳- مهدعلیای سوم ملک جهان خانم همسر محمدشاه و مادر ناصرالدین شاه می‌باشد.

شخصیت ملک جهان خانم (مهدعلیای سوم) در تاریخ دارای ابهام است. قدر مسلم وی زنی با قدرت، باهوش و جادرایت، مدیر و با ذوق بود و از سوی دیگر دسیسه‌کار و توطئه‌کار و بسیار سیاستمدار. وی در عزل و نصب افراد و اداره‌ی امور کشور دخالت داشت و با تمام قدرت دن مقابل مخالفان خود ایستادگی می‌نمود. در طول حیات شوهرش به دلیل زیاده‌خواهی، جاه‌طلبی و قدرت‌جویی چندان مطلوب شوهر نبود،^۶ و با وجود آنکه پسرش ولیعهد و جانشین رسمی شاه بود اما چندان مورد مهر و محبت

۱- بامداد، مهدی: شرح حال و رجال ایران - ج ۴ - ص ۳۷۶.

۲- اعتمادالسلطنه: مرآةالبلدان - ج ۳ و ۲ - ص ۱۷۳۵ / شیبانی، ابراهیم: منتخب‌التواریخ - ص ۱۹۹ / اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا: اکسیرالتواریخ ص ۴۱۲.

۳- نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌ی معاصر - ص ۴۱.

۴- عضدالدوله: تاریخ عضدی - ص ۱۶۶.

۵- همانجا - ص ۱۲.

۶- رجوع به سند مندرج در مجله‌ی تاریخ معاصر ایران - رستان ۱۳۷۲ - ش ۵ - مقاله‌ی مهدعلیاجهان خانم نگارش دکتر عبدالحسین نوایی - ص ۳۹.

ملوکانه قرار نمی‌گرفت. توجه بیش از حد شاه به زوج‌های دیگر خویش خدیجه‌خانم، خواهر یحیی‌خان چهریقی که از آکراد چهریق بود، بیش از پیش بر درد این محرومیت می‌افزود. بویژه اینکه شنیده بود شاه قصد دارد فرزند دیگرش (عباس میرزا) را از زن محبوب خویش (خدیجه) به نیابت سلطنت برگزیند و فی‌الوقایع امر دور از حقیقت نبود زیرا محمدشاه حتی لقب نایب‌السلطنه را به وی اعطا نموده بود.^۱ این مسأله از عوامل عمده تنفر ملک جهان‌خانم و پسرش ناصرالدین میرزا از این مادر و فرزند گردید. این رقابت‌ها باعث افتراها و اتهامات زیادی بین هردو طرف شد و مخالفین مهدعلیا به هر علت که بود به مصداق قلم در دست دشمن از تازیانه بدتر است، مسائلی را عنوان نمودند که صحت و سقم آن‌ها مجهول است و یا حداقل در هیچ‌یک از منابع آن عصر ذکر نگردیده است. به‌هرحال در رابطه با شخصیت ملک جهان‌خانم (مهدعلیای سوم) نظریات گوناگونی وجود دارد. معیرالممالک درباره‌ی او می‌گوید:

«نامش جهان بود و پس از آنکه پسرش شاه شد او را مهدعلیا نامیدند. به ظاهر زیبا نبود ولی از موهبات معنوی بهره‌ای بسزا داشت. بانویی پرمایه و با کفایت بود. ادبیات فارسی و قواعد عربی را نیک می‌دانست و خط درشت و ریزه هر دو را خوش می‌نوشت. به مطالعه‌ی تاریخ و دواوین شعرا رغبتی وافر داشت و کتابخانه‌ی خصوصی او را این دو نوع کتاب تشکیل می‌داد. گاه در سخن شیرین‌گفتار و به وقت محاوره حاضر جواب بود. امثال و حکایات بسیاری از حفظ داشت و ضمن گفت و گو آن‌ها را در جای خود بکار می‌برد.»^۲

فریدون آدمیت در کتاب امیرکبیر و ایران در رابطه با شخصیت مهدعلیا چنین می‌گوید:

«زنی بود بسیار باهوش، جاه‌طلب، تجمل‌پرست، از زیبایی بی‌بهره، خط و ربطش خوب و در فن مکر زنانه استادی بی‌مانند بود. شخصیت روانی او را این دو عنصر همده یعنی جنون جنسی و قدرت‌خواهی می‌ساخت. زندگی او پرورده‌ی آن دو عنصر بود. محمدشاه از جهان‌خانم خیلی بدش می‌آمد، اما از دستش به ستوه آمده و در برابرش عاجز بود.»^۳

اما به قول دکتر عبدالحسین نوایی «این بی‌بند و باری‌ها نتیجه‌ی سهل‌انگاری‌های محمدشاه بود که به علت بیماری نقرس شدید ناشی از پرخوری و شادخواری نمی‌توانست آنچنان که باید و آن‌گونه که شاید به وضع زندگی خصوصی خویش بیندیشد و زنان جوان حرمسرای خود را راضی و خشنود نگه دارد و از سبکسری‌ها و بازیگوشی‌های همسران خود جلوگیری کند، بلکه برعکس درباره‌ی وی نوشته‌اند که به

۱- ملک‌آرا، عباس میرزا: خاطرات عباس میرزا - ص ۲۳۳.

۲- معیرالممالک، دوستعلی: رجال عصر ناصری - ص ۲۳۳.

۳- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران - ص ۶۵۸.

زنان حرم خود که چندان هم گسترده نبود می‌گفت: خانم، من نمی‌خواهم مانع عیش و نوش شما بشوم ولی قدری در پرده مشغول باشید.^۱

به هرصورت آن‌طوری که از منابع بر می‌آید وی زنی متین، مدبر و باهوش بود. نسبت به امور مذهبی بسیار توجه داشت و مجلس تلاوت قرآن و ذکر مصیبت ائمه برقرار می‌کرد و خود قرآن و دعا را به آوای دو دانگ و مطبوع می‌خواند^۲ به طوری که حتی در اواخر عمر روکشی برای ضریح حرم امام رضا (ع) با پارچه‌ی مخمل مشکی و مرواریدهای بسیار زیبا به دست خود دوخت که هم‌اکنون جزو اموال موزه‌ی آستان قدس رضوی می‌باشد.^۳ معیرالممالک درباره‌ی توجه مهدعلیا به امور مذهبی می‌گوید:

«باز مادر بزرگم تاج‌الدوله می‌گفت که مادر شاه را در انجام فرایض دین عقیدتی استوار بود. در ماه صیام، بانوان درجه اول حرمرسا، بر سر سفره‌ی افطار او گرد می‌آمدند. پس از افطار برای مقابله‌ی قرآن و انجام اعمال شب‌های احیاء و خواندن ادعیه در تالار مخصوصی می‌رفتند. مهدعلیا به صورت دو دانگ در آهنگ حجاز تلاوت قرآن می‌کرد و ادعیه را به آواز خوش می‌خواند. بعضی شب‌ها شاه بی‌خبر، بر مادرش وارد می‌شد و برابر رحلی قرار گرفته به مقابله‌ی قرآن می‌پرداخت. در ماه‌های محرم و صفر و نیز همه روزه چند تن از روضه‌خوان‌های خوش صوت یکی پس از دیگری به ذکر مصیبت می‌پرداخت.»^۴

مهدعلیا دائماً در این وحشت بسر می‌برد که مبدا پسرش به سلطنت نرسد. این وحشت در شب سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ هـ. ق هنگامی که محمدشاه وفات یافت به حد اعلای خود رسید. مخصوصاً آنکه جماعتی از عباس‌میرزا (ملک آرا)، پسر دیگر محمدشاه که از خدیجه خاتم‌کرد بود حمایت می‌کردند. در این هنگام، شانس یا اتفاقی به کمک مهدعلیا تشافت و وزنه‌ی ترازو را به نفع وی چرخاند. وی در هنگام مرگ شوهرش در تهران بود و با درایت و تیزهوشی خدادادی و کمک مادام حاجی عباس گل‌ساز^۵ تا رسیدن پسرش از تبریز زمام امور را به دست گرفت و نزدیک شش هفته (۴۵ روز) با قدرت تمام حکومت کرد.^۶ او علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه را به پیشکاری خود

۱- مجله‌ی تاریخ معاصر ایران: پیشین - ص ۳۱.

۲- همان مقاله - ص ۲۶.

۳- بنا به مشاهده‌ی عینی مرحوم استاد دکتر محمد رضوانی در اینجا ذکر گردیده است.

۴- معیرالممالک، دوستعلی: رجال عصر ناصری - ص ۲۲۳.

۵- زنی اروپایی بود که بعد از ازدواج با حاجی عباس شیرازی به ایران آمده و به دربار قاجار رفت و آمد می‌کرد. وی از نزدیکان مهدعلیا شمرده می‌شد و مهدعلیا تربیت کودکان خود را به او سپرده بود. او نفوذ فراوانی بر مهدعلیا داشت و در واقع از همین طریق بر کلیه‌ی امور کشور نظارت داشت.

۶- اعتمادالسلطنه، مرآة‌البلدان - ج ۲ و ۳ ص ۹۵۸/ شیبانی، ابراهیم: منتخب‌التواریخ ص ۸۳/ مجله‌ی ←

انتخاب نمود. هر روز در تالار بزرگ پشت پرده‌ی زنبوری قرار می‌گرفت و راجع به کارها با آنان گفت و گو می‌کرد و دستورها می‌داد.^۱ مهر چهارگوش بزرگی که رویش کنده بود «مهین مادر ناصرالدین شهم» تهیه دید و فرمان‌ها را با آن مهر می‌نمود.^۲ از اقدامات او در این دوران :

۱- برکناری میرزا خان آغاسی صدراعظم محمدشاه از مقام صدارت.
۲- ارسال حکام برای نظارت بر امنیت سرحدات چون حاج علی خان والد مؤلف که از طرف وی به نظم گیلان مأمور شد عباس قلی خان جوانشیر مأمور رسیدگی بر خالصجات دولتی شد تا کشور را از کمبود غلات نجات دهد.^۳

همچنین مهدعلیا از گفت و گو با سفرای خارجی مبنی بر جلب حمایت ایشان از ناصرالدین‌شاه کوتاهی نمی‌نمود به عنوان مثال کلنل فرانت سفیر انگلیس در ایران در نامه‌های خود به پالمسترون وزیر امور خارجه وقت انگلیس می‌نویسد :

«در ملاقات خصوصی که با مهدعلیا داشتم به من اطمینان داد که پیوسته به شاه تلقین خواهد نمود که به اندرز و راهنمایی انگلستان گوش بدهد.»^۴

مهدعلیا در طول زمامداری خود تصمیم گرفته بود تمام خطرها را از سر راه پادشاهی فرزندش بردارد. به همین دلیل قصد داشت عباس میرزا ملک‌آرا فرزند خدیجه خانم را کور کند و در این راه از رضاقلی هدایت (لله‌باشی) و بعدها از حاجی‌علی خان مقدم مراغه‌ای پدر محمد حسنخان اعتمادالسلطنه کمک خواست تا بدین ترتیب برای همیشه از نگرانی وجود چنین برادری رهایی یابد، اما هیچ کدام از این اشخاص زیر بار نرفتند. بلافاصله فرهاد میرزا معتمدالدوله برادر محمد شاه قضیه را به عباس میرزا ملک‌آرا و مادر او خدیجه خانم اطلاع داد و نامه‌ای از جانب آنان به سفارت انگلیس برد تا با حمایت یک دولت خارجی، آنان را از خطرات احتمالی نجات دهد. اقدام او موجب کدورت مهدعلیا و پسرش گردید و مدت‌ها فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین‌شاه مورد غضب آن‌ها واقع شد.^۵

ورود ناصرالدین‌شاه به تهران با همراهی شخص نیرومندی چون میرزا تقی‌خان امیر

← یادگار سال سوم - شماره ششم و هفتم - بهمن و اسفند ۱۳۲۵ - ج ۴ - مقاله‌ی مادام حاجی عباس گل‌ساز - ص ۱۰۶.

۱- معیرالممالک، دوستعلی : رجال عصر ناصری - ص ۲۳۳.

۲- خان ملک ساسانی : سیاستگران دوره‌ی قاجار - ص ۱۵.

۳- اعتمادالسلطنه : المائر و الآثار - ص ۵۵ / بامداد، مهدی - ج ۲ - ص ۳۷۶ - ص ۳۷۸.

۴- آدمیت، فریدون : امیرکبیر و ایران - ص ۱۹۴.

۵- رابین اسماعیل : حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - ص ۳۵۱ و ص ۳۶۶.

نظام که بر شاه جوان نفوذ فراوانی داشت، کلیه نقشه‌های مهدعلیا را نقش بر آب نمود. در این مدت مهدعلیا دستگاه عریض و طویلی در دربار و اندرونی برای خود ترتیب داده بود. معیرالممالک درباره‌ی آن می‌نویسد:

«مهدعلیا را دستگاهی عظیم و پرشکوه بود. مادر بزرگم تاج‌الدوله نخستین زن معقوده‌ی ناصرالدین‌شاه پس از جلوس، برایم حکایت می‌کرد که چهارتن خواجه و بیست خدمتکار مخصوص با جامه‌های ممتاز و جواهرزده پیوسته در حضور مهدعلیا بودند. یک دختر و پسر سیاهپوست به نام‌های محبوبه و سلیم با جامه‌های فاخر جزء لاینفکش بودند و آنان را چنان عزیز می‌دانست که مورد رشک و تملق اهل اندرون قرار داشتند. در آبدارخانه و سفره‌خانه‌ی او چندان قلیان مرصع و فسنجان‌های چای قهوه‌خوری و سینی و شربت‌خوری قاشق و ظروف طلا و نقره بود که در دکان چند زرگر معتبر یافت نمی‌شد.^۱ مهدعلیا سفره‌های بس رنگین داشت و هر روز و شب از شصت تا هفتاد تن از پسرها و دخترهای فتحعلی‌شاه و دیگر بانوان بزرگ آن زمان بر سر سفره‌اش حاضر می‌شدند. آفتابه لگن مخصوص مادر شاه از طلای جواهرنشان و دیگر آفتابه لگن‌ها از نقره میناکاری بود. مهدعلیا گرمابه‌ی مخصوص داشت که رخت‌کن‌ها و خزانه‌ها و ازاره و کف آن از زیباترین سنگ‌های مرمر زینت یافته بود و جمله اسباب و لوازم حمام از نقره‌ی فیروزه نشان بود. هفته‌ای دو بار صبح‌ها به حمام می‌رفت و هر بار کنیزان از در اتاق تا در حمام در دو ردیف صف بسته پرده‌ی درازی که از طاقه شال‌ها تهیه شده بود نگاه می‌داشتند تا اهل حرم مادرشاه را در جامه‌ی خواب نبینند.»^۲

برخورد امیرکبیر با کانون قدرت مهدعلیا از همان اوایل صدارتش آغاز شد، چه از جمله اقدامات مهم امیرکبیر کاستن مخارج بیهوده‌ی درباریان بود و این امر مسلماً تأثیر شگرفی در دستگاه مهدعلیا داشت. این امر نیز مهدعلیا که تصور آسایش کامل را در زمان سلطنت فرزندش داشت گران آمد. بویژه آنکه امیر به هیچ‌وجه احترام وی را نگاه نداشته و در همه‌جا نام بدکاره به او می‌داد تا جایی که شاه به معیرالممالک گفته بود: زنی که به خانه‌ی مادر من رفت و آمد می‌کند به درد تو نمی‌خورد، طلاق بده. جهان خانم که روزگاری حکمش روان بود از شاه و وزیر جدیدش تحقیر و توهین فراوان دید و به یمن غریزه‌ی مادرانه تمامی آن را به گردن امیرکبیر انداخت. بنابراین کینه‌ی او را به دل گرفت و تا جایی که در توان داشت درصدد بر آمد تا کار او را یکسر کند.^۳

۱- سرویس ظروف مهدعلیا هم‌اکنون در موزه‌ی تماشاگاه تاریخ اداره‌ی کل موزه‌های بنیاد مستضعفان و جانبازان نگهداری می‌شود. این سرویس ظروف بسیار زیبا و بی‌نظیر است.

۲- معیرالممالک، دوستعلی، رجال عصر ناصری - ص ۲۲۳.

۳- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران - صص ۱۹۵ - ۱۹۴.

در این هنگام به خواست کاردار انگلیس مبنی بر دریافت اجازه‌ی ورود آقاخان نوری به تهران با وجود مخالفت امیر با ورود وی، مهدعلیا بلافاصله در حاشیه‌ی نامه‌ی قرائت دستور بازگشت میرزا آقاخان نوری را صادر کرد^۱ و میرزا آقاخان نفع را در نزدیک شدن به صف مخالفان امیر دید. امیرکبیر با وجود حمایت انگلیس و حمایت مادر شاه صلاح ندید با او مخالفت کند اما کار عمده‌ای به او رجوع نمی‌کرد. به تدریج میرزا آقاخان نوری نفوذی در دربار پیدا کرد و امیر به تلقین مستر شیل او را واسطه‌ی رساندن پیغام‌ها به سفارت انگلیس قرار داد. رفته رفته روابط میرزا آقاخان با مهدعلیا فزونی گرفت تا جایی که شاه، شاهزاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه را مأمور کرد تا در اندرونی مهدعلیا بنشیند تا کسی بدون اجازه‌ی او با نواب ملاقات نکند. در این زمان مهدعلیا دو نامه‌ی شکایت‌آمیز به پسرش نوشت اما اثری نکرد.^۲ مهدعلیا سعی کرد تا روابط بهتری با امیر برقرار کند اما امیر تن به هیچ‌گونه سازش نمی‌داد.^۳



ملک جهان خانم

عزت الدوله

۱- همانجا - ص ۶۵۸.

۲- خان ملک ساسانی : سیاستگران دوره‌ی قاجار - صص ۴۸ - ۴۷.

۳- همانجا - ص ۱۵.

در این زمان به دستور شاه خواهرش عزت‌الدوله به عقد امیر در آمد و پس از مدتی به امیر تعلق خاطری یافت و مهدعلیا از پیش خود را تنها دید. بویژه اینکه فشارها و توهین‌ها بیش از پیش افزایش می‌یافت. نوشته‌اند زمانی مهدعلیا به خانه‌ی دختر خود رفته بود، در مواقع خداحافظی پس از بوسیدن دختر خویش خواسته بود داماد خود را نیز ببوسد، امیر با خشونت او را از خود رانده و گفته بود با روسپیان روبوسی نمی‌کنم. مهدعلیا از این عمل چنان ناراحت و اندوهگین شد که نتوانست روی پا بایستد، خم شد و بر زمین نشست.^۱ از سوی دیگر امیر، شاه را تشویق به از میان برداشتن مادر می‌کرد و تمامی این اقدامات توسط جاسوسان مهدعلیا به گوشش می‌رسید. به تدریج افراد طماع نیز درصدد بر آمدند تا با وجود آوردن اوضاع آشفته‌تر به اهداف خود دست یابند. به‌زودی شایعه‌ی اینکه روزی امیر هنگام گردش شاه در اندرونی از او خواست تا با تپانچه مادر را هدف گرفته بکشد و بعد بگوید قصد شکار داشته است و در همه‌جا پخش شد.^۲ این حرف‌ها به تدریج در گوش شاه ناخوشایند می‌آمد بویژه آنکه مهدعلیا یاران دیگری نیز در اندرونی یافته بود، از جمله این افراد امینه اقدس و سوگلی او جیران بود. امینه اقدس در نقشه‌ی از میان برداشتن امیر نقش فعالی را به عهده داشت.^۳ جانبداری امیر از عباس میرزا ملک‌آرا و مادرش خدیجه خانم^۴ آخرین قطره‌ای بود که جام صبر شاه را لبریز نمود. بویژه آنکه امیر تمامی کارهای لشکری و کشوری را خود به عهده گرفته بود و گرچه خدمتگزار صدیق و درستکاری بود اما سختگیر و خشن و بدون هیچ انعطاف بود. این قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی به مزاج شاه جوان نیز خوش نمی‌آمد. چه دیگر خود امیر خطری به حساب می‌آمد. باری به هر حال تمامی عوامل دست به دست هم داد و بالاخره عباس میرزا ملک‌آرا و مادرش به قم تبعید شدند و امیر مدتی از صدارت خلع گردید و میرزا آقاخان نوری به صدارت رسید. گرچه او شرط صدارت را قتل امیر قرار داده بود و مهدعلیا شب‌ها به بهانه‌ی تعمیر صحن بی‌بی‌زیده به شهر ری رفته و در آنجا با مخالفان امیر ملاقات می‌نمود، اما همچنان خطر بازگشت امیر وجود داشت.

بالاخره توهم خیانت امیر در جهت کسب تاج و تخت سلطنت و بیماری مصلحتی مهدعلیا با آشوب‌هایی که از جانب دیگر مخالفانش به راه افتاده بود^۵ همراه با رسیدن

۱- تاریخ معاصر ایران - پیشین - ص ۳۱.

۲- معیرالممالک: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه - ص ۹۰.

۳- اعظام‌القدس، حسن: خاطرات من با روشن شدن تاریخ صدساله - ص ۷۷.

۴- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران - صص ۶۷۳ - ۶۷۲.

۵- سرنا، کارلا: آدم‌ها و آیین‌ها در ایران - ص ۹۸ الی ۱۰۰.

خبر حمایت روسیه از امیر به هم آمیخت و در جشن عروسی سلطان خانم یکی از ندیمه‌های مهدعلیا با علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه درحالی که شاه مشروب زیادی خورده بود به اصرار مهدعلیا حکم قتل امیر امضا شد.^۱ مهدعلیا فوراً دست به کار شد و صبح شاه که از کرده‌ی خود پشیمان شده بود درصدد لغو دستور خود بر آمد. اما به توصیه‌ی مهدعلیا، دژخیم به سرعت حرکت کرده و کار از کار گذشته بود و امیر به طرز فجیعی به قتل رسید. بعد از مرگ امیر، عزت‌الدوله به امر شاه وادار شد به عقد میرزا کاظم‌خان پسر میرزا آقاخان در آید، اکثر منابع بر آنند که عزت‌الدوله تا پایان مدت صدارت میرزا آقاخان نوری روی خودش بدو نشان نداد. اما نامه‌هایی از وی در دست است که خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.^۲ عزت‌الدوله بعدها پس از برکناری میرزا آقاخان از میرزا کاظم‌خان طلاق گرفت و به همسری پسردهایی خود انوشیروان خان عین‌الممالک معروف به شیرخان خوانسالار در آمد و پس از مرگ وی هم که در سال ۱۲۸۵ هـ. ق روی داد و به عقد میرزا یحیی معتمدالملک در آمد. میرزا یحیی بعدها وزیر امور خارجه‌ی ناصرالدین‌شاه شد و مشیرالدوله لقب گرفت.^۳

از عزت‌الدوله و امیر دو دختر به نام‌های همدم‌الملوک و تاج‌الملوک باقی ماندند که در نزد مهدعلیا بزرگ شدند. همدم‌الملوک به همسری مسعود میرزا ظل‌السلطان و تاج‌الملوک به همسری مظفرالدین‌شاه در آمدند. یعنی مهدعلیا دو نوه‌ی دختری خود را به دو نوه‌ی پسر خود داد و عقد این دو دختر به سال ۱۲۸۴ هـ. ق انجام یافت. تاج‌الملوک بعدها به «ام خاقان» و همدم‌الملوک به «همدم‌السلطنه» معروف شد. ام خاقان مادر محمدعلی‌شاه است که در عصر مشروطه درباره‌اش حرف و سخن بسیار زده شد. او با مظفرالدین‌شاه نیز نساخت و پس از مرگ ناصرالدین‌شاه از او طلاق گرفت و همدم‌الملوک نیز سر زار رفت.^۴ پس از ازدواج آن دو، مهدعلیا در اوج قدرت بر کلیه‌ی

۱- اعظام‌القدس، حسن - خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله - صص ۷۹ - ۷۸.

۲- مجله‌ی وحید - ش ۶ - سال ۵ - چند نامه از عزت‌الدوله - به نگارش حمید نیرنوری - ص ۵۰۸.

۳- لیدی شیل : جلوه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران (خاطرات) - ص ۲۳۷.

۴- ام خاقان از مظفرالدین‌شاه سه فرزند آورد. محمدعلی میرزا که بعد از پدر در سال ۱۳۲۴ هـ. ق شاه شد. احمدمیرزا که در ده سالگی به مرض دیفتری مرد و خانم عزت‌الدوله زن عبدالحسین میرزا فرمانفرما که بعد از فوت مادر لقب او را یافت. خانم همدم‌السلطنه از سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان چهار فرزند آورد : ۱- سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، ۲- کوکب‌السلطنه زن حاجی معین‌السلطان، ۳- شوکت‌السلطنه زن قهرمان میرزا صارم‌الدوله ۴- عزیزالسلطنه زن خان باباخان عین‌السلطنه برادر قهرمان میرزا صارم‌الدوله وفات همدم‌السلطنه در تاریخ ۱۲۹۶ هـ. ق اتفاق افتاد.

امور دربار تسلط داشت و وساطت‌هایی نزد شاه می‌نمود.^۱ او دستگاهی عریض و طویل داشت. در سفر ناصرالدین‌شاه با شکوه و جلال همراه او بود.^۲ قآنی اشعار بسیاری در مدح وی سرود،^۳ از جمله غزلی شیوا به شرح زیر :

ای روی تو فرخنده‌ترین صنم الهی
 در مملکت حسن تو را دعوی شاهی
 خورشید بود زیر کلاه تو عجب نیست
 کز آنکه کنی دعوی خورشید کلاهی
 خال و خط و زلف و رخ و چشم و مژه تو
 بر دعوی حس رخ تو داده گواهی
 تو در خوبی و زیبایی چنان امروز یکتایی
 که خورشید ار به خود بندی به زیبایی نیفزایی
 حدیث روز محشر هرکس در پرده می‌گوید
 شود بی‌پرده آن روزی که روی از پرده بنمایی
 چه نسبت با شکر داری که سر تا پای شیرینی
 چه خویشی با قمر داری که پا تا فرق زیبایی
 مگر همسایه نوری که در وهم نمی‌گنجی
 مگر همیشه چون حوری که در چشم نمی‌آیی
 به هر جا رو کنی در روشنی چون ماه مشهوری
 به هر جا پا نهی در راستی چون سرو یکتایی
 چنین روشن ندیدم رخ یقین دارم که خورشیدی
 بدین نرمی نیافتم تن گمان دارم که دیبایی
 جمال خوبرویان را به زیور زینت افزایند
 تو گر زیور به خود بندی به خوبی زیور افزایی
 ز بس در حسن مشهوری کس اوصافت نمی‌پرسد
 که ناظر هرکجا بیند تو چون خورشید پیدایی
 چنان شیرینی ارزان شد زگفتارت که در عالم
 خریداری ندارد جز مگش دکان حلوایی

۱- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان : صدرالتواریخ - ص ۲۱۶.

۲- اعتمادالسلطنه، مرآةالبلدان - ص ۵۳۱ - ج ۳ و ۲ / شبیانی، ابراهیم : منتخب‌التواریخ - ص ۱۲۵.

۳- حکیم قآنی : دیوان قآنی و ضمائم آن - گردآورنده جلال‌الدین قاجار - صص ۲۸۳ - ۲۸۲.

اگر خواهد خدا روزی که هستی را بیاراید
 تو را گوید تجلی کن که هستی را بیارایی
 درفشانی تو قآنیم از دست ببرد
 آدمی در نفشاند تو مگر دریایی

قآنی در جایی دیگر در مدح او می گوید :

به رنگ و بوی جهانی نه بلکه بهتر از آنی
 به حکم آنکه جهانی پیرگشته و تو جوانی
 ستاره نه مهی نه فرشته نه گلی نه
 که هرچه گویم آنی چون بنگرم به از آنی
 که گفت راحت روحی نه راحتی که بلایی
 که گفت جوش جانی نه جوشنی که سنائی
 ز خط و خال تو بردم گمان که آهوی چینی
 چو پنبه با تو زدم دیدمت که شیر ژیانی
 کتاب شعر قآنی ار به جویی نهد کس
 ز آب یک دو قدم بیشتر روز ز روانی

درباره‌ی او می گویند که تا زمان حیات وی هیچ یک از ولایتعهدهای ناصرالدین شاه و زنان محبوبش، زنده نمی ماندند؛ چه او نمی توانست زوال قدرت خود را با قدرت یافتن زنی دیگر و جانشین پسر خود را ببیند.^۱
 مهدعلیا در سال ۱۲۹۰ هـ. ق هنگامی که ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان بود در سن ۷۱ سالگی دیده از جهان فرو بست.

امین اقدس :

زبیده خانم گروسی اهل کردستان یکی از زنان صیغه‌ای و مورد توجه ناصرالدین شاه بود. علی‌رغم آنکه از زیبایی بی بهره بود، نزد شاه منزلتی بسزا داشت و در امانت زبانزد اهل اندرون بود. به همین دلیل ملقب به امینیه اقدس شد. جواهرات مخصوص شاه به او سپرده شده بود و مسکوک زر تقدیمی نزد وی جمع می شد و آخر هر سال موجودی نقد به خزانه انتقال می یافت. وی دستگاهی جداگانه داشت و صندوقخانه‌ی کوچک سلطنتی نزد او بود. امین الدوله در خاطرات خود راجع به او می نویسد :

«... در حرم پادشاهی زبیده خانم گروسی رئیس قهوه‌خانه و متصدی خدمات شخصیه و

۱- معیرالممالک، دوستعلی : رجال عصر ناصری ص ۲۲۳.

مخصوص ناصرالدین شاه شد و چندان توجه شاه را به خود جلب کرد که با پستی رتبه و سمت کنیزی با اینکه در عداد جواری شاه نبود با خوانین بزرگ و محترم حرم دم از برابری می زد، بلکه بر همه برتری می جست. در مکر و حیله و چاچول دروغ جادویی، دستان خدعه و چاپلوسی نادره زمان و مادر شیطان بود. مزاج شاه را به خوبی می شناخت. . .^۱

امینه اقدس نفوذ بسیاری در شاه داشت و چنانچه قبلاً هم ذکر گردید یکی از دستیاران مهم مهدعلیا در برکناری و قتل امیرکبیر بوده است. وی کلیددار خزانهای پادشاهی بود^۲ و در بازگشت شاه از سفر سوم فرنگ به همراه تعدادی از خدمه و شش خواجهمسرا به استقبال رفت.^۳ امینه اقدس از زنان بسیار سیاسی و حیله گر حرمسرای ناصرالدین شاه بود و در نوع خود بی نظیر. وی از هر وسیله ای برای تقرب نزد شاه استفاده می کرد. از ببری خان (گره‌ی محبوب ناصرالدین شاه) گرفته تا ملیجک برادرزاده اش و کنیزان زیباروی که بنا به میل شاه تربیت می کرد تا تقدیم وی کند. به قول تاج السلطنه وی از این طریق به مقامات عالی رسیده بود و به همین دلیل در میان زنان اندرون محبوبیتی نداشت. توجه بیش از حد شاه به وی باعث ایجاد کدورت های بسیاری بین زنان اندرونی، بویژه زن قدرتمند شاه (انیس الدوله) می گردید. اعتضادالسلطنه در خاطرات خود می گوید :

«جاده‌ی معمول شش فرسخ بود بسیار بد با جمعیت و بنه. اما راهی که شاه تشریف آوردند سه فرسخ بود بسیار خوب، هوای خوش و باصفا، انیس الدوله و شاهزاده‌ها و سایر حرمخانه از راه معمول رفته بودند. امین اقدس را شاه فرموده بود که به واسطه‌ی ملیجک بلافاصله از تعاقب شاه حرکت کند. این امتیاز اسباب کدورت سایر حرمخانه شد و درحضور شاه جسارت و بی ادبی نموده بودند. . .^۴»

امین الدوله در این باره می گوید :

«اما شاه را مهر زبیده خانم گروسی که امینه اقدس لقب یافته بود، از توجه و تفقد به اولاد خود منصرف و سرگرم برادرزاده‌ی مکروه و مهوع او کرده بود. . . در حرمخانه شاهزاده خانم‌ها و خوانین محترمه به ملامت شاه برخاستند که این چه مشغله‌ی زشت و بازی قبیح است که به هیچ صورت تغییر و تأویلی نمی پذیرد. اگر به خلاف تربیت و تکلیف بخواهید مشغول پرستاری اطفال شوید کودکان نوآورده‌ی شما به توجه مستحق ترند. . .^۵»

۱- امین الدوله، میرزا علی خان : خاطرات سیاسی - ص ۸۶.

۲- فووریه : سه سال در دربار ایران - ص ۱۱۶.

۳- همانجا - ص ۸۵.

۴- اعتمادالسلطنه : روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه - ص ۲۴۳.

۵- امین الدوله، میرزا علی خان : خاطرات سیاسی - ص ۸۸.

یکی از اعمال امینه اقدس تربیت کنیزان زیباروی بود تا بدین وسیله بیش از پیش توجه شاه را به خود معطوف دارد. او همچنین وظیفه‌ی نگهداری و آموزش زنان تازه‌وارد به حرم را به عهده داشت. این دسته از زنان و زنانی که شاه دیگر به آن‌ها توجهی نداشت در ساختمانی به شکل سربازخانه زیر نظر امینه اقدس زندگی می‌کردند،^۱ تا در هنگام میل شاه به عقد او درآیند یا بار دیگر مورد لطف او قرار گیرند.^۲

امینه اقدس از تمامی صفات منفی برخوردار بود و از هیچ کاری در جهت رضای شاه ابا نداشت و به همین جهت دارای مقام فراوانی در حرمسرا شد. او بسیاری از اوقات با سوگلی ناصرالدین‌شاه رقابت می‌نمود.^۳ وی در اواخر عمر دچار بیماری چشم شد و چون هرگاه زنی بیمار می‌شد از نظر شاه می‌افتاد و فقط می‌توانست در اندرونی زندگی کند، وی پس از بیماری بیش از پیش به حفظ و نگهداری موقعیت خود ترغیب شد. خانم‌باشی دختر باغبان‌باشی اقدسیه که بعدها یکی از زنان محبوب ناصرالدین‌شاه شد به عنوان کنیز نزد خویش آورد. این بهترین وسیله در دست زن بیمار بود تا با وجود بیماری، شاه را به عمارت خود بکشاند. اعتمادالسلطنه در خاطراتش امینه اقدس را همانند مادام دوپاری همسر لویی پانزدهم پادشاه فرانسه می‌داند و می‌گوید مادام دوپاری نیز مانند وی در ایام پیری برای حفظ اعتبار خویش دخترانی مطابق طبع شاه یافته و در اختیار او قرار می‌داد. گاه پاره‌ای از اشخاص بزرگ درباری از طریق دلجویی از امینه اقدس و احوال‌پرسی، در نزد شاه تقرب می‌جستند.

امینه اقدس بر اثر بیماری بسیار بی‌تابی می‌نمود تا آنکه بالاخره شاه وی را توسط بهرام‌خان خواجه و چند پرستار زن گماشته همراه میرزا باقرخان سعدالسلطنه برای درمان به وین فرستاد. وی اولین زن از همسران شاهان قاجار است که به جهت معالجه به فرنگ مسافرت نمود.

«وی در طول مسافرتش هیچ‌گاه چادر و روبنده و چاقچور را ترک نگفت و در فرنگستان چنان زندگی نمود که گویی در اندرون شاه است. چندان از مشهورترین پزشکان عصر در علاجش کوشیدند ولی کوشش آنان سودی نبخشید و پس از شش ماه همچنان نایبنا به ایران بازگشت»^۴ وی پس از بازگشت به ایران به دلیل سکنه فلج شد و پس از مدتی دار فانی را وداع گفت. اعتمادالسلطنه در این باب می‌گوید:

«صدراعظم مرا احضار کرد که در این حیص و بیص شریک زحمات او باشم. این ضعیفه که

۱- ویلس، چارلز: تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه - ص ۵۰.

۲- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات - ص ۲۵۰.

۳- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات - ص ۲۴۳ و صص ۲۵۱ - ۲۵۰.

۴- معیرالممالک، دوستعلی: رجال عصر ناصری - ص ۲۲.

دو ساعت قبل خود را ملکه‌ی مسلط ایران می‌دانست، مثل جماد متعفی روی تشک انداخته با چهار فراش که گوشه‌های تشک را گرفته بودند از اندرون بیرون کشیدند. نزدیک منزل عزیزالسلطان تجیر کشیدند و نشستند. ملا محمدعلی را خواستند نماز بخواند. من به حضور شاه رسیدم. به جهت ظاهر متألم دیدم، اما در باطن تألمی نداشتند. در سر شام هم کلیه‌ی آن تألم و کسالت ظاهری فراموش فرمودند و طوری مشغوف بودند که دختر محمدعلی، باغبان نایب‌السلطنه را به توسط مجدالدوله که امروز در راه دیدند خواستار شدند. جنازه‌ی امینه اقدس در حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.^۱ و کدروت خاطر ناصرالدین‌شاه که از بیماری و مرگ امینه اقدس حاصل شده بود به نور عشق دختر محمدعلی مشهور به باغبان‌باشی تسلی یافت.^۲

اموال امینه اقدس همگی به برادرزاده‌اش داده و مقام او نیز به عهده‌ی کنیز دیگری به نام اغول‌بیگی نهاده شد.^۳

انیس‌الدوله :



در یکی از سفرهای ناصرالدین‌شاه به روستای امامه از قرای لواسان، او با دختری دهقان‌زاده برخورد کرد و دختر که اسمش فاطمه بود به سئوالات وی جواب‌های مناسب

۱- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات - ص ۹۸۶.

۲- خان ملک ساسانی، احمد: سیاست‌گران دوره‌ی قاجار - ص ۲۶۲.

۳- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات - ص ۹۸۶.

داد. باهوشی و درایت دختر مورد توجه ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و او را با خود به حرمخانه برد و به سوگلی محبوب خویش جیران سپرد. پس از مرگ جیران کلیه اموال او به قاطمه سپرده شد. او در سفر سلطانیه (سال ۱۲۷۶ هـ. ق) صیغه‌ی پادشاه شد و به دلیل استعداد و هوش فراوانش به زودی مراتب ترقی را پیمود و مهم‌ترین زن در حرمخانه‌ی شاهی شد وی پس از جلب رضایت و کسب محبوبیت در نزد شاه ملقب به انیس‌الدوله گردید. او زنی بسیار پاکدل بود و مواقع ضروری، غضب شاه را فرو می‌نشاند و همواره از بیچارگان حمایت می‌کرد.^۱ ناصرالدین‌شاه به او علاقه بسیاری داشت و با اینکه فرزندی نیاورد شاه چندین بار خواست او را به عقد دائم خود درآورد اما او نپذیرفت.

او اولین زن حرمسرای شاهی بود که مفتخر به دریافت نشان حمایل آفتاب شد. این نشان در فرنگ به ملکه‌ها داده می‌شد و در روز تولد ناصرالدین‌شاه به وی اعطا شد.^۲ اداره‌ی امور حرمخانه‌ی شاهی و برقراری حفظ و تعادل بین زنان شاه برعهده‌ی انیس‌الدوله قرارداشت. پذیرایی از کلیه میهمانان زن خارجی از جمله وظایف وی بود. اهمیت مقام انیس‌الدوله از گفته‌های اعتمادالسلطنه به خوبی آشکار است:

«... انیس‌الدوله ناخوش است. حکیم‌الممالک به واسطه‌ی فضولی، نه خودش قابل معالجه کردن است و نه می‌گذارد دیگر معالج باشد. حرمخانه‌ی شاه منحصر به این زن است، اگر آن هم بمیرد، بدا به حال ملت ایران... صبح که به احوالپرسی انیس‌الدوله رفتم، مژده دادند که الحمدالله از خطر جسته، شکر خدا را کردم. اینکه من به این زن دعا می‌کنم بیشتر برای خاطر شاه است که اگر خدای نکرده این زن بمیرد کلیه‌ی وضع حرمخانه به هم می‌خورد.»^۳

وی مورد احترام و علاقه‌ی فراوان شاه قرارداشت به طوری که در پاره‌ای از مسائل مملکتی مورد مشورت قرار می‌گرفت و چون بسیار باهوش و موقع‌شناس بود و بر روحیه‌ی شاه وقوف کامل داشت غالباً هرچه از او می‌خواست مورد موافقت قرار می‌گرفت. به همین دلیل هرکس خواهشی داشت سعی می‌کرد به وسیله‌ی انیس‌الدوله به عرض شاه برساند.^۴ مقام پذیرایی از میهمانان زن خارجی و داخلی موجب شد که وی در کلیه تشریفات رسمی درباری و روزهای اعیاد و میلاد شاه به عنوان ملکه‌ی ایران از شاهزاده خانم‌ها، بانوان اعیان و اشراف، همسران وزرا و سفرای خارجی پذیرایی کند. دوستعلی معیرالممالک درباره‌ی عید میلاد شاه می‌گوید:

۱- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه - ص ۱۱۵.

۲- اعتمادالسلطنه: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه - ص ۵۹۶.

۳- همانجا - صص ۳۷۷ - ۳۷۶.

۴- تفضلی، ابوالقاسم: انیس‌الدوله و روستای امامه - ص ۱۰۴ - ۱۰۳.

«در این جشن سه ضیافت عمده برگزار می‌شد. یکی در عمارت انیس‌الدوله، دیگر در عمارت خورشید نایب‌السلطنه و سومی در پارک صدراعظم. انیس‌الدوله از بانوان و اشراف دعوت می‌کرد و خود حمایل بر سینه، نیمتاج بر فرق، غرق در نشان‌هایی که شاهان کشورهای خارجی برایش فرستاده بودند از میهمانان پذیرایی می‌کرد.»^۱

عریضه‌ی وی به ناصرالدین‌شاه نشانه‌ای از لیاقت بانوان است.

«در عریضه‌ای به ناصرالدین‌شاه می‌گوید: قربان خاکپای مبارک گردم، جواب عریضه نواب رکن‌الدوله را مرحمت فرموده‌اید، آدمش طلب می‌کند. دستخط و عریضه مزین التفات فرمایید. باری شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده‌اید، والله خیلی تعجب است. بیچاره رکن‌الدوله هفت ماه است نرفته، با آن‌همه خسارت، اگر برای پیشکشی است از خود شاهزاده بگیرید. این‌طورها پدر رعیت بیچاره در می‌آید، رعیت این‌طور تمام می‌شود. حاکم از خودش نمی‌دهد. دور از مروت است، از همه جهت بیچاره‌ها تمام شده‌اند. وی همچنین در جریان قیام رژی از فتوای میرزای شیرازی جهت تحریم تعاون و تنباکو پیروی نمود و شجاعانه در مقابل شاه ایستاد و استعمال توتون و تنباکو را در حرمسرای شاهی منع نمود.»^۲

انیس‌الدوله از قدرت پیشگویی برخوردار بوده است، کارلاسرنا در این باره می‌گوید: «کوچک‌ترین حادثه‌ای بر ناصرالدین‌شاه که سخت خرافاتی است، بزرگ‌ترین تأثیر را می‌گذارد. او برای اقدام به هرکاری علاوه بر منجم مخصوص با زن سوگلی خود (انیس‌الدوله) نیز که در وجودش به برخورداری از نوعی پیشگویی است، مشورت می‌کند.»^۳

اما اعتقاد ناصرالدین‌شاه مانع رفتن وی به زیارت شاه‌عبدالعظیم نشد و با وجود عجز و التماس انیس‌الدوله که آن روز را بدیمن می‌دانست و از شاه تمنا می‌کرد روز دیگر به زیارت برود، رفت و کشته شد. قتل ناصرالدین‌شاه و از بین رفتن اقتدار انیس‌الدوله ضربه‌ای بس کاری بود، به طوری که او را بنیبار ضعیف نمود. انیس‌الدوله به شاه علاقه داشت، به طوری که پس از مرگ او روزی برایش مقداری پول می‌آوردند، انیس‌الدوله با دیدن عکس شوهر مرحوم خویش آنقدر بر سر و سینه خود کوفت تا اینکه سخت بیمار شد و چند ماه بعد درگذشت. وی یکی از زنان بزرگ‌منش، با شخصیت و متدین دربار قاجار بود که هرگز از مقام و منزلت و قدرت خویش سوءاستفاده نکرد بلکه برعکس از موقعیتش برای اعمال خیر و رفاه حال مردم ایران استفاده نمود.

۱- معیرالممالک، دوستعلی: یادداشت‌هایی از زندگانی ناصرالدین‌شاه - ص ۱۰۵.

۲- مهدیقلی خان هدایت: خاطرات و خطرات - ص ۶۵.

۳- کارلاسرنا: آدم‌ها و آیین‌ها در ایران - ص ۹۵.

خانم باشی :



در بهار سال ۱۳۰۸ هـ. ق هنگامی که امینه اقدس به سختی بیمار بود، شاه برای عیادت او به باغ اقدسیه رفت و در آنجا چشمش به دختر باغبان باشی به نام فاطمه افتاد و مهر او را به دل گرفت. دستور داد او را نزد امینه اقدس نگه دارند و امینه اقدس را مأمور تربیت وی نمود. امینه اقدس نیز از این امر بسیار خوشحال بود زیرا بدین بهانه شاه بیشتر به عمارت او می آمد. همان روزی که امینه اقدس درگذشت، شاه فاطمه خانم را از پدرش خواستگاری کرد و پس از آنکه وی را به عقد موقت خویش در آورد او را خانم باغبان باشی خطاب کرد. بعدها کلمه‌ی باغبان حذف شد و فقط به وی خانم باشی می گفتند. ناصرالدین شاه او را به دلیل شباهت به زن محبوب خویش در روزگار جوانی «جیران» بسیار دوست می داشت.

رفته رفته خانم باشی مقامی بلند یافت و مورد رشک سایر خانم ها قرار گرفت. او

روزی با دسیسه‌ی آن‌ها، لقب فروغ‌السلطنه را که مختص جیران زن محبوب شاه بود و پس از مرگ وی به هیچ‌کس اعطا نشده بود، روی جلیقه‌ی خود گلدوزی کرد و به حضور شاه رفت. شاه ابتدا متوجه نشد ولی این اقدام از چشم تیزبین خانم‌ها دور نماند. دسته دسته پیش وی رفتند و لب به تبریک گشودند. چون شاه به سوی او نگریست از دیدن نام یار از دست رفته‌ی خود متغیر گشت و دستور داد نیم‌تنه را از تن بیرون کند. این دستور شاه موجب دلخوری خانم‌باشی گردید و غضب وی را به دل گرفت.^۱

دوسال به کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه مانده بود که شاه هوسران عاشق خواهر خانم‌باشی ماه‌رخسار خانم شد. وی پانزده، شانزده سال داشت. خانم‌باشی به محض فهمیدن این مطلب، او را به خانه‌ی مادری فرستاد. اما شاه خانه‌ای در آخر خیابان لختی (خیابان سعدی) خرید و ماه‌رخسار را در آنجا می‌دید. چند هفته بعد شاه مصمم شد که روزهای جمعه باغ گلستان را قرق کند و با دو پیشخدمت محرم و دونفر خواجه‌سرا ماه‌رخسار را به آنجا آورد و آن روز را با وی بگذرانند. بعد از چندی خانم‌باشی متوجه موضوع شده و خواهرش را به اندرون آورد تا کاملاً مواظب او باشد. سپس به شاه گفت انتخاب یکی از ما به‌عهده‌ی شما می‌باشد. شاه که کاملاً در تنگنا قرار گرفته بود از طرف دیگر ماه‌رخسار خانم دائماً به وی شکایت می‌کرد به میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم خویش دستور داد که وساطت کرده با خانم‌باشی صحبت کند تا راضی شود و دست از این کارها بردارد و بگوید شاه هست و مختار همه‌چیز، اگر مخالفتی بکنی می‌تواند هرکاری بکند. امین‌السلطان در ملاقات با خانم‌باشی با او طرح دوستی ریخت. خانم‌باشی هم شاه را در دیدار از خواهرش آزاد گذاشت، ضمناً قرار شد کلیه‌ی اخبار اندرون را مرتباً به امین‌السلطان بدهد.^۲ شاه که به احتمال قوی خود از این امر مطلع بود، بخاطر حفظ آزادی خویش سکوت می‌کرد و در مقابل هشدارهای انیس‌الدوله که بارها این مسأله را عنوان کرده بود وقتی نمی‌نهاد. تاج‌السلطنه درباره‌ی خانم‌باشی می‌گوید:

«... پدر من از حرکات مستبدانه‌ی زنی که محبوب و مطبوعش بود و زمانی او را از تمام قلب دوست می‌داشت و امروزه بدبختانه به خواهر کوچک این زن عشق پیدا کرده بود، به تنگ آمده و از گفت و گوی رویرو خسته شد. بنابراین این کار را رسمیت داده همین صدراعظم خوش‌نیت را اسباب اصلاح قرار داده و اجازه داد که با این زن که به همان اسم پدرش ذکر می‌شد و اولاد باغبان‌باشی می‌گفتند، گفت و گو کرده، به هر نحوی که هست او را راضی نمایند که پدرم خواهر او را تزویج نماید. صدراعظم از این پیش‌آمد خوشحال و قبول می‌کند.»^۳

۱- خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره‌ی قاجار - ص ۳۰۱ - ۳۰۰.

۲- خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره‌ی قاجار - ص ۳۰۲ - ۳۰۱.

۳- تاج‌السلطنه: خاطرات - ص ۵۰.



۱۰. بانمایاشیخی از زمان ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه کتابچه‌ای داشت که تمام کارهایش را در آن یادداشت می‌کرد. کتابچه‌ی مزبور قفل و بست داشت و کلیدش همیشه در جیب شاه بود. یک‌روز که شاه به حمام رفته بود، کشیک خانم‌باشی بود. خانم‌باشی کلید را به دست آورد و کتابچه را گشود: شاه در آنجا نوشته بود که بعد از جشن قرن (جشن پنجاهمین سال سلطنتش) باید جزای خیانت‌های امین‌السلطان را بدهد و اعتمادالسلطنه را صدراعظم کند. دارایی حاجی محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید و در همه‌ی ایران مدارس جدید تأسیس نماید و اندرون را تصفیه نماید. خانم‌باشی همان روز مطالب را توسط عزیزخان خواجه به امین‌السلطان اطلاع داد. امین‌السلطان که مقام خود را در خطر دید، تصمیم گرفت با مخالفان شاه از در دوستی در آید و چون از اقدامات سیدجمال‌الدین اسدآبادی و تنفر میرزا رضای کرمانی مطلع بود فوری قول همکاری به آنان داد. او به حاجی محمد حسن در استانبول نوشت که میرزا رضا نوکر سابقش را هرچه سریع‌تر روانه کند چه زمان برای چنین اقدامی مساعد است. خبر حرکت او را حاجی سیاح از استانبول به اتابک نوشت و میرزا رضا در دوم شوال ۱۳۱۲ هـ. ق وارد تهران شد و در شاه عبدالعظیم منزل کرد.^۱ در

۱- خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره‌ی قاجار - ص ۳۰۳ - ۳۰۲.

همان روزی که شاه قصد زیارت حضرت عبدالعظیم را داشت، کلفت خانم‌باشی به اسم عصمت قالبی که چارقدرهای اندرون را قالب می‌کرد، صبح زود گفت که دیشب خبر آوردند خانه‌اش آتش گرفته و باید فوری به خانه‌ی خود برود. بدین ترتیب از اندرون بیرون رفت، خودش را به شاهزاده عبدالعظیم رساند تا به میرزا رضا خبر آمدن شاه و شکستن قرق را خبر دهد. در همان روز خانم شمس‌الدوله خواهر عین‌الدوله در آنجا او را دیده بودند.^۱

بدین‌سان بی‌توجهی و زیاده‌خواهی ناصرالدین‌شاه بر علیه خود وی به کار افتاد و عاقبت او را به کشتن داد و سودجویان و منفعت‌طلبان را با انقلابیون و مبارزین همراه نمود و بالاخره شد آنچه که باید می‌شد. تاج‌السلطنه درباره‌ی خانم‌باشی پس از قتل شاه می‌گوید:

«اشخاص بدخواه و آن کسانی که به او رشک می‌بردند و نمی‌توانستند با او در مقام عناد بر آیند او را پس از قتل حضرت سلطان متهم و لکه‌دار نمودند. لیکن من دامن او را از گناه بری می‌دانم. زیرا که اگر پدرم را دوست نمی‌داشت، اقتدارات شخصی خود را که دوست می‌داشت و هیچ وقت راضی به قتل او و تنزل خود نمی‌شد.»^۲

گرچه امکان دارد حالت خانم‌باشی در قتل شوهرش فقط ناشی از حسادت‌های زنانه بوده و قصد کشتن او را نداشته باشد، اما با رساندن اخبار مهم به امین‌السلطانان با قتل ناصرالدین‌شاه و سرنوشت ایران مرتبط شده و یکی از شرکای توطئه به حساب می‌آید. از سوی دیگر آیا کسی می‌تواند او را از خشم نسبت به شوهرش نکوهش کند!

پیشگفتار "مجید سلیم" به تیرستان
www.tabarestan.info

۱- همانجا - ص ۳۰۵.

۲- تاج‌السلطنه: خاطرات - ص ۱۹.

دختران مشهور شاهان قاجار

افتخار السلطنه :



یکی از دختران ناصرالدین شاه

افتخار السلطنه دختر ناصرالدین شاه از حرمت السلطنه^۱ بود که به حسن و زیبایی شهره و گل سرسبد دختران شاه بود. چنانکه به نوشته‌ی بسیاری از مورخان عصر

۱- به احتمال زیاد این حرمت السلطنه باید همان لیلا خانم یوشی، خواهر کوچکتر عایشه خانم باشد که شاه از او دارای فرزند دختری شد که بعدها لقب افتخار السلطنه را به او دادند.

افتخارالسلطنه از همهی دختران شاه زیباتر بود. او دارای احساسات سرشار و ذوق و سلیقه‌ی بسیار عالی و فکری روشن بود و مورد احترام و علاقه‌ی اکثر رجالی که به نوعی به اندرونی شاه راه داشتند و در مجالس و محافل خصوصی شاه شرکت می‌کردند، بود. اگرچه در آن زمان دیدار روی زنان امری ناممکن به حساب می‌آمد، اما قد و بالای رعنا و صدای دلنشین افتخارالسلطنه که به رموز و فنون ادبی نیز اشراف داشت، دل بسیاری را می‌ربود. افتخارالسلطنه اهل دل بود و به سیاست کاری نداشت. وی بیشتر با کتاب و دیوان شعرا و سرگذشت‌ها خود را مشغول می‌داشت. گرچه افتخارالسلطنه با حسن جمال و کمال خویش در صورت تمایل به دخالت در مسائل سیاسی کشور، بسیار موفق‌تر بود و می‌توانست کارهای بزرگی از پیش ببرد، اما یا به دلیل عدم علاقه به مسائل سیاسی و یا به دلیل شرم بالای عقلانی به مسائل سیاسی نپرداخت. او در طول مدت زندگی دو بار ازدواج نمود. یک‌بار با ابراهیم‌خان انتظام‌الدوله که یکی از رجال ثروتمند اهل قاجار و از خاندان‌های سرشناس نور بود و پس از فوت او با نظام‌السلطان (امیر اصلان‌خان) که بعدها به نظام‌الدوله ملقب گشت، ازدواج نمود. نظام‌السلطان از دوستان عارف قزوینی شاعر و آوازه‌خوان مشهور درباری عصر قاجار بود و چون از شعر و شاعری بی‌بهره نبود و از توجه و علاقه‌ی افتخارالسلطنه نیز آگاه بود، محفل بزمی برقرار می‌کرد و افتخارالسلطنه نیز اجازه‌ی شرکت در آن محفل را می‌یافت. تصنیف معروف عارف عبارت است از :

افتخار همه آفاقی و مینظور منی
 به سر زلف پریشان تو دل‌های پریش
 ز چه رو شیشه دل می‌شکنی
 سیم اندام ولی سنگ‌دلی
 اگر درد من به درمان رسد چه می‌شد
 اگر بار من به منزل رسد چه می‌شد
 سر من اگر به سامان رسد چه می‌شد
 شمع جمع همه عشاقی به هر انجمنی
 همه خو کرده چو عارف به پریشان وطنی
 تیشه بر ریشه جان از چه زنی
 سست پیمانی و پیمان شکنی
 شب هجر اگر به پایان رسد چه می‌شد

ز غمت خون می‌گیرم، بنگر چون می‌گیرم
 افتخار دل‌وجان می‌آید
 تو اگر عشوه بر رخسرو پرویز کنی
 متفرق نشود مجمع دل‌های پریش
 ز چه رو شیشه دل می‌شکنی
 سیم اندام ولی سنگ‌دلی
 ز مژه دل می‌ریزد، ز جگر خون می‌آید
 یار بی‌پرده عیان می‌آید
 همچو فرهاد رود در عقب کوه کنی
 تو اگر شانه بر آن زلف پریشان زنی
 تیشه بر ریشه جان از چه زنی
 سست پیمانی و پیمان شکنی

به چشمت که دیده از صورتت نگیرم
 اگر می‌کشی و گر می‌زنی به تیرم
 تو سلطان حسن و من کمترین فقیرم

گزندم اگر ز سلطان رسد چه می‌شد
 گزندم اگر ز سلطان می‌رسد چه می‌شد
 ز غمت خون می‌گیرم بنگر چون می‌گیرم
 ز مژه دل می‌ریزد، ز جگر خون می‌آید
 خون صد سلسله جان می‌رود
 به سرکشته جان می‌آید^۱

تاج السلطنه :

تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه قاجار از توران السلطنه دختر عموی ناصرالدین شاه دختر خسرو میرزا است که در اواخر سال ۱۳۰۱ ق در حرم سلطنتی به دنیا آمد و در طول مدت اقامت کوتاهش در حرم سلطنتی تا حدی به ادبیات فارسی آشنا شد. یکی از معروف‌ترین نوشته‌های عصر ناصری که به قلم یک زن دربار قاجار و دختر شاه به تحریر در آمده است و وضعیت زندگی زنان اشراف و بزرگان در اندرون شاهی را به خوبی بیان می‌سازد، خاطرات تاج السلطنه است. او که از زنان دانای عصر قاجار به حساب می‌آید با دیدی انتقادی شرایط زیستی زن را در جامعه‌ی خود مورد بحث قرار داده و به همین دلیل اطلاعات بسیار جالبی از وضعیت اجتماعی، اوقات فراغت و سیستم داخلی دربار سلطنتی به دست می‌دهد. تاج السلطنه بنا بر رسوم معمول و برخلاف میل باطنی در سن نوجوانی با حسن خان شجاع السلطنه پسر محمدباقرخان شجاع السلطنه (سردار اکرم) ازدواج می‌کند. این ازدواج که مقدماتش در زمان سلطنت ناصرالدین شاه صورت می‌گیرد و در زمان سلطنت مظفرالدین شاه انجام می‌گردد به شکست می‌انجامد و شوهر هوسران تاج السلطنه نیز که مدافع اصول غرب و شیوه‌های غربی بود از همسرش جدا شده و به معاشرت آزاد می‌پردازد. او که پس از ازدواج مدتی به تحصیلات جدید پرداخته بود، برای انتقام از شوهر نالایقش به عشاق دین و دل باخته‌ی خویش لبخند مهر می‌زد و همین امر باعث می‌شود که شهرت خویش را از دست دهد. عارف قزوینی شاعر و آوازه‌خوان بزم شاهزادگان قاجاری آشنایی خویش را با تاج السلطنه در دیوانش به گونه‌ای زیبا بیان می‌کند.

۱- کلیات دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد ص ۳۴۹-۳۴۸



تاج السلطنه هنگام عروسی

به طوری که یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۳۲۳ ق که حرارت هوای تهران مطبوع بود روزی عارف گردش کنان خیابان‌های غربی تهران را می‌پیماید و پس از طی مسافتی زیاد به در باغی می‌رسد. در همان وقت به طور اتفاقی کالسکه‌ای نگه‌داشته و دو بانوی پریچهره از آن پیاده می‌شوند. عارف که از مشخصات زن حدس زد که او می‌بایست تاج السلطنه دختر زیبای ناصرالدین شاه باشد هنگامی که میهمانان مرد وارد خانه می‌شدند با آن‌ها وارد شده و به اتفاقی که تاج السلطنه در آن نشسته بود داخل می‌شود. وی پس از خوردن غذا و مشروبات هنگامی که تاج السلطنه رو به رحیم خان یکی از میهمانان کرده و می‌گوید هنز خود را بنمایانید و رحیم خان شروع به زدن موسیقی می‌کند، عارف بدون مقدمه شروع به خواندن می‌کند به طوری که همگان را به تعجب وا می‌دارد. پس از آنکه آواز وی تمام می‌شود، تاج السلطنه رو به عارف کرده و می‌گوید: جناب شیخ، اسمت چیست؟ عارف خود را معرفی می‌کند اما تاج السلطنه او را

نمی‌شناسد. یکی از حضار که عارف را شناخته بود او را به تاج‌السلطنه معرفی کرده و از محسنات صدایش داد سخن می‌گوید. تاج‌السلطنه رو به عارف کرده بدو می‌گوید: گویا امروز ناخوانده به میهمانی ما آمدی و اگر این آواز را نداشتی به باغبان می‌گفتم که تو را زیر دسته بیل له کند ولی با این هنری که داری آنی باید در خدمت ما باشی و بعد از این هم گاهی پیش ما بیایی. عارف تا پایان مجلس به بزم و سرور پرداخت و سپس از الطاف تاج‌السلطنه تشکر کرده و به شهر آمد و از آن پس در محافل تاج‌السلطنه دختر زیبای ناصرالدین‌شاه رفت و آمد داشت.



Anis Ol Doleh

تاج‌السلطنه در فرنگ

او تصنیف زیبای «تو ای تاج، تاج سر خسروانی» را برای تاج‌السلطنه سرود. مضمون سرود بدین شرح است:

تو ای تاج، تاج سر خسروانی شد از چشم مست تو بی‌پا جهانی
 تو از حالت مستمندان چه پرسى تو حال دل دردمندان چه دانى
 خدا را نگاهی به ما کن نگاهی برای خدا کن
 به عارف خودی آشنا کن در صد درد من از نگاهی دوا کن
 حبیبم، طیبیم، عزیزم تویی درمان دردم زکویت برنگردم
 به هجرت در نبردم، به قربان تو گردم

ز مژگان دو صد سینه آماج داری دل سنگ در سینه عجاج داری
 سر فتنه و عزم تاراج داری ندانم چه بر سر تو ای تاج داری
 به کوی تو غوغای عام است چه دانى که عارف کدام است
 مسیت در صراحی مدام است نظر جز به روی تو بر من حرام است
 تو شاهی تو ماهی الهی گواهی

تو یکتا در جهانی، تو چون روح و روانی
 ز سر تا پا تو جانی، خدای عاشقانی^۱

تاج السلطنه پس از مدتی از این معاشرت‌های آزاد روی برگرداند و طرفدار اصول اخلاقی گردید. در این ایام به مطالعه‌ی احوال اجتماعی مردم و مخصوصاً زنان پرداخت و بنا بر تشویق معلم خویش در سی و یک سالگی شروع به نوشتن کتاب خاطرات خود کرد. از ورای کلمات و نوشته‌های این کتاب می‌توان حدس زد که تاج السلطنه مدتی را به مطالعه‌ی آثار نویسندگان فرانسوی چون روسو و هوگو پرداخته و از اهمیت قوانین مدنی آگاه بوده است. وی از زنان مبارز عصر مشروطیت بود که در انجمن‌های سیاسی شرکت می‌کرد.

ملکه ایران (فروغ الدوله) :

ملکه ایران از دختران ادیب و فرهیخته‌ی ناصرالدین‌شاه است. نام اصلی او «تومان‌آغا» ملقب به فروغ‌الدوله که بعدها به ملکه ایران مشهور شده بود. وی دختر خازن‌الدوله همسر گرجی‌الاصل ناصرالدین‌شاه بود که در سال ۱۲۹۷ ق با علی‌خان ظهیرالدوله پسر محمد ناصرخان ظهیرالدوله ازدواج نمود.



ملکه ایران دختر ناصرالدین شاه، زن ظهیرالدوله در لباس درویشی

علی خان ظهیرالدوله از روشنفکران و آزادیخواهان عصر مشروطیت بود که پس از مرگ حاجی میرزا آقاسی صفا علیشاه به جانشینی او به رهبیت طریقت نعمت‌الهی برگزیده شد و انجمن اخوت را پایه‌گذاری نموده بود. خالی از شگفت نیست که بدانیم ملکه ایران دختر ناصرالدین شاه نیز از زنان برجسته‌ی آزادیخواه عصر مشروطیت بشمار می‌رفت که پا به پای شوهر خود به فعالیت می‌پرداخت و در غیاب شوهرش هنگامی که وی حکومت گیلان را داشت به امور انجمن رسیدگی می‌کرد. او خود در سلک دوریشان در آمده بود و با دو دخترش فروغ‌الملوک و ملک‌الملوک لباس درویشی می‌پوشیدند و کلاه درویشی به سر می‌گذاشتند، کشکول و منتشاء به دست به انجام امور درویشی می‌پرداختند.

ملکه ایران زن با اطلاع و ادیبی بود و خوب شعر می‌گفت. در جشن تولد شوهرش ظهیرالدوله که مصادف با روز ولادت صفا علیشاه گردید در خانقاه درویشان مراسمی برپا نمودند و عده‌ای از مریدان زن و مرد حضور داشتند. ملکه ایران به همراه دو دخترش حضور یافت و اشعاری در آن مجلس سرود که قسمتی از آن چنین است :

مولود صفی میلاد صفا زین هر دو ظهور عیش فقرا
 نازم به چنین جشنی که صفا بنموده برپا

ملکه ایران از روشنفکران عصر مشروطیت بوده است. وی اخبار عصر خویش را به وسیله نامه‌هایی که هم‌اکنون جزو اسناد تاریخی وقایع مشروطه‌ی ایران و به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی به چاپ رسیده است، به شوهرش ظهیرالدوله می‌رسانده و جانشین وی در غیاب او بوده تا به امور انجمن اخوت رسیدگی نماید. این نامه‌ها بیانگر آگاهی او و تسلط بر مسائل سیاسی عصر خویش می‌باشد. چنانکه از این نامه‌ها بر می‌آید ملکه ایران احساسات پرشوری داشت و درباره‌ی اوضاع خراب آن روزگار تصانیفی می‌سرود که بهترین و مشهورترین آن‌ها که در زبان عام و خاص افتاد و موجب تهییج میهن‌پرستان چنین است :

می‌شه ما خفتگان بیدار گردیم؟ بگو هرگز نمی‌شه یار یارا
 چو امریکاییان هشیار گردیم؟ بگو هرگز نمی‌شه یار یارا
 چو ژاپن شهره در هر کار گردیم؟ بگو هرگز نمی‌شه یار یارا

جلسات آزادیخواهان که در منزل ملکه ایران تشکیل می‌شد از محمدعلی میرزا (محمدعلیشاه) برادرزاده ملکه ایران مخفی نماند و به همین جهت هنگامی که در ۲ تیر ۱۲۸۷ بر علیه مشروطیت کودتا کرد و مجلس را به توپ بست فرمان غارت و تخریب منزل ملکه ایران را نیز صادر نمود.

آخرین بانوان قاجاری در دربار

توران امیرسلیمانی :

قمرالملوک امیرسلیمانی (توران) فرزند عیسی مجدالسلطنه امیرسلیمانی پسر مجدالدوله از رجال معروف عصر قاجار (در دربار احمدشاه) است که در روز ۱۵ بهمن ۱۲۸۳ در تهران دیده به جهان گشود. مادرش شمس‌الملوک منزه‌الدوله نیز از خاندان‌های بزرگ عصر بود و به همین دلیل توران از پنج سالگی تحت تعلیم معلمین خانگی قرار گرفت و این کار تا ده سالگی ادامه داشت تا اینکه پدر و مادرش او را برای تحصیل به دبیرستان ناموس فرستادند و ملکه تا سال چهارم متوسطه در این دبیرستان به تحصیل اشتغال داشت.

در این هنگام رضاخان که تازه به مقام وزارت جنگ رسیده بود و درصدد به دست آوردن قدرت مطلقه در کشور بود، برای کسب وجهه و پشتوانه‌ای قوی در جامعه به فکر اتصال خود با خاندان‌های بزرگ قاجار افتاد و به همین منظور تصمیم به ازدواج با یکی از دختران رجال مملکتی گرفت. برای این امر صورتی شامل ۱۸۰ نفر از دختران معاریف و مشاهیر کشور را برای وزیر جنگ آماده کردند و ضمناً توضیح دادند که مجدالدوله که یکی از رجال درجه‌ی اول دربار احمدشاه بود نوه‌ی زیبایی دارد که بیش از دیگران شایسته‌ی همسری رضاخان می‌باشد. وزیر جنگ نیز مترصد فرصت بود تا آنکه روز عید قربان هنگامی که کلیه‌ی وزرا و رجال و معاریف مملکت برای سلام به پیشگاه احمدشاه رفته بودند، وزیر جنگ مجدالدوله را از میان جمعیت به کناری کشید و شوخی‌کنان گفت :

- آقای مجدالدوله، عیدی ما را در عید قربان نمی‌دهید؟

مجدالدوله گفت :

- اگر چیزی که شایستگی حضرت اشرف را داشته باشد سراغ دارید بفرمایید تا با

کمال میل تقدیم کنم.

وزیر جنگ لبخندزنان گفت :

- به من خبر داده‌اند که شما نوه‌ی بسیار زیبایی دارید و من خواستم موافقت کنید

که او را به همسری خود انتخاب کنم.

مجدالدوله با این پیشنهاد موافقت کرد و روز بعد خواهر و زن برادر وزیر جنگ به خانه‌ی مجدالدوله رفتند و رسماً ملکه توران را برای سردار سپه خواستگاری نمودند. خانواده‌ی عروس پیشنهاد را پذیرفتند و در نتیجه روز عید غدیر مراسم عقدکنان درحالی

که ملکه توران هفده سال و وزیر جنگ چهل و هفت سال داشت، صورت گرفت. به گواهی برخی از کسانی که به وی و دربار پهلوی نزدیک بودند ملکه توران زنی زیبا و در روزگار خود در زمره‌ی زنان درس خوانده و تربیت یافته بود. ثمره‌ی این ازدواج بسیار کوتاه و بدشگون برای رضاشاه پنجمین فرزندش غلامرضا بود که در سال ۱۳۰۲ هـ. ش متولد شد. از همان ابتدای ازدواج، ملکه تاج‌الملوک که با این وصلت مخالف بود به مبارزه علیه توران پرداخت و توران که یارای مقاومت در مقابل چنین زن حيله‌گر و سیاستمداری را نداشت به تدریج کناره‌گیری نمود به طوری که به دلیل اختلافات خانوادگی این ازدواج پس از یک سال به طلاق انجامید. این زن پس از طلاق مدت ۲۱ سال تا هنگام مرگ رضاخان در ژوهانسبورگ (مرداد ۱۳۲۳ هـ. ش) در میان دیوارهای قصر سلطنتی و در مجاورت خانواده‌ی پهلوی زیست و به ترتیب تنها فرزندش همت گمارد. پس از مرگ رضاخان او برای بدرقه‌ی پسرش که عازم آمریکا بود به مصر مسافرت نمود و پس از مراجعت به ایران در ملک موروثی خود علی‌آباد مشغول فلاحت و امور خیریه گشت. او اندکی بعد با بازرگان ثروتمندی به نام ذبیح‌الله ملکپور (۱۳۵۲ - ۱۲۸۱ هـ. ش) ازدواج کرد.

از آن پس زندگی او دچار دگرگونی کشت و در محافل اجتماعی شرکت نمود و صاحب ثروت کلانی شد و حتی در کنار فعالیت‌های اقتصادی خانواده‌ی پهلوی و ساخته شدن مهرشهر توسط شمس پهلوی به فکر ساختن تورانشهر (۱۳۵۶ ش) افتاد که اجرای طرح آن با همکاری آلمانی‌ها پیش‌بینی شده بود، اما انقلاب اسلامی راه زیاده‌طلبی این خاندان را بست و او به پاریس مهاجرت نمود.

عصمت‌الملوک دولتشاهی (ملکه عصمت پهلوی) :

عصمت‌الملوک دختر غلامعلی مجلل‌الدوله دولتشاهی از رجال و معاریف بزرگ عصر قاجار و بانو مبهج‌الدوله، در هجده سالگی در روزگاری که رضاخان سردار سپه تازه به ریاست وزرا رسیده بود به عنوان چهارمین همسر و دومین زن او از سلسله‌ی قاجاریه به عقد رضاخان در آمد (۱۳۰۲ ش). در سال ۱۳۰۲ ش رضاخان که سمت وزارت جنگ را نیز داشت یک روز ضمن مذاکره با سرهنگ پاشاخان مبشر اظهار داشت : شنیده‌ام همسر شما خواهر شایسته‌ای دارد و من تصمیم به ازدواج با او گرفته‌ام. میل دارم شما در این مورد اقدام نمایید سرلشکر خدایارخان و سرهنگ پاشاخان بلافاصله با خواهر همسر خود عصمت‌الملوک دولتشاهی و شاهزاده مجلل‌الدوله در این باره مذاکره نمودند و پس از تهیه‌ی مقدمات امر، مراسم عقد و عروسی در منزل ابتهاج‌السلطنه مادر بزرگ دوشیزه عصمت دولتشاهی انجام یافت.

این ازدواج نیز از همان ابتدا با مخالفت تاج‌الملوک روبرو شد و به دلیل روابط خوب

و توجهی که رضاشاه به او داشت همیشه مورد حسد او و فرزندانش بود. اما با وجود اینکه از محبت و توجه رضاشاه برخوردار بود ولی تاج‌الملوک در تمام مدت سلطنت رضاشاه به عنوان بانوی اول دربار پهلوی به حساب می‌آمد.

عصمت از خاندان دولتشاهی‌ها از محمدعلی میرزا متخلص به دولت پسر ارشد فتحعلی‌شاه قاجار بود که حکومت کرمانشاه و سرحد عراق برعهده‌ی او بود و شاهزاده‌ای بلندهمت و اهل شعر و ادب بود. علت ازدواج رضاخان با او قبل از کسب سلطنت در درجه‌ی اول به دست آوردن وجهه‌ی خوب در جامعه از طریق انتساب با خاندان‌های بزرگ بود.

رضاخان از ملکه عصمت دارای پنج فرزند شد که به ترتیب عبارت بودند از : شاهپور عبدالرضا، فاطمه، احمدرضا، محمودرضا و حمیدرضا.

عصمت به حسن زیبایی و خلق خوب شهرت داشت و همین مسئله او را زن محبوب مرد تندخویی چون رضاخان کرده بود به طوری که هنگام تبعید رضاشاه به جزیره‌ی موریس به امر و خواست شاه به همراه پاره‌ای از فرزندان شاه به جزیره‌ی موریس در آفریقای جنوبی رفت و تنها اندکی قبل از فوت رضاشاه باز هم به دستور او به تهران بازگشت. وی پس از مرگ شوهرش به مصر مسافرت کرد و بعد به فلسطین و سوریه و لبنان و عتبات مسافرت نمود و سپس به ایران آمد. او به گل و موسیقی علاقه زیادی داشت و از شرکت در امور سیاسی پرهیز می‌نمود. پس از مرگ شوهرش در ویلای شخصی خود در شمیران اقامت نمود. وی پس از انقلاب اسلامی با وجود دوری از فرزندان در تهران ماند. وی در روز دوشنبه دوم خرداد ۱۳۷۳ ه.ش در سن ۹۰ سالگی در بیمارستان دی در گذشت و اجازهی دفن او با نام عصمت‌الملوک دولتشاهی صادر و در گورستان بهشت‌زها به خاک سپرده شد.

عاقبت زنان ناصرالدین شاه :

وضعیت زنان شاه پس از انقلاب مشروطیت به شکل بسیار فلاکت‌باری رسید. اغلب مواجب منجمله مواجب و مقرری دختران ناصرالدین‌شاه قطع گشت و نامه‌ها و عرایض زیادی از زنان ناصرالدین‌شاه به مجلس می‌رسید. میزان مقرری بی‌نهایت کم بود و فقط با وجود کودکان صغیر پرداخت می‌شد. در صورتی که این کودکان ازدواج کرده و یا در می‌گذشتند مقرری مادر نیز قطع می‌شد.

اسناد زیادی از عرایض زنان و دختران ناصرالدین‌شاه در سازمان اسناد ملی ایران موجود است که مقداری از آن توسط استاد گرامی دکتر عبدالحسین نوایی گردآوری و بررسی و در مقاله‌ی «روزگار است که گه عزت دهد گه خوار دهد - چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد» در نشریه‌ی گنجینه‌ی اسناد منتشر شده است. تعدادی از این اسناد

برای آگاهی خوانندگان نقل می‌شود.

سند شماره ۷

به مقام منبع وزارت مالیه

عرضه می‌داریم: از بابت حقوق این کمینه‌ها مکرر عرایض خودمان را ارائه داده‌ایم مخصوصاً به توسط سرکار غنچه‌خانم، هنوز جوابی مرحمت نفرمودید. نمی‌دانیم سرکار غنچه‌خانم عرایض ما را خدمت جنابعالی عرض نکرده‌اند یا اینکه حضرات عالی مرحمتی درباره‌ی این بیچارگان نفرموده‌اید. از آنجایی که در هر زمان رعایت حال فرموده‌اید، امیدواریم که انشاءالله بی‌تفاتی ننموده از کثرت مشغله بوده، باز هم عرضه می‌داریم که انشاءالله بذل مرحمت فرموده این جزئی حقوق ناقابل را در حق این کمینه‌ها برقرار فرموده بلکه با این پریشانی و گرفتاری‌ها اقلأً به یک لقمه نان خالی راه بردار باشیم که اسباب دعاگویی کمینه‌ها باشد.

امر امر مبارک است.

سند شماره‌ی ۹

ورود به کابینه‌ی وزارت مالیه

به تاریخ ۲۵ میزان ۱۳۳۲ [هـ. ق.]

مقام منبع حضرت مستطاب اجل اکرم‌افخم اشرف آقای محترم‌السلطنه وزیر مالیه دامت شوکنه

این کمینه‌گان، بعد از متفرق شدن از حرمخانه مرحوم ناصرالدین شاه طاب (شراه) دارای حقوقی بودیم که در دوره‌ی قبل تماماً دریافت و معشیت خود را می‌گذرانیدیم: اسم نوش‌آفرین خانم ملقب به حاجیه مطبوع‌الدوله حقوق دوست تومان اسم نصیب ملک خانم حقوق کلیه یکصد و بیست تومان و خاطر مبارک در این موقع به مضمون این شعر جلب می‌نماییم:

گفت پیغمبر که رحم آرید بر حال من کان غنیا وافتقر
امروز که دچار حسرت و پریشانی گردیده‌ام از این وجود مقدس که مظهر لطف حق هستید استدعا می‌نمایم مساعدتی در شهریه‌ی عنوان حقوق این فدویان فرموده بلکه به مرحمت آن مرکز ترحم، تا اندازه‌ای در امر گذران کمینه‌گان گشایشی حاصل شده و چهار روز بقیه‌ی زندگانی را دچار فلاکت و احتیاج نباشیم.

برومند باد آن همایون درخت که در سایه‌ی آن بتوان برد رخت

محل مهر: مطبوع‌الدوله محل مهر: نصیب ملک

به شرف عرض عالی می‌رساند چنانچه مراجعه به دوسیه‌های وزارتخانه بشود ملاحظه خواهد شد جهت وصل مختصر شهریه کراراً در مقام مصادعت و مزاحمت خاطر آقایان وزرای وقت بر آمده و هریک با کمال ملاحظت، وعده‌ی مساعدت داده متأسفانه لوله‌سیج یک نتیجه‌ی کاملی گرفته نشده و چند برج است حقوق این بیچارگان نرسیده است. اینکه به واسطه‌ی شدت احتیاج و مشکلاتی خاطر محترم حضرت اشرف را مستحضر و متوجه به طرف چندین نفر بیچاره‌ی پریشان روزگار می‌نماید که از حضور مبارک استدعای عاجزانه دارند، مقرر فرمایند شهریه‌ی چند برج پس افتاده‌ی این بی‌کسان را برسانند که در این موقع از توجه مراحم عالی آسایش حاصل نموده و دعاگوی وجود مبارک بوده باشند. ایام عزت و شوکت پاینده و برقرار باد.

غنچه‌خانم، تحفه گل خانم، ذوالفقارخان، مصطفی‌خان، گلستان خانم پشت صفحه : حقوق این اشخاص در سیچقان نیل در صورت کلیه شهریه بگیران از تصویب هیئت [هیأت] وزرای عظام گذشته است. دوسیه علی حده ندارد.

سند شماره‌ی ۱۳

هو

به مقام منیع وزارت جلیله مالیه

عرض این بیچارگان پا شکسته آن است که امروزه بیست سال است که از شهادت شاه شهید می‌گذرد و در این مدت ماهی ده تومان در حق ما دونفر مقرر بوده تا زمان افتتاح مجلس و تصویب نمایندگان ملت و هیئت [هیأت] دولت که مقرر شد حقوق ما را ماه به ماه بپردازند. اینک هشت ماه از سال گذشته فقط سه ماه به ماها حقوق داده‌اند در صورتی که خدا شاهد است و همه کس می‌دانند که دیگر برای ما هیچ باقی نمانده، نه فروختنی نه گرو گذاردنی و امروز از ما هیچ کار بر نمی‌آید. پیر و شکسته و علیل شده‌ایم. کسی هم نیست به کار ما توجه کند. محض رضای خدا استدعا آنکه مقرر فرمایید حقوق پنج ماه پس افتاده‌ی ما بیچارگان را بدهند و بعد از این به همان ترتیب ماه به ماه برسانند که خدا و خلق خدا را خوش آید، زیاد جسارت است.

امان گل، عجب‌ناز

از کابینه به خزانه‌داری توصیه شود که زودتر شهریه‌ی این دو نفر جواری شاه شهید را بپردازند - ۱۷ ذی‌الحجه ۳۳

۸ حوت - نمره ۲۴۰۲۸

در جزو صورت شهریه بگیرانی که در سیچقان نیل از تصویب هیئت محترم وزرای عظام گذشته است مبلغ دویست و چهل تومان سالیانه به اسم اشخاص مفصله منظور

است. امان گل خانم صبیبه حبیب‌الله خان ۱۲۰ تومان، عجب‌ناز خانم صبیبه نظرعلی‌خان.

سند شماره ۱۴

عریضه

مقام منیع مستطاب اشرف آقای حاجی یمین‌الملک وزیر مالیه دامت شوکته کمینه‌گان اهل حرم‌خانه‌ی شاه شهید و دو نفر صغیر خانمی، خانم در این موقع که دچار منتهی عسرت و سختی گریده‌ایم، آن وجود محترم مبارک را یگانه پناه و ملجأ خود قرار داده و در عین بیچارگی استدعا داریم مقرر فرمایند شهریه دو برج دلو و حوت کمینه‌گان را که خیلی جزئی است حواله فرمایند. خدا می‌داند غیر از این مختصر شهریه به هیچ‌وجه وسیله‌ای برای معاش و گذران در نظر نداریم در صورتی که اغلب از اشخاص شهریه بگیر تمام گرفته‌اند. چه علت دارد که به ما بیچارگان مرحمت نمی‌شود؟

مهر غنچه [سجع مهر]: هست غنچه حقیر شاه‌رضا

گلستان خانم ۵ تومان

تحفه گل خانم ۱۰ تومان

ذوالفقار ۲۵ تومان

مصطفی ۲۵ تومان

غنچه خانم ۱۵ تومان

سند شماره ۲۰ شیر و خورشید

کابینه‌ی نیابت سلطنت عظمی

سواد عریضه‌ی محبوب‌السلطنه

مورخه‌ی ۲ ج ۱ / ۱۳۲۹ [ه.ق.]

به ساحت مقدس نیابت سلطنت عظمی ادام‌الله ظلله‌العالی

پس از ارتحال شاهنشاه شهید ناصرالدین‌شاه طاب‌ثره دو نفر صبیبه برای کمینه ماند که به واسطه‌ی صغارت هیچ‌گونه اندوخته و انتفاعی از پدر خود نداشتند و از طرف دولت برای معاش آن‌ها مواجبی معین گردیده بود که با آن حقوق گذران می‌نمودند تا یکی از آن صبایا به حد بلوغ رسیده و تزویج شد. دیگری به واسطه‌ی صغر سن در خانه نزد کمینه بود. پس از افتتاح مجلس مقدس، پارلمان شیدالسرار کانه آن حقوق دیوانی را کسر و مبلغ یک هزار و دو بیست تومان برای صبیبه ابقا داشته‌اند. چون این جزئی حقوق کفایت معاش را نمی‌نمود چاره جز فروختن مخلفه و قرض نبود و با کمال

عسرت و سختی روزگار می‌گذشت. این روزها به واسطه‌ی تقدیرات الهی بالایی ناگهانی نازل و آن صبیبه نوری را که عزیزالسلطنه لقب داشت ناکام ره سپر آخرت نمود. چیزی که برای این کمینه مانده داغ نوجوانی و قریب پنج هزار تومان قرض بلامحل است. نه اندوخته دارم و نه حقوق مکفی که بتوان ادای قروض مردم را نمایم. چون رعایت و نگاهداری خانواده‌ی سلطنت فرض ذمت مقام مقدس نیابت سلطنت است استدعای ادای قروض از خزانه‌ی دولتی تمنای بی‌موقع و غیرمفید است. مستدعی است امر و مقرر شود حقوق دیوانی آن مرحوم در حق این کمینه که مادر و ورثه‌ی قانونی هستم مرحمت و برقرار شود تا بتواند مندرجاً قروض طلبکار را پرداخته خود هم گذرانی نماید که ارباب طلب همه روزه عارض و متظلم نشده اسباب دردسر و مزاحمت اولیای دولت ابر مدت نشوند، یقین است از بذل این توجه و مرحمت مضایقه نخواهد شد.

محبوب السلطنه

اشرف الملوک امینی (فخرالدوله)

اشرف الملوک دختر مظفرالدین‌شاه و سرورالسلطنه.^۱ از زنان مشهور تاریخ معاصر ایران بود. او، در سال ۱۲۶۲ ق. در تبریز به دنیا آمد و تحصیلات خود را در مکتبخانه‌ی تبریز به انجام رساند. در سن ۱۴ سالگی به عقد محسن‌خان پسر میرزا علی‌خان امین‌الدوله، صدراعظم‌کاردان پدرش، مظفرالدین‌شاه در آمد و با آموزش‌های او، به‌زودی به مسائل سیاسی و اجتماعی عصر آشنا شد. ازدواج فخرالدوله با میرزا حسن‌خان، دردسرهای زیادی به همراه داشت. چنان‌که نجم‌السلطنه خاله‌ی فخرالدوله، از همان بدو تولد او را برای پسرش (دکتر محمد مصدق) خواستگاری کرده بود و موافقت ضمنی خواهرش سرورالسلطنه و مظفرالدین‌شاه را به دست آورده بود؛ اما با ورود میرزا علی‌خان امین‌الدوله به میدان، شاه به وصلت با او بیش‌تر تمایل داشت و امین‌الدوله نیز، وصلت با خاندان شاهی را مایه‌ی دوام و بقای خود می‌انگاشت. قضیه در نهایت با رشوه‌ی کلانی که امین‌الدوله به یکی از خواجگان حرمسرا داد، حل شد و او توانست نظر مساعد سرورالسلطنه را کسب کند و مبارزه را ببرد. گرچه در این مبارزه، نجم‌السلطنه از خواهر رنجید و تا پایان عمر کینه‌ی او را به دل گرفت، اما میرزا علی‌خان امین‌الدوله، از تصمیم خود منصرف نشد و با طلاق دادن دختر محسن‌خان مشیرالدوله (همسر اول پسرش) و عقد فخرالدوله، دشمنان زیادی حتی در جرگه‌ی دوستان برای خود خرید. بدین ترتیب،

۱- سرورالسلطنه و نجم‌السلطنه، خواهران عبدالحسین میرزا فرمانفرما بودند.

ازدواج فخرالدوله و محسن خان با حرف و حدیث و البته تشریفات بسیار برگزار شد.^۱ میرزا علی خان امین الدوله پس از درک میزان هوش و قریحه‌ی ذاتی فخرالدوله، مکرر و با حوصله‌ی زیاد در ساعات بیکاری با او به مباحثه می‌پرداخت و سعی می‌کرد حس کنجکاوی را در او برانگیزد؛ چرا که امین الدوله به خوبی از کاستی‌های شخصیتی پسرش، میرزا محسن خان آگاه بود و می‌دانست که تنها این بانوی جوان، توان نجات خاندان او را از حوادث دارد. او که بر اثر اتفاق روزگار، فرزندان خود را به جز محسن خان از دست داده بود، دل خود را به نوه‌هایش گرم کرد و از این ازدواج، صاحب ۹ نوه به نام‌های: حسین، غلامحسین، محمود، علی، محمد، احمد، ابوالقاسم، رضا و معصومه شد و خانه‌اش رونق گرفت.

فخرالدوله پس از عزل پدرشورش از صدارت در ۱۳۱۷ ق. یک‌تنه در مقابل دربار ایستاد و مانع هرگونه آسیبی به او شد. علی امینی نوه‌ی مشهور میرزا علی خان امین الدوله، در خاطراتش به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید:

مادرم نقل کرد که روز بعد از حرکت پدرشور و شوهرم از اندرون شاه، به من خبر دادند که احتمال می‌رود که شوهر و پدرشور شما را از قزوین به اردبیل ببرند و جانشان در معرض خطر باشد با شنیدن این اخبار، بلافاصله به قزوین حرکت کردم و شبانه وارد آنجا شدم. پدر شوهر و شوهرم، از این ورود ناگهانی من تعجب کردند، ولی ابراز مطالبی که شنیده بودم نکردم. فقط گفتم که من، مصمم هستم تا رشت با شما بیایم و بعد مراجعت خواهم کرد. فردای آن روز، قاصدی از تهران رسید که به امر شاه باید فخرالدوله به تهران مراجعت کند. من، زیر بار نرفتم و به همین جهت اقامت ما در قزوین چند روز طول کشید و قاصدهای متعددی آمدند و مایوسانه بر می‌گشتند. کار به جایی رسید که معتمدالحرم خواجه باشی، به قزوین فرستاده شد و مادرم را تهدید کرده بود که شاه فرموده‌اند: اگر اطاعت نکنید و مراجعت نفرمایید، مأمورم به زور شما را برگردانم. مادرم به این تهدید تن در نداد و حتی خواجه باشی را تهدید کرده بود که با کتک و پس‌گردنی بیرون می‌کنم. بالاخره دربار تسلیم شد و مادرم به اتفاق تبعیدشدگان به رشت رفت و در املاک خودش در لشته نشا ساکن شد.^۲

دوران گرفتاری فخرالدوله پس از مرگ امین الدوله در ۲۲ صفر ۱۳۳۲ ق. در لشته‌نشا و مرگ پدر در ۱۳۲۴ ق. آغاز شد چرا که بخاطر مخالفت محمدعلی شاه و دشمنی او با خاندان امین الدوله، هیچ کاری به میرزا محسن خان محول نشد و او، فقط با فروش محصولات املاکش به زندگی ادامه داد. دو اشتباه بزرگ میرزا محسن خان امین الدوله، یکی در واقعه‌ی به توپ بستن مجلس و تحویل دادن آزادیخواهان و مجاهدان پناهنده به

۱- هدایت، مهدی‌قلی خان: خاطرات و خطرات، ص ۱۰۶.

۲- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی علی امینی ص ۲۲.

پارک امین‌الدوله در مجاورت مجلس به قزاق‌ها؛ و دیگری در سفر به لشته‌نشا و دستگیر و زندانی شدن به دست انقلابیون جنگل، به طوری که فخرالدوله با دادن پول زیاد توانست او را آزاد کند، باعث شد که میرزا محسن‌خان امین‌الدوله همواره از هرگونه فعالیت سیاسی و اقتصادی کناره‌گیری کند و خانه‌نشین شود.^۱

علی امینی، در خاطراتش در این باره آورده است :

«بالاخره این پیش‌آمدها موجب شد که پدرم خود را در میدان مبارزات ناتوان دید و اداره‌ی امور زندگی را به مادرم سپرد و خود در گوشه‌ی انزوا و عزلت، بقیه‌ی عمر را سپری کرد. مادرم نقل کرد که وقتی تصمیم به دخول در مبارزه‌ی سیاسی گرفتم، پیش مستوفی‌الممالک رفتم و گفتم که در اثر ضعف حکومت و نداشتن دادرس، برای حفظ حقوق و نجات زندگی خود و بچه‌هایم، ناگزیرم وارد کشمکش شوم و چون یک نفر زن هستم، دشمنان از هیچ‌گونه تهمت و افترا و حملات ناجوانمردانه کوتاهی نخواهند کرد؛ ولی من با توکل به خداوند متعال و ایمان به حقانیت خودم، از هیچ چیز باک ندارم و با اطمینان به پیروزی، در این جنجال وارد می‌شوم.»^۲

فخرالدوله، در کودتای ۱۲۹۹ ش. با شوهر و فرزندان به قم حرکت کرد. برف فراوانی در راه بود و کالسکه هم به واسطه اینکه اسب یدکی نداشت - مسافت کمی در روز حرکت و گاه در برف گیر می‌کرد. بالاخره با مشقات زیاد به قم رسیدند و نزدیک صحن خانه‌ای تهیه کردند. علت نزدیکی خانه به صحن، در واقع امکان سریع برای بست‌نشستن بود. اما ده روز بعد، احضاریه‌ای به آنجا فرستاده شد. متن احضاریه، مربوط به املاک لشته‌نشا بود. این املاک، مورد دعوا بین فخرالدوله و میرزا کریم خان رشتی در دادگستری رشت بود که پس از مدتی به حوزه‌ی قضایی تهران منتقل گشته بود. عدم حضور در این جلسه، در واقع واگذاری املاک به فرد دیگر بود. پس فخرالدوله با وجود مخالفت محسن‌خان، تصمیم به مراجعت به تهران گرفت. در مراجعت به تهران، فخرالدوله با رضاخان سردار سپه تماس گرفت و نظر مساعد او را در کسب املاک پدری جلب نمود و توانست املاک لشته‌نشا را پس بگیرد.^۳

پادرمیانی فرمانفرما در کسب جلب نظر رضاخان سردار سپه، باعث شد که دادگستری رضاشاهی در طول سال‌های حاکمیت رژیم پهلوی، همواره نظر مساعدی نسبت به او داشته باشد. این نظر مساعد، از اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران به خوبی مشهود است.^۴

۱- بامداد، مهدی : شرح حال رجال ایران، ج ۳ ص ۱۹۹.

۲- امینی، علی : خاطرات علی امینی، به کوشش یعقوب توکلی، ص ۲۳.

۳- رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی : ۱۳۷۲، ص ۲۳.

۴- اسناد چاپ شده مقاله گنجینه اسناد متعلق به سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران، گوشه‌ای از ←

به هر حال پس از بازپس گرفتن املاک، فخرالدوله تمام تلاش خود را صرف آبادی املاک خود کرد و ظرف مدت کوتاهی، املاک او در لشته‌نشا و کهریزک از ارزش زیادی برخوردار شد. او، در این زمینه دقت بسیار داشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. در یکی از روزها، فخرالدوله برای بازدید آبادی املاکش بر سر چاه رفت. آن مقنی که در ته چاه بود، برای آنکه به فخرالدوله وانمود کند دو نفر هستند و در اعماق چاه مشغول کارند، با خود مشغول گفت و گو و سؤال و جواب شد. این عمل، از نظر تیزبین فخرالدوله مخفی نماند و خود طناب چاه را گرفته و به داخل آن سرازیر شد و با مشاهده‌ی حقیقت، مقنی را به سختی تنبیه نمود.^۱

شایان ذکر است که سردار سپه، به فخرالدوله احترام زیادی می‌گذارد و مکرر در صحبت‌هایش می‌گفت:

«قاجاریه، یک مرد و نیم داشت. مردش فخرالدوله و نیم‌مردش، آقا محمدخان بود.»^۲

فخرالدوله، واسطه بین خاندان قاجار و سردار سپه بود و چون از شرایط زمان و حمایت انگلیس‌ها از سردار سپه آگاه بود، سعی می‌کرد با آرام کردن ایل قاجار در داخل کشور، از خونریزی جلوگیری کند. دکتر علی امینی، در این باره گفته است:

در اوایل سلطنت رضاشاه، روزی که از دربار خبر دادند که شاه می‌خواهد به دیدن مادرم بیاید. مادرم فوراً دستور داد وسایل پذیرایی را آماده کنند و مبل‌ها را طوری ترتیب دادند که رضاشاه پایین‌تر از مادر می‌نشست. در ضمن دستور داد لنگه‌ی در ورودی باغ را هم ببندند که رضاشاه نتواند با کالسکه و یا اتومبیل خودش وارد باغ شود و ناچار مقداری راه را پیاده تا عمارت طی کند. مرا هم - که بچه‌ی ده، دوازده ساله بودم - دم در فرستاد که از شاه استقبال کنم. رضاشاه همراه من تا داخل عمارت آمد ولی روی مبل تنشیت و همان‌طور که قدم می‌زد، شروع به صحبت کرد و قدم‌زنان به داخل باغ برگشت. مادرم هم ناچار به دنبال او روان شد. در باغ، روی کنده‌ی درختی نشست. در آنجا بود که منظور اصلی خود را از آمدن به دیدن مادرم بیان کرد و گفت:

فخرالدوله، شنیده‌ام که شاهزاده‌های قاجار هنوز در گوشه و کنار، برضد من تحریک می‌کنند. آن‌ها خیال می‌کنند که من تاج را از سر احمدشاه برداشتم؛ درحالی که تاج بر زمین افتاده بود و من آن را از روی زمین برداشتم. آمده‌ام به شما بگویم که این شاهزاده‌ها را جمع کنید و به آن‌ها بگویید دست از این کارها بردارند، وگرنه آن‌ها را معدوم خواهم کرد. . .

^۱ قضیه را نشان می‌دهد. نجینه اسناد ملی ایران - مقاله اشرف‌الملوک امینی (فخرالدوله) نگارش نیلوفر کسری، ش

۱- طلوعی، محمود: از طاووس تا فرح، ص ۲۲۸.

۲- بامداد، مهدی: شرح حال رجال بامداد، ج ۳، ص ۱۹۹.

رضاشاه پس از گفتن این حرف، از جای خود بلند شد و ضمن خداحافظی، به مادرم گفت: چون برای شما احترام قائلم، خواستم این مطالب را قبلاً به شما گفته باشم، وگرنه از میان بردن این تحریرات برای من کار آسانی است...

وقتی رضاشاه رفت، مادرم شاهزاده‌های قاجار را خیر کرد که فردای آن روز همه در خانه‌ی ما جمع بشوند و به آن‌ها گفت: کاری است گذشته و رضاشاه بر تخت نشسته و مقاومت در مقابل او بی‌فایده است. به‌علاوه این شخصی که من می‌شناسم، ملایمت و گذشت سرش نمی‌شود و اگر تمکین نکنیم، دودمانمان را به باد خواهد داد. بنابراین، بهتر است دست از پا خطا نکنیم و کنار بنشینیم.^۱

فخرالدوله، پیشرفت خود را در امور زندگی مرهون توجهات باریتعالی می‌دانست. او به اماکن متبرکه مخصوصاً حضرت معصومه زیاد سفر می‌کرد. در سال ۱۳۰۴ ش. به کربلا و عتبات عالیات مسافرت کرد و یک ماه در آنجا به سر برد و در بازگشت، پس از حل قضیه‌ی املاک لشته‌نشا در دادگستری، همواره پیروزی خود را ناشی از برآورده‌شدن حاجتش اعلام می‌نمود.^۲

او، بسیار حسابگر بود. کلیه‌ی مخارج منزل، هزینه‌ی تحصیل و پوشاک فرزندان، تحت ضابطه‌ی خاصی قرار داشت. وی، به هریک از فرزندان خود ماهیانه می‌داد و هر سه ماه، فرزندان ایشان پس از امضا کردن صورت‌حساب، مقرری خود را دریافت می‌کردند. این امر، تا پایان عمر فخرالدوله ادامه داشت. می‌گویند در زمان حکومت زاهدی - هنگامی که علی امینی وزیر دارایی بود - برای اخذ حقوق خود مراجعه کرده بود؛ با کمال تعجب دیده بود بابت حقوق سه‌ماهه‌ی او فقط ده هزار تومان واریز شده است. چون علت تقلیل آن را پرسید، فخرالدوله گفته بود:

«یکی از مأمورین مالیه، شش هزار تومان از مستأجرین من رشوه گرفت؛ من آن پول را به مستأجر پس دادم و گفتم از حقوق تو - که وزیر مالیه هستی - کسر کنند تا بهتر بفهمی مردم از دست مأمورین جنابعالی آقای وزیر چه می‌کشند؟»^۳

فخرالدوله، اولین مؤسسه‌ی تاکسیرانی را در تهران پایه‌گذاری کرد؛ گرچه این اقدام بعدها از سوی دیگران دنبال شد ولی در زمان خود انقلابی به حساب می‌آمد. وی، همچنین قصد تأسیس یک مؤسسه‌ی بورس ملی در مقابل بانک ملی داشت، ولیکن به دلیل فراهم نبودن شرایط، موفق به ایجاد آن نشد.

فخرالدوله، چندین فرزند تحت تکفل داشت و پس از بلوغ، به دختران جهیزیه‌ی

۱- طلوعی، محمود: پیشین، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

۲- مهدی‌نیا، جعفر: زندگی سیاسی علی امینی، ص ۲۶ - ۲۴.

۳- طلوعی، محمود: از طاووس تا فرح، ص ۲۲۹ - ۲۲۸.

کامل و به پسران، البته پس از طی مدارج تحصیلی، سرمایه جهت کار می‌داد و مجموع آن‌ها ۲۸ عروس و داماد می‌شدند. او شب‌های جمعه، مرتباً دیگ‌های پلو و قیمه به مسجد امین‌الدوله می‌فرستاد تا فقرا را اطعام کند. همچنین چندین مسجد، مدرسه، بیمارستان و آسایشگاه در املاک خود بنا کرد.^۱

فخرالدوله، در اواخر عمر دچار ضایعه‌ی بزرگی شد و حسین امینی، فرزندش را بر اثر حادثه‌ای از دست داد. او، پس از این پیش‌آمد، بیش‌تر در باغ الهیه به سر می‌برد و از پذیرایی و مرآوده با اشخاص خودداری می‌کرد. وی، در آخرین سفر خود به عتبات عالیات، آرامگاهی در نجف اشرف خریداری کرده بود، اما در آخرین لحظات حیاتش به اطرافیان گفت که او را در ابن‌بابویه، در کنار قبر پسرش حسین امینی به خاک بسپرنند. فخرالدوله، به طور ناگهانی بر اثر سکته‌ی قلبی در دیماه ۱۳۳۴ ش. در سن ۷۳ سالگی درگذشت.^۲

فخرالدوله، وصیت کرده بود که برای او مجلس ختمی گرفته نشود و مخارج آن صرف امور خیریه گردد، اما در مسجد فخرآباد - که در پارک امین‌الدوله ساخته شده بود - امینی‌ها، مراسم یادبودی بزرگی برگزار و عده‌ی بی‌شماری از رجال و شاهدگان و بزرگان کشوری در آن شرکت کردند.^۳

مبارزات سیاسی زنان در دوران قاجاریه :

علاوه بر نقشی که زنان قدرتمند درباری و زنانی که به نوعی در نقاط مختلف کشور فرصت مشارکت در امور سیاسی را یافته بودند، زنان عادی و متوسط تحصیلکرده نیز در هنگام لزوم نقش سیاسی خود را از طریق مخالفت و شرکت در تظاهرات ایفا می‌نمودند. به‌طورکلی دوران قاجار را می‌توان دوران شکوفایی و تحولات در حیات اجتماعی ایران دانست چرا که از این زمان به بعد آشنایی با تمدن و مظاهر غربی رواج یافت و اصلاحات هرچند ناچیز، چهره و شکل جامعه را عوض ساخت، زنان ایران نیز از طریق شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها، تشکیل انجمن‌ها و مجلات توانستند برای اولین بار خود را به عنوان نیروی همپای مردان مطرح کنند و از این طریق حقوق انسانی خود را خواستار شوند. شروع این تظاهرات به طوری که جسته و گریخته در منابع این دوران به چشم می‌خورد از عصر ناصری به بعد بود و از این زمان به بعد زن ایرانی برای اولین بار

۱- همان منبع، ص ۲۲۹ و اسناد موقوفات اشرف‌الملوک قاجار، موجود در مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲- طلوعی، محمود: پیشین، ص ۲۳۰.

۳- فرمانفرمائیان، منوچهر: از تهران تا کاراکاس، ص ۷۵۱.

هرچند به عنوان نقشی درجه دوم، به عرصه‌ی اجتماع و سیاست گام نهاد. این مبارزات گرچه از سال‌های پیش شروع شده بود، اما به طور مشخص در سال ۱۲۷۷ ق. در جریان قحطی نان در تهران پدیدار شد و آشوب‌هایی را به دنبال آورد. قضیه نان شهر همواره مسئله‌ی سیاسی به شمار می‌رفت گرچه خشکسالی هم سبب کمی حاصل گندم شده بود اما عامل اصلی سیاست غلط دولت و احتکار گندم به وسیله مالکان بود و در این قضیه حتی گاه تعدادی از بزرگان دولت با محتکران گندم همدست شده بودند. مردم از بی‌نانی پریشان‌حال بودند. دکان‌های نانوايي شلوغ بود. گرسنگی شرم زنان را برده بود. به هرکس در کوی و برزن می‌رسیدند، یاری می‌جستند. روز ۱۷ شعبان ۱۲۷۷ ق. هنگامی که ناصرالدین‌شاه از شکار باز می‌گشت با انبوه چند هزار نفری زنان روبرو شد که از او نان می‌خواستند و از کمبود نان شکایت می‌کردند آنان پیش چشم شاه دکان نانوايي را چپاول کردند. شاه پس از ورود به قصر دستور داد که دروازه‌های شهر را ببندند اما روز بعد باز آشوب به پا خاست و با وجود آنکه دروازه‌های شهر بسته بود چند هزار زن مجدداً به دروازه‌ها هجوم آوردند و به ضرب سنگ و چوب دروازه‌بانان را عقب زدند و به شهر ریخته کلیه دکاکین و مغازه‌ها را تخریب کردند. قرار بود مقدمه هنگامه را زنان فراهم کنند و در پی آنان مردان بریزند و شورش بر پای کنند. شاه که از بالای قصر خود با دوربین نظاره‌گر این منظره بود به حاج محمودخان نوری کلانتر شهر تهران^۱ دستور خاموشی تظاهرات را می‌دهد. کلانتر با گروهی از گماشتگان خود با چوب و چماق به جمعیت هجوم می‌برد و به ضرب او زنی زخمی می‌شود. از زنان ناله و شیون بر می‌خیزد. شاه بر آشفته و کلانتر را فرا خواند و پس از تنبیه^۲ وی را به دار می‌آویزد. جسد او تا سه روز برای تأدیب مردم بر بالای دار باقی ماند. همه کدخدایان و محتکران شهر به چوب بسته می‌شوند اما مشکل نان حل نمی‌شود. در یکی از غوغاها نزدیک بود امام جمعه تهران کشته شود که غش کرد و نجاتش دادند. زنان باز بر می‌خیزند. چنین قرار دادند که دو گروه شده گروهی به سفارت روس و گروهی به سفارت انگلیس بروند و از وزیر مختار بخواهند در امر نان با شاه صحبت کند. تعدادی از زنان که به سفارت انگلیس رفته بودند در آنجا به علامت اعتراض چادر را از سر بر می‌دارند. ولی سفارت آن‌ها را به زحمت خارج می‌سازد. باز مشکل نان حل نمی‌شود. با فرارسیدن ماه رمضان پریشانی مردم بیشتر می‌شود و خشم اهالی اوج می‌گیرد. فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه در یادداشت‌های خود صحنه‌ای از طغیان مردم را در روز جمعه ۱۷

۱- کلانتر شهر مانند رئیس نظمی در عصر مشروطه بود.

۲- ریشش را بریدند و او را به چوب فلک بستند. او در زیر چوب و فلک بود که شاه گفت طناب در آنی امر شاه اجرا شد و به طنابش انداختند.

رمضان ۱۲۷۷ق. وصف کرده است :

«جمعی از زنها، بعد از ظهر به جهت نان ازدحام نمودند. به مسجد شاه رفتند شهبازخان قوریساول باشی را عوض میرزا موسی وزیر [دارالخلافة] کتک زدند... و آقا سید مرتضی برادر مرحوم امام جمعه را کشیدند و کشان کشان تا بیرون مسجد بردند که بی حال شد و افتاد. و او را می‌خواستند به همراه خود به ارک ببرند که در خاکپای مبارک حرف بزند و از آنجا جمعی دیگر به در خانه‌ی وزیر مختار انگلیس رفتند. وزیر مختار در خانه‌ی خود را بست و سنگ و چوب به در خانه زدند و در دروازه ارگ قراول و سرباز ایستاد. هرزگی زنان شدت کرد. آقا علی پیشخدمت به درب‌خانه^۱ می‌رفت، از اسب کشیده و کتک زدند [-] و لباس او را پاره پاره کردند و دکاکین نانوائی را غارت کردند و اعلیحضرت سوار شده بودند و هیچ کس... [مراتب] را عرض نکرده بود تا یک ساعت و نیم به غروب مانده که وارد شدند. نسقچی باشی به عرض رسانید و پس از ورود... سپهسالار^۲ و نصرت‌الدوله و آقا مستوفی الممالک با سرباز و توپچی به مسجد آمده در میان طایفه‌ی نسوان یک دده سیاهی بود که حمله می‌آورد، و چوب تخته‌ی دکان در دست داشت، و به جمع سپهسالار هجوم می‌آورد. به زحمت او را گرفتند و چند نفر دیگر از زنها را گرفتند و گوش چند نفر هم از مردها را در میان مسجد بریدند - تا فتنه‌ی آرام گرفت و زنها دیگر متفرق شدند. از قرار تقریر آقا علی پیشخدمت که در پهلوی خانه حاجب‌الدوله او را از اسب کشیده بودند به قد دوهزار نفر زن بود که به مدرسه‌ی خان مروی هم رفته، جناب حاجب‌الدوله محمد رحیم گریختند. الحق زنها کمال هرزگی را کردند و هر روز نان کم بود و امروز به جهت غارت دکاکین نانوائی، نان کمتر شد. یک من دو هزار داد و ستد می‌کردند. آن هم گندم خالص نبود.»^۳

این قیام میزان حشم زنان را به عنوان نان‌آور آن خانه بی‌تدبیری و بی‌کفایتی عمال دولت و وزیران را می‌رساند. بنا به گفته مجدالملک سینکی میرزا موسی خان وزیر دارالخلافة با صنف نانوا عهد و میثاق بسته بود و با این تدابیر متقلبانه سود خود می‌برد و می‌خواست قیمت نان گران شود. به همین دلیل شاه دستور داد که کلیه علمای طراز اول و اعیان شهر در خانه نصرت‌الدوله جمع شوند و جلسه گذارند و با توافق همگی امر نان را به آقا مهدی ملک‌التجار یکی از تجار معروف این دوره که به امانت نیز مشهور بود سپرده شد.^۴

از بررسی منابع این دوران و مطالب هرچند مختصری که راجع به زنان نوشته‌اند،

۱- درب‌خانه یعنی دربار.

۲- میرزا حسین خان سپهسالار.

۳- آدمیت، فریدون: اندیشه ترقی و حکومت قانون ص ۷۹ - ۷۸.

۴- همانجا ص ۸۰.

آشکار می‌شود که آنان از احترام بسیاری در اجتماع برخوردار بودند، به طوری که تا حد امکان مورد ضرب و شتم قرار نمی‌گرفتند و در قیام بالا شوهران به جای زنان تأدیب کشتند. در سال ۱۳۰۲ ق (۱۷ ذی‌حجه) به دنبال گران شدن قیمت نان، هنگام حرکت شاه به عشرت‌آباد، قریب هزار زن سر راه شاه قرار می‌گیرند و با فریاد از گرانی و نبودن نان شکایت می‌کنند. اما کار آن‌ها به جایی نمی‌رسد و غائله با دستگیری شوهران آن‌ها و تنبیه ایشان پایان می‌گیرد.^۱

به دنبال این اعتراض هنگام برکنار نمودن میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله از تولیت آستان قدس و حکومت مشهد جمعی از زنان مشهد به حمایت از او که به اقدامات اصلاحی در خراسان دست زده بود برخاسته، همگی در تلگرافخانه جمع شدند و به نفع او تلگرافی به تهران فرستادند. آنان حتی مدتی در آنجا تحصن کردند تا آصف‌الدوله را در حکومت حفظ کنند اما از تهران جوابی نرسید و قیام آنان با وساطت و پادرمیانی خود آصف‌الدوله خاتمه یافت.^۲

اعتمادالسلطنه حتی در خاطرات خود به تظاهرات زنان در اصفهان اشاره می‌کند که به دنبال گرانی مس صورت گرفته بود. او در باره‌ی اعتراض زنان به گرانی قیمت مس می‌گوید:

«چون کسی شرعاً و عرفاً اجازه‌ی بالا زدن نقاب آنان را نداشت، لذا با پیشنهاد شوهران خود به خیابان‌ها ریخته و با تظاهرات اعتراض‌آمیز خود توانستند تا از قیمت مس بکاهند و حتی از شاه خواستند دست تعدی تأیید السلطنه (کامران میرزا) را از سرشان کوتاه کند.»^۳

اوج مبارزات زنان ایرانی در دوره‌ی ناصری در قیام تنباکو مشاهده می‌شود. این قیام که به رهبری روحانیت و در رأس آن میرزای شیرازی انجام شد، اولین قیام توده‌ای مردم ایران در عصر قاجار بود در این قیام زنان همپای مردان قدم به عرصه گذاشتند و با تمام تعلق خاطری که به مصرف توتون و تنباکو داشتند به دستور میرزای شیرازی از مصرف آن دست کشیدند و تمام دکاکین توتون فروشی مغازه‌های خود را بستند. تمامی غلیان‌ها برچیده شد و تنها در شهر بلکه اندرون شاهی نیز هیچ‌کس لب به دخانیات نمی‌زد - تمام قهوه‌خانه‌ها و ادارات دولتی نیز استعمال آن را کنار زدند.

تمام غلیان‌ها در سطح شهر برچیده شد و این امر به حرمسرای شاهی رسید. به طوری که در حرمسرا نیز هیچ‌کس لب به تنباکو و دخانیات نمی‌زد. انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه شخصاً خود به جمع‌آوری غلیان‌ها در حرمسرا دست زد و وقتی شاه علت

۱- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: روزنامه‌ی خاطرات ص ۴۳۷.

۲- سند ش ۳۲۷۴۶ - ق و ۳۲۷۴۷ - ق موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: روزنامه‌ی خاطرات ص ۱۰۵۹.

آن را پرسید گفت :

«به دلیل آنکه حرام شده است؟ شاه با تغیر گفت : که حرام کرده؟!
انیس الدوله جواب داد : همان کسی که ما را بر تو حلال کرده!!
شاه عصبانی شد و چیزی نگفت و برگشت.»^۱



زنی در حال کشیدن قلیان

این قرارداد موجب می‌شد که روستائیان توتون‌کار مجبور شوند حاصل دسترنج خود را به بهای ارزانی به بیگانگان بفروشند. این قرارداد مردم عامه کشور را رو در روی

۱- ابراهیم تیموری : اولین مقاومت منفی در ایران ص ۹.

بیگانگان سودجو قرار می‌داد و آنان مجبور بودند آنچه را که محصول وطن‌شان بود به قیمت گزافی پس از واگذاری به بیگانگان از آنان بخرند. چرا که اکثریت ایرانیان در آن زمان توتون و تنباکو استفاده می‌کردند. از سوی دیگر شرکت رژی که انحصار کشت و فروش تریاک را به دست آورده بود با تجار بزرگ به گونه‌ای مغرضانه برخورد می‌کرد به طوری که آنان را بسیار متضرر می‌ساخت علی‌الخصوص آنکه آنان از طریق خرید و فروش تنباکو زندگی می‌کردند. در این میان سه شهر بزرگ تبریز، اصفهان و شیراز و مشهد از مراکز عمده خرید و فروش تنباکو بودند به طغیان برخاستند.

پیش از همه تبریز به پا خواست. بازار به عنوان اعتراض بسته شد. و مردم با ارسال تلگرافات متعدد به تهران خواستار لغو قرارداد می‌شوند. آنان به تهران اعلام می‌کنند که اگر این تقاضا مورد قبول واقع نشود، خود با اسلحه از حقوق حقه خویش دفاع خواهند کرد.^۱

پس از تبریز اصفهان به تکان در آمد و سپس نوبت به شیراز رسید. مردم ایران از خرد و کلان، فقیر و غنی، پیر و جوان و... یک دل و یک زبان از مصرف سیگار و دخانیات سر باز زدند. حتی زنان که تا آن زمان خانه‌نشین و از اجتماع برکنار بودند، در مبارزه با مردان شرکت نمودند.^۲

ناصرالدین شاه به میرزا محمد حسن آشتیانی یکی از روحانیون مبارز تهران پیغام فرستاد که یا باید در مجامع و محافل عمومی به منبر رود و پیش روی همگان قلیان بکشد و تحریم استعمال دخانیات را بکشند و در غیر این صورت از تهران خارج شود. آشتیانی راه دوم را برمی‌گزیند و آماده حرکت از تهران می‌گردد. خبر تبعید وی به سرعت باد در شهر می‌پیچد. بلافاصله بازار تهران بسته می‌شود و با آنکه فصل زمستان بود و هوا سوز و سرد ویژه‌ای داشت، تهرانیان از خرد و کلان مانند سیل به خانه میرزا محمد حسن آشتیانی می‌ریزند.

نزدیک ظهر زنان نیز دسته دسته به منزل آشتیانی می‌آیند. وقتی جمعیت زیاد می‌شود، زن‌ها از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می‌گردند. منظره جمعیت زنان که با روبنده‌ی سفید و پیچه و چاقچور که اغلب روی سر خود لجن مالیده بودند و شیون و ناله می‌کردند و یا علی و یا حسین می‌گفتند، بسی دلخراش بود. ولوله و جوش مردم در آن روز غیرقابل توصیف است. منزل میرزا حسن آشتیانی در قسمت جنوبی سنگلج واقع شده بود، جمعیت برای رسیدن به ارک مجبور بودند از

۱- فوریه: سه سال در دربار ایران ص ۲۲۲.

۲- ابراهیم تیموری: تحریم تنباکو ص ۱۰۸.

جلوی بازار بگذرند. زن‌ها وقتی به سبزه‌ی میدان رسیدند، بدون معطلی به بازار ریختند و بعضی از دکان‌ها را که هنوز باز بود، بستند و اگر کسی از این دستور سرپیچی می‌کرد، دکانش در معرض غارت و چپاول زن‌ها قرار می‌گرفت . . .

سیل جمعیت به طرف میدان ارگ به راه خود ادامه می‌داد. در پیشاپیش تظاهرکنندگان گروهی کودک خردسال دیده می‌شدند که دسته‌جمعی می‌خواندند: «یا غریب‌الغربا می‌رود سرور ما . . .» پشت سر بچه‌ها زنان قرار داشتند که در صفوف منظمی راه می‌پیمودند. هنگامی که راه پیمایان به میدان ارگ رسیدند، فریادها رساتر شد. زنان با صدای بلند خطاب به ناصرالدین‌شاه داد می‌زدند: «ای شاه باجی، باجی سییلو، ای لچک بسر، ای لامذهب، ما تو را نمی‌خواهیم!»^۱

کامران میرزا نایب‌السلطنه به خیال اینکه می‌تواند با پند و اندرز آتش خشم و کین مردم را فرو نشاند، از ارگ بیرون می‌آید و با صدای گرفته و لرزان خطاب به زنان می‌گوید: «همشیره‌ها شاه بابا فرمودند: فرنگی‌ها را بیرون می‌کنم. هیچ‌یک از علما را نمی‌گذارم بیرون بروند، خاطرتان جمع باشد. این همه فریاد و فغان نکنید. . .»^۲

پیش از آنکه سخن کامران میرزا به پایان برسد، زنان او را به باد فحش و ناسزا می‌گیرند و به سویش حمله‌ور می‌شوند. کامران میرزا که هوا را پس می‌بیند به داخل ارگ می‌گریزد. پس از اندک زمانی زن‌ها به طرف مسجد شاه راه می‌افتند. آن‌ها هنگامی به مسجد شاه می‌رسند که زین‌العابدین امام جمعه تهران - یکی از روحانیون مرتجع درباری - در بالای منبر سخن می‌راند و مردم را به آرامش و سکوت دعوت می‌کرد و از دست زدن به تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها منع‌شان می‌نمود. «وقتی زن‌ها او را بدین حال دیدند، شروع به فحاشی کردند. مقداری حرف‌های رکیک به او تحویل دادند و چند نفر نیز به طرف منبر دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند.»^۳ لکن امام جمعه زرنگی کرده و فرار را برقرار ترجیح می‌دهد و بدین ترتیب از کشته شدن به دست زنان نجات می‌یابد.

بعد از فرار امام جمعه زنان باردیگر به سوی میدان ارگ بر می‌گردند. جمعیتی که در مسجد شاه گرد آمده بودند، پشت سر زنان راه می‌افتند. آن روز میدان ارگ چنان از جمعیت پر بود که جای سوزن انداختن نبود. زنان حرم شاهی وقتی از دور ازدحام جمعیت را می‌دیدند و فریاد خشماگین آن‌ها را می‌شنیدند، از ترس می‌گریستند. آن روز عده‌ای از زنان حرم از شدت ترس غش کردند.

۱- همانجا ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

۲- ابراهیم تیموری: تحریم تنباکو ص ۱۵۳.

۳- همانجا.

شاه باردیگر به مردم پیام می‌فرستد و آنان را به آرامش فرا می‌خواند لکن تأثیری نمی‌کند. لحظه به لحظه به جسارت جمعیت افزوده می‌شود تا جایی که یک صدا فریاد می‌زنند: «ما شاه را نمی‌خواهیم!» سرانجام شاه دستور می‌دهد گارد محافظ قصر به سوی مردم تیراندازی کند و خود نیز تفنگی به دست می‌گیرد آماده تیراندازی می‌شود. عده‌ای از گارد نگهبان که از ترکان تبریزی بودند، شجاعانه از فرمان شاه سر می‌پچیند و به کشتن خلق بی‌سلاح و ستم‌دیده راضی نمی‌شوند.^۱

اما عده‌ی دیگر شروع به تیراندازی می‌کنند. صدای گلوله، آتش خشم جمعیت را شعله‌ور می‌کند. آنان با چوب و سنگ به طرف سربازان حمله می‌کنند و می‌کوشند به هر قیمتی که شده خود را به قصر شاه برسانند. لکن با دست خالی کاری از پیش نمی‌برند و با دادن تعداد زیادی کشته و زخمی عقب می‌نشینند. تعداد کشته‌شدگان این درگیری و جیره‌خواران درباری ۶۰ تا ۷۰ نفر نوشته‌اند. لکن تعداد کشته‌شدگان خیلی بیش از این رقم بوده است. چرا که فراشان و سربازان برای پنهان نگهداشتن این جنایت هولناک، اغلب کشته‌شدگان را جمع‌آوری و پنهانی گم و گور می‌کردند. اعتمادالسلطنه که خود از دور ناظر این درگیری بوده است، می‌نویسد: «وقتی که به توپخانه‌ی قدیم نگاه می‌کردم و این قشون و جمعیت را می‌دیدم... بر سلطنت مستقله‌ی ۱۲۰ ساله قاجار فاتحه می‌خواندم.»^۲

به دنبال تهران شورش در شهرستان‌ها نیز نضج یافت. در تبریز عکس‌العمل زنان به گونه‌ای دیگر بود و استقامت بیشتری را می‌طلبید. به طوری که زمانی که بازاریان تبریز با فشار دولتمردان و داروغه‌گان ناچار به باز کردن دکانین خود بودند، عده‌ای از زنان مسلح با چادر نمازی که آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر می‌شدند و به زور و تهدید و اسلحه، بازار را مجدداً می‌بستند. پس از این واقعه هروقت ظلم و ستم حکومت جابر از حدی می‌گذشت، این دسته از زن‌ها به رهبری زینب پاشا خارج و کانون فساد را ویران می‌کردند و از دیده‌ها ناپدید می‌شدند و کسی نیز از هویت آنان خبردار نمی‌گردیدند.^۳

زینب معروف به «بی‌بی شاه زینب»، «زینب باجی»، «دده باشی زینب»، «زینب پاشا» در یکی از محلات قدیمی تبریز معروف به عموزین‌الدین و در یک خانواده‌ی روستایی به دنیا آمده بود. پدرش شیخ سلیمان دهقان بی‌چیزی بوده که مانند دیگر روستائیان روزگار را به سختی می‌گذرانید. از زندگی زینب پاشا پیش از واقعه رژی اطلاعی در دست نیست. تنها به نظر می‌رسد او در فنون سوارکاری و تیراندازی بسیار وارد بود و لقبی که

۱- همانجا ص ۱۵۹.

۲- اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۷۸۶.

۳- کریم طاهرزاده: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ص ۸۵ - ۸۴.

به او داده شده بود «پاشا» لقبی بود که به بزرگان نظامی عثمانی داده می‌شد. قدرمسلم زینب نیز در رنج و محنت و سختی بزرگ شده و از نزدیک با شوربختی و محنت مردم کشورش آشنا بود. هنگامی که امتیاز رژی کاسه‌ی صبر مردم را لبریز کرد، تبریز نخستین شهری بود که قد علم کرد. بازار این شهر به علامت اعتراض بسته شد و متجاوز از بیست هزار نفر مسلح شدند و به شاه تلگراف کردند که به هیچ‌وجه زیر بار این قرارداد نخواهند رفت. پس از چند روزی که از بسته شدن بازار می‌گذرد، مأموران دولتی به زور ارباب و تهدید و وعده و وعید بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه‌ی خود می‌کنند. لکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که دسته‌ای از زنان مسلح با چادرنمازی که گوشه‌های آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر می‌شوند و دست به اسلحه می‌برند و بازار را مجبوراً می‌بندند. سپس به سرعت در کوچه‌ها از نظرها پنهان می‌شوند. رهبری این زنان را زینب پاشا به عهده داشت. مأموران دولتی بارها سعی در باز کردن مغازه‌های بازار می‌کنند ولی گروه زینب پاشا هر بار با اسلحه گرم و سنگ و چماق به بازار می‌ریزند و رشته‌های دولتیان را پنبه می‌کنند.^۱

پس از لغو قرارداد رژی مبارزه زنان تبریز و زینب پاشا کماکان ادامه می‌یابد. زینب پاشا در پاره‌ای از موارد به سخن‌رانی می‌پرداخت و هرگاه به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ظاهر می‌شد مردان را به مبارزه و کندن ریشه‌ی ظلم تشجیع و تشویق می‌کرد و می‌گفت:

«اگر شما مردان خجرات ندارید، جزای ستم‌پیشگان را کف دستشان بگذارید، اگر می‌ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را سرتان کنید و در کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید، ما جای شما با ستمکاران می‌جنگیم.»

یکی دیگر از جنبه‌هایی که زینب پاشا و یارانش را به مبارزه برعلیه ظلم و جور وادار می‌ساخت ناملایمات و احجافاتی بود که از سوی فنودال‌ها و طبقات اشراف به ضعف وارد می‌شد. در آن زمان همان‌طور که گفتیم نان یک مسئله سیاسی بود. در مواردی به علت سودجویی و منفعت‌های سیاسی فنودال‌ها و اشراف با یاری دولتمردان سودجو ارزاق عمومی به ویژه غلات را احتکار می‌کردند. یعنی غلات را فصل خرمن با قیمت نازلی از روستائیان می‌خریدند و در انبارها جمع می‌کردند و به هنگام زمستان که ذخیره آرد مردم تمام می‌شد به بهای گران عرضه می‌داشتند و گویا خود محمدعلی میرزا فرزند مظفرالدین‌شاه که والی آذربایجان بود در این امر سود فراوان به دست می‌آورد. در نتیجه

۱- عبدالحسین نوایی: شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا ص ۱۸۳ - ۱۸۲.

نان همیشه کمیاب و جلوی نانوائی‌ها پر از انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده می‌شد.^۱

کمیاب نان در تبریز بارها آشوب به پا کرد. در این شورش‌ها زنان تبریز به رهبری زینب پاشا نقش فعالی بازی می‌کردند - در یکی از این آشوب‌ها در حدود سه هزار زن چوب به دست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند. حکومت قشون مراغه را خبر کرد. دستور تیراندازی داده شد. در دم پنج زن و یک سید کشته شدند در اینجا روحانیت نیز به حمایت از زنان پرداخت. فردای آن روز تظاهرات از سر گرفته شد. این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجار شد.^۲

محتکران و گرانفروشان تبریز ضرب‌شصت زیادی از زینب دیدند. او در روزهای قحطی و گرسنگی انبار غله محتکران را شناسایی می‌کرد و در فرصت مناسب به همراه عده دیگر از زنان تبریز به آنجا حمله می‌برد و در انبار را می‌گشود و گندم را بین مردم تقسیم می‌کرد. در این مورد از معروف‌ترین عملیات زینب گشودن در انبار قائم‌مقامی والی آذربایجان است. قائم‌مقام و اطرافیان‌ش از محتکران بزرگ و معروف تبریز بودند ناگفته پیداست جایی که والی دست به احتکار بزند، دیگران تا می‌توانند خون مردم را در شیشه می‌کنند و دمار از روزگار آن‌ها در می‌آورند.

به هر حال بارها خانه‌ی قائم‌مقام در اعتراض علیه گرانی و احتکار بوسیله زنان سنگسار می‌شود. در یکی از این شورش‌ها قائم‌مقام دستور می‌دهد به سوی مردم تیراندازی کنند. دسته‌ی زنان مسلح به رهبری زینب پاشا به دفاع از مردم بر می‌خیزند. در این درگیری به روایتی سی نفر کشته می‌شوند و قائم‌مقام از ترس به عمارت ولیعهد پناه می‌برد.^۳

در یکی دیگر از عملیات معروف زینب پاشا حمله به خانه و انبار نظام‌العماء است. او نیز یکی از مقتدران و محتکران تبریز بود و از شاه اجازه داشت که غله خود را هر وقت دلش می‌خواست بفروشد. زینب پاشا پس از شناسایی محل انبار، نقشه‌ی حمله را از پیش آماده می‌کند. در روز مقرر، در ساعت معینی درحالی که روسری خود را بر چوبی نهاده و از آن پرچمی ساخته بود^۴ در پیشاپیش زنان و گرسنگان شهر به سوی

۱- طاهرزاده، بهزاد: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ص ۸۴

۲- همانا ناطق، کتاب جمعه، ش ۳۰ - سال اول - ۲۳ اسفند ۵۸، ص ۵۳.

۳- اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۱۰۲۷.

۴- مجله جهان زنان - ش ۳ - دهم آبان ۵۸.

خانه‌ی نظام‌العلماء راه افتاد و آنجا را به محاصره در آورد. نظام‌العلماء و کسانش که از پیش خبردار شده بودند و چند نفر تفنگچی آماده کرده بودند، دستور شلیک دادند.^۱ زینب و یاران مسلح او نیز به حمایت از مردم دست به اسلحه بردند. جنگ سختی درگیر شد. چندین نفر کشته و زخمی شدند. سرانجام انبار انباشته از گندم نظام‌العلماء به تصرف زینب در آمد و بین گرسنگان تقسیم شد. طاهرزاده بهزاد که خود این حادثه را به چشم دیده است می‌نویسد :

«آن زمان من شاگرد مدرسه بودم. شنیدم خانه‌ی نظام‌العلماء را آتش زدند. از دایمی‌ام خواهش کنم مرا به محل حادثه ببرد و آنجا را نشانم بدهد. همراه او به محل حادثه رفتم. خانه‌ی نظام‌العلماء کنار میدان چایی واقع شده بود. یکی از نوکران نظام‌العلماء که در پشت نام سنگر گرفته بود درحال مدافعه تیر خورده و کشته شده بود. خون او در روی ایوان خانه مشاهده می‌شد و از در و پیکر خانه ویران شده نیز هنوز بوی آتش‌سوزی به مشام می‌رسید.»^۲

کاساکوفسکی در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد : «محرکان اصلی حمله به خانه‌ی نظام‌العلماء ۳ نفر از زنان اشراف تبریز بودند.»^۳

بدین ترتیب اگر زینب پاشا خود از زنان اشراف نباشد حداقل همراه او عده‌ای از زنان اشراف وجود داشتند. در یکی از شعرهای محلی که درباره‌ی او سروده شده و در مجله ماهانه‌ی آذربایجان ش ۹ سال ۱۹۴۶م چاپ شده نام چند تن از یاران او آمده است. اشعار زیر ترجمه سروده‌های فوق می‌باشد :

زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
گویا کبه رو کرده عدو بر اردوی تاتارها
چادر بسته بر کمر، بالایا زده دستارها
رخ زینب دستارش نهان هم زیور و گوشوارها
تنظیم کرده نقشه‌اش هم راه و رسم کارها
فرمان یورش داده بر یاران : سوی غدارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
نزدیک مسجد چون رسید بر پیش یاران ایستاد
گرد سرش جمع آمدند آن هفت یار هم‌قسم
فاطمه نساء، سلطان بیگم، ماه شرف هم در میان

۱- کسروی : تاریخ مشروطه ایران ص ۱۴۲.

۲- طاهرزاده، بهزاد : قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ص ۸۵.

۳- کاساکوفسکی : خاطرات ص ۲۴۰.

جان‌بیگم چون سر رسید بر شد بر آن دیوارها
 زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
 زینب بگفت: خیرالنساء برخیزد وز آنجا رود
 بر خیز و کن حمله تو هم، ای ماه بیگم بر غدارها
 این فقر مردم چاره‌اش تعطیل بازار است و بس
 بشکاف فرق محترک برکش تنش بردارها^۱

مشروطیت و مبارزات سیاسی زنان :

سیاست مطلقه شاهان قاجار، اختیارات بیش از حد خارجی‌ان و امتیازاتی که در این دوران کسب نموده بودند، زمینه را برای آگاهی مردم و قانون خواهی مهیا کرد و در نهایت منجر به انقلاب مشروطیت شد. انقلاب مشروطیت به جرأت می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حوادث تاریخ معاصر ایران نامیده شود چرا که از این زمان به بعد زمینه‌های مشارکت مردم در امور سیاسی مهیا گشت و دگرگونی‌های اساسی در کلیه شئون اجتماعی و سیاسی روی داد. هرچند این انقلاب نتوانست به دلیل کارشکنی‌های داخلی و خارجی به اهداف واقعی خود دست یابد اما توانست سبک و سیاق زندگی ایرانیان را متمدن سازد و آنان را با دنیای جدیدی روبرو گرداند. در این میان زنان ایرانی نیز از واپسین جرقه‌های انقلاب همراه و همگام با آن پیش رفتند. به طوری که در بازپسین روزهای سال ۱۳۲۳ ه. ق که ظلم و تعدی شعاع السلطنه در شیراز، سیاهکاری‌ها و فروش دختران قوچانی در خراسان، وحشیگری ظفر السلطنه در کرمان، توهین به مقدسات توسط خارجی‌ان چون نور بلژیکی که در لباس روحانیت با عبا و عمامه ظاهر شده و عکس گرفت و در نهایت گرانی قیمت قند و شکر و به چوب بستن چند نفر از تجار معتبر تهرانی به بهانه گرانفروشی، کاسه‌ی صبر مردم لبریز شد و عده‌ای از روحانیان در اعتراض به ستم اجتماعی حاکم در مسجد شاه تهران بست نشستند. «بزازان چادر بزرگی آورده و در حیاط مسجد افراشتند و سماور و قوری در آن قرار دادند. در این میان زنان نیز در مبارزه نقش داشتند و در آوردن ملایان و روحانیون به مسجد با مردان همراهی می‌کردند. در مسجد نیز کسانی از آنان می‌بودند.»^۲

یکی از این زنان، زن نیرومندی بود که همه او را به نام «زن حیدرخان تبریزی» می‌شناختند. وی از طرف زنان آزادیخواه تهران وظیفه داشت هر وقت آقایان روحانی برای سخن‌رانی بالای منبر می‌رفتند چماقی زیر چادر خود می‌گرفت و با عده‌ای دیگر از زنان

۱- ناهید، عبدالحسین: زنان ایران در جنبش مشروطه ص ۵۱.

۲- کسروی: تاریخ مشروطه ایران ص ۹۷.

چماق بدست که همه از آن زن پیروی می نمودند، پای منبر را اشغال می کردند تا اگر طرفداران استبداد خواستند هیاهویی به راه اندازند، آن‌ها را ساکت کنند.^۱

در این میان عین‌الدوله صدراعظم مستبد قاجار که از همراهی زنان در مبارزات آگاه است دستور می دهد: «از بیرون آمدن زنان جلوگیری کنند و هر که از ایشان را می دیدند، می گرفتند و در قراولخانه نگه می داشتند. دیروز میانه‌ی یک دسته از آنان با سربازان و قزاقان کشاکش روی داده بود.»^۲

حاج سیاح یکی از مبارزان این دوران در خاطرات خود می نویسد:

«در این روزها زنان بیشتری دستگیر و زندانی شدند. از نوشته‌های حاج سیاح چنین استنباط می شود که در زندان‌های دولتی از زنان مبارز کم نبوده‌اند و در جای دیگر می نویسد: «زن‌های مسلمة را حبس می کنند، کسی نمی پرسد تقصیرشان چه بوده است.»^۳

منابع آن عصر به طور بسیار محدود و اندک به این مبارزات اشاره کرده‌اند. اما این کمبود منابع و بی توجهی به نقش زنان موجب انکار مبارزه‌ی آنان نمی شود. به طوری که از منابع بر می آید در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت هنگام تحصن علما در شاه‌عبدالعظیم، زنان نه تنها از مالی بلکه حتی با قبول خطر جانی به یاری انقلابیون پرداختند. عین‌الدوله به بست‌نشینان اولتیماتوم می دهد که دست از لجاجت بردارند و به خانه‌های خود باز گردند. لکن روز به روز بر تعداد آنان افزوده می شود. سرانجام بست‌نشینان به درخواست مردم راهپیمایی پرشکوهی را ترتیب می دهند. عین‌الدوله دستور می دهد، سربازان به هر نحوی است جلوی راهپیمایی را بگیرند. لکن خلق خشمگین به اولتیماتوم عین‌الدوله گوش نمی دهند. سربازان به سوی راهپیمایان شلیک می کنند. راهپیمایان نیز با دست خالی به طرف سربازان حمله‌ور می شوند. جنگ مغلوبه می شود. کودکان از پشت‌بام‌ها سربازان را سنگ باران می کنند. زنان نیز به یاری آنان می شتابند و با پرتاب سنگ به سوی تفنگچیان شاه محافظت از جان متحصنین را برعهده می گیرند.^۴ عده‌ای از آنان گرد علما را می گیرند تا آنان را از گزند سربازان محفوظ دارند.^۵ در نتیجه این برخوردها ۱۰۰ نفر کشته می شوند. مردم دوباره به مسجد بر می گردند. فردای آن روز بست‌نشینان آهنگ شاه‌عبدالعظیم می کنند زنان در گوشه و کنار خروش می کنند. فرصت‌الدوله شیرازی

۱- انصاف‌پور، غلامرضا: نفوذ قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ص ۴۴۱.

۲- کسروی: تاریخ مشروطه ایران ص ۹۹.

۳- حاج سیاح: خاطرات حاج سیاح ص ۳۴۷.

۴- دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی ج ۲ ص ۲۶.

۵- کسروی، تاریخ مشروطه ایران ص ۱۰۱ - ۱۰۰.

می گوید : «خودم دیدم زنی مقنعه خود را بر سر چوبنی کرده بود و فریاد می کرد که بعد از این دختران شما را مسیونوز باید عقد نماید و الا دیگر علما نداریم.»^۱

بسیاری از زنان در جریان مهاجرت سیاسی بست نشینان از حضرت عبدالعظیم کفن پوشیده جمع می شوند و ضمن سینه زنی و نوحه سرایی سربازان شاهی را به باد دشنام می گیرند و در بازارها به راه می افتند و مغازه ها را تعطیل می کنند. دولت سپاهیان به محل می فرستد تا از تعطیلی مغازه ها جلوگیری کنند، اما کاری از پیش نمی برند.^۲



در شاه عبدالعظیم نیز زنان، بست نشینان را یاری می دهند. امیر بهادر از طرف دولت مأمور می شود به شاه عبدالعظیم برود و به زور و تهدید جمعیت را از آنجا پراکنده سازد. وی به محض رسیدن به شاه عبدالعظیم تعدادی از سربازان مسلح خود را در اطراف صحن محل سکونت بست نشینان مستقر می سازد. آنان درحالی که تفنگ خود را به سمت بستیان و مردم همراه آنان نشانه گرفته بودند، آماده می ایستند. از طرف دیگر زن ها در حضرت عبدالعظیم نیز با سنگ بالای بام های صحن رفته انتظار دارند، اگر سربازان

۱- همانجا ص ۱۰۷.

۲- معاصر، حسن : تاریخ استقرار مشروطیت در ایران ص ۸۱

بخواهند شلیک کنند، چون بی‌احترامی به مرقد مقدس شده است. تفنگچیان را سنگ‌باران نمایند.^۱

در چنین روزهایی در ۱۲۸۴ ق / ۱۹۰۵ م گروهی از زنان صف بستند و همانند سدی محکم به طرفداری از علمایی که بست نشسته بودند برخاستند و در برابر قوای مسلح حکومتی ایستادگی کردند.

مقارن این ایام در یکی از روزهایی که شاه به میهمانی خانه امیربهادر می‌رفت عده زیادی از زنان در نزدیکی خانه امیربهادر گرد آمدند و به نفع بست‌نشینان و علیه عین‌الدوله شعار دادند. هنگامی که کالسکه‌ی شاه در برابر خانه‌ی امیربهادر توقف کرد، شاه پیاده شد، یک زن تنومند که پاکتی در دست داشت، صف قراولان را شکافت و داد زد: من می‌خواهم عریضه‌ای به شاه بدهم. سواران خواستند او را دور کنند ولی مظفرالدین‌شاه اشاره کرد که مانع نشوند. یکی از پیشخدمت‌ها کاغذ را از دست آن زن گرفت و با احترام تقدیم شاه نمود. زن پس از دادن نامه در میان جمعیت گم شد. شاه عریضه‌ی آن زن را درحالی که همچنان در دست داشت، وارد تالار بزرگ شد و روی صندلی مخصوص که از طلای ناب ساخته شده بود، جای گرفت. شاهزادگان و رجال درجه اول دولت هم دست به سینه دور تا دور تالار ایستاده بودند. شاه پس از آنکه قدری استراحت کرد کاغذ آن زن را که در دست داشت و با آن بازی می‌کرد، با بی‌اعتنایی باز کرد. مویده‌الملک شیرازی - داماد صاحب‌دیوان - که یکی از پیشخدمت‌های شاه بود می‌گوید: من در چند قدمی شاه ایستاده و متوجه شاه بودم. شاه همین که سر پاکت را گشود و به خواندن آن مشغول شد، بی‌اختیار حرکتی کرد و رنگش پرید و با عجله کاغذ را در پاکت گذاشت و چند دقیقه در فکر فرو رفت. سپس بار دیگر با دستی لرزان کاغذ را بیرون آورد و طوری جلوی چشمش گرفت که مندرجات کاغذ از نظر دیگران پوشیده بماند و پس از آنکه به دقت از سر تا ته کاغذ را خواند، با ملایمت آن را در پاکت گذاشت و در جیب بغلی خود جای داد.^۲

آن روز کسی از مضمون آن نامه باخبر نشد و نویسنده‌ی آن را نشناخت. لکن بعدها معلوم شد که آن زن، عمه‌ی میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و مادر اسدالله‌خان جهانگیر بود که در جنگ مجلس کشته شد. این خانم یکی از زن‌های آزادیخواه و جسور و فداکار دوره‌ی مشروطیت و انقلاب ایران بود. خانه این خانم در دوره انقلاب محفل آزادیخواهان و سینه او مخزن اسرار انقلابیون بود. چنانچه در دوره استبداد صغیر که ملت با محمدشاه در جنگ و ستیز بود، مجامع سری در آن خانه تشکیل می‌یافت و

۱- یحیی دولت‌آبادی: پیشین ج ۲ ص ۲۶.

۲- ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ ص ۶۱-۶۲.

اسلحه‌های آتشین و بمب زیادی برای روزهای جنگ در آنجا ذخیره می‌شد. مقداری از این بمب‌ها که به کار نرفته بود تا بعد از انقلاب همچنان در این خانه پنهان بود و برای اینکه از دسترس دور باشد و خطری پیش نیاید. این خانم کلیه بمب‌ها و اسلحه‌ها را در یک صندوقخانه گذاشته و مدخل آن را تیغه کرده بود.^۱

این نامه بنا به گفته مهدی ملک‌زاده بوسیله «کمینه انقلاب» نوشته شده بود و در بالای آن نامه، عکس یک دست سرخ‌رنگ که ششلولی در چنگ داشت، کشیده شده بود و مضمون بدین شرح داشت :

«ای شاه بی‌خبر و عیاش که تمام عمر خود را به عیش و برباد دادن خزان‌های ملت می‌گذرانی و فکری به بدبختی و سیه‌روزی ملت خود نمی‌کنی، اگر به اسرع اوقات دست ستمگرانی که دور تو جمع‌اند و خون ملت ترا می‌مکنند، از سر ملت کوتاه نکنی، یقین بدان که ترا خواهم کشت»^۲

در تابستان ۱۲۸۵ ق / ۱۹۰۵م هنگامی که عده‌ی زیادی از آزادیخواهان در سفارت انگلیس تحصن کرده بودند، چندین هزار زن گرد آمدند تا به اعتصاب‌کنندگان بپیوندند، اما مقامات بریتانیایی مداخله کردند و مانع شرکت آن‌ها شدند.^۳

در کتاب خاطرات من نوشته اعظام قدسی راجع به وقایع روز دوشنبه ۸ جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ ق چنین آمده است که : «امروز انتشار پیدا کرد که زن‌ها خیال اجتماع دارند. برای اینکه شوهران آن‌ها مدتی است که در سفارتخانه مانده‌اند و نیز از طرف تجار مبلغی تهیه و برای شاگردانشان فرستادند که در زحمت می‌باشند. امروز یک زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمدتقی^۴ را خواست و یک بسته اسکناس به او داد و گفت : این پول برای مخارج متحصنین است. حاجی محمدتقی پول را گرفت و هرچه خواست آن زن را بشناسد که از کجا آمده، زن امتناع کرده، بدون رسید گرفتن مراجعت نمود»^۵

همچنین مهدی ملک‌زاده درباره حضور زنان در انقلاب مشروطیت می‌گوید :

۱- همانجا ج ۲ ص ۴ - ۶۳.

۲- همانجا ج ۲ ص ۶۴.

۳- آفاری، زانت : انقلاب مشروطه ایران ص ۲۳۵.

۴- اداره‌ی امور بست‌نشینان و بیشترین مخارج آنان را حاجی محمدتقی بنکدار و برادرش حاجی حسن رزاز عهده‌دار بودند.

۵- اعظام قدسی، حسن : خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

«زنان در تمامی تظاهرات مردمی عصر مشروطه شرکت داشتند حتی مجامع سری در منازل خود برپا می‌کردند و اسلحه و بمب‌های آتشین را مخفی می‌نمودند.»^۱

از منابع و اسناد این دوران چنین بر می‌آید که گاه رشد فکری بانوان، از شوهرانشان پیشی می‌گرفت. ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان به زن غیاث‌نظام اشاره می‌کند که به محض فوت شوهرش بیرق روس را از بالای خانه خود برداشت و شجاعانه برای قنسول روس پیغام فرستاد:

«شوهر من ظالم بود. او را به سزای اعمالش رساندند. اگر تمام پسرهای من را بکشید من زیر حمایت دولت روس در نمی‌آیم.»

پس از رسیدن این خبر به مجاهدین جنازه غیاث‌نظام را که دو ساعت قبل از این پیغام کسی بر نمی‌داشت، به خاک سپردند و از آن شیرزن نهایت احترام را بجا آورده‌اند.^۲

تلاش زنان برای تکمیل قانون اساسی :

پس از به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه نمایندگان ملت که از بیماری مظفرالدین شاه بیمناک بودند قانون اساسی در ۵۱ ماده و با عجله تدوین و تصویب نمودند و با وجود اینکه این قانون دارای معایب زیادی بود و نمایندگان خود از این معایب با خبر بودند. آن را سریعاً به تأیید مظفرالدین شاه که سخت بیمار بود رساندند. آنان از فرزند مظفرالدین‌شاه، محمدعلی شاه در هراس بودند و می‌دانستند او برخلاف پدرش روحیه‌ای انعطاف‌ناپذیر دارد. بنابراین قانون اساسی نوشته شده بسیار شتابزده و ناقص بود. در این قانون اساسی به برابری مردم اشاره‌ای نشده بود و از آزادی‌های فردی و عمومی سخنی به میان نیاورده بود. همچنین قوای حکومت نیز تفکیک نشده بود. مظفرالدین‌شاه ده روز پس از امضای قانون اساسی در گذشت و نمایندگان مجلس نیز بلافاصله پس از رسمیت یافتن قانون اساسی، خواستار قانون کامل‌تری شدند. به همین منظور کمیسونی مأمور این کار گردید. خوف آن می‌رفت که باردیگر سلطنت طلبان و مخالفان مشروطه دست به کار شوند و با رخنه در نمایندگانی و اعضای کمیسیون راه مشروطه را سد کنند.

به همین منظور باردیگر زنان و پاره‌ای از آزادیخواهان دست به فعالیت گسترده‌ای زدند و گروهی از زنان در میدان بهارستان اجتماع کردند. کسروی می‌نویسد:

«گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند این باردیگر بود

۱- ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ج ۲ ص ۶۱.

۲- ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۵۷.

که زنان روپوشیده‌ی ایران با چادر و چاقچور، همپای مردان در جنبش آزادی می‌نمودند.^۱ این کار چندین بار تکرار می‌شود به طوری که روزنامه حبل‌المتین می‌نویسد: «باز زن‌ها روز چهارشنبه ازدحام غریبی کرده به بهارستان آمده، مطالبه‌ی قانون اساسی نمودند و در ازاء این جرأت مردانه جواب محرک دارید شنیدند.»^۲ در ازاء این حرف زنان رسماً دست به انتشار اعلامیه زدند. قبل از آن نیز گاهی مقالاتی به روزنامه‌ها می‌فرستادند و لیکن چاپ نمی‌شد به طوری که زنان تهدید به چاپ شبنامه کردند:^۳

«... لایحه (ای) که چند روز قبل به اسم زنی به اداره فرستاده شد که در روزنامه درج شده و دو سه روز قبل هم آمدند و مطالبه کردند که چرا درج نمی‌کنید. فرمودید یا شنبه یا یکشنبه! امروز دوشنبه است ابدأ ذکر در روزنامه نشده است. چرا معطلید. گمان می‌کنید زن‌ها قابل نیستند یا اینکه حرف آنان را کذب داشتید گمان نمی‌کنم در سر شما غیرت وطن باشد یا اینکه ما زن‌ها در وطن خود حق حرف‌زدن نداریم. جداً به شما می‌گویم یا اینکه به‌زودی بنویسید ما زن‌ها در وطن خود حق حرف‌زدن نداریم. جداً به شما می‌گویم یا اینکه به‌زودی بنویسید یا اگر نمی‌نویسید حاضریم شبنامه کنیم و در شهر پراکنده کنیم.»^۴

زنان مخفی انجمن‌ها و اتحادیه‌هایی تأسیس کردند. اولین انجمن بانوان که اطلاعی از آن در دست است به نام اتحادیه غیبی نسوان بود که اعضای آن به شکل مخفی و پنهانی با یکدیگر ارتباط داشتند. از اسامی این افراد اطلاعی در دست نیست و تنها از شواهد و مقالات چاپ شده از این انجمن این‌گونه بر می‌آید که در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷ م در تهران رسماً به فعالیت پرداخته است. و هدف اصل این انجمن شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی، برابری حقوق زن و مرد و آزادی شرکت زنان در اجتماعات بود. این انجمن طی مقالاتی عریض و طویل با لحنی بسیار تند نمایندگان مجلس و آزادیخواهان را در کندی اقداماتشان نکوهش می‌کرد و از آنان خواستند تا هرچه زودتر متمم قانون اساسی را تدوین و تصویب کنند و به بی‌سر و سامانی کشور خاتمه دهند. در انتها نیز از نمایندگان خواست که چنانچه از عهده این کارها بر نمی‌آیند استعفا دهند و امور را بدست زنان بسپارند، عین نامه به شرح زیر است:

خدمت جناب مستطاب مدیر محترم روزنامه مقدس ندای وطن. مستدعی عریضه را

۱- کسروی: تاریخ انقلاب مشروطه ایران ص ۳۱۵.

۲- حبل‌المتین: یکشنبه ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، ش ۱۸.

۳- روزنامه حبل‌المتین، سال اول - ش ۶۵ - پنج‌شنبه ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ص ۲ «مقاله حرف گفتنی».

۴- همان منبع ش ۶۴، چهارشنبه ۲۸ جمادی‌الاول، ۱۳۲۵ ص ۳.

در روزنامه خود درج فرمایید :

«... مدت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده است و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه می‌کنیم که بفهمیم مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد... فراوان لایحه در اطراف خوانده شد و در خصوص آن‌ها مذاکرات زیاد شد، جواب و نتیجه چه شد؟... معلوم می‌شود که وکلاء مجلس را برای تعیین خاطر خودشان برپا کرده‌اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است. پس کو قانون شما؟ پس چه شد؟ مجلس سنا شما کو؟ عدلیه شما کو؟... اگر وکلای محترم ما توانستند یا می‌توانند تا مسلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی بدهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی شرف و سعادت والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی‌بینید و می‌خواهید باز هم به ترتیب سابق پیش بروید، توسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه وطن به ما خبر داده، چهل روزی هم کارها را به دست ما زن‌ها واگذارند و به شرط آنکه عار نداشته باشند، زیرا که وجود ما بسته به وجود یکدیگر است. اگر ما نباسیم، شما نیستید.

اتحادیه غیبی نسوان^۱

البته این تندروی‌ها مورد قبول تمام زنان نبود به طوری که این مقاله در محافل زنانه مورد بحث قرار گرفت و توسط زنی به نام زرین نقد شد. انتشار نقد این بانو در روزنامه ندای وطن بیانگر وجود دو بینش در بین زنان این دوره بود. گروهی که تحت تأثیر تعالیم مسیونرهای مذهبی و انجمن‌های تندرو عصر مشروطیت قرار گرفته بودند و بسیار سریع خواستار تحولات بنیادین در سبک و شیوه زندگی بانوان بودند و گروه دوم که با دیدی منطقی به شرایط اجتماعی و سیاسی عصر می‌نگریستند و به دگرگونی‌های اساسی و بنیادین با توجه به عرف جامعه اعتقاد داشتند. گروه دوم اکثراً در بخش فرهنگی به فعالیت پرداخته تمامی کوشش و تلاش خود را در جهت احیاء ارزش‌های انسانی اسلامی زن ایرانی معطوف می‌نمودند.

متن جواب زرین در روزنامه ندای وطن بدین شرح بود :

«... مقاله سرکار را در جریده مقدسه یومیه ندای وطن خواندم و علامت غیرت و وطن‌پرستی که در آن کلمات متین بدون فکر و الحق دُر ناسفته بودند، نهایت وجه و انبار را در خود مشاهده کردم. جان به قربان شما و فرمایشات شما. ولی مجبورم از اینکه بعضی فرمایشات را اگر اجازه فرمایند، جواب عرض نمایم. اولاً در آنکه فرمودند، چهارده‌ماه است که مملکت ایران مشروطه شد و همه نوع مذاکرات در مجلس می‌شود و

نتیجه نمی‌بینیم جسارت نموده عرض می‌نماید مملکت فرانسه در زمان سلطنت لویی‌ها خاصه لویی شانزدهم که زیاده از حد و وصف مغشوش و هرج و مرج آن مملکت رو به تزاید بود و دوره‌ی استبداد آن‌ها بی‌سبک‌تر از دوره‌ی استبداد ایران بود و با داشتن علم بعد از چندین سال زحمات و خون‌ریزی‌ها و چندین مرتبه آن مملکت جمهوری شد. . . امروز مدت چهل سال است که در جمهوری آن مستحکم شده است باز درست منظم نیست چطور می‌توان تصور کرد که مملکت ایران با عدم علم و وجود استبداد در عرض چهارده ماه می‌تواند به این هرج و مرجی که نظیر آن را در هیچ نقطه‌ی عالم نمی‌توان یافت، منظم و مرتب و رفع جور و ستم کنند. . .^۱

در راستای این حرکت بانوان تنی چند از نمایندگان چون وکیل‌الرعیایا و تقی‌زاده از فعالیت آن‌ها حمایت کردند.^۲

به دنبال تهران، زنان شهرستان‌ها نیز به حمایت از تصویب متمم قانون اساسی می‌پردازند. به طوری که زنان تبریز قد علم می‌کنند و طی تلگرافی به نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی خبر می‌دهند که مردم تبریز برای تصویب متمم قانون اساسی لحظه‌ای از جوش و خروش باز نمی‌ایستند: «وضع و انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر نمی‌آید. تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه‌های شیرخواره در مساجد محلات جمع. اهالی بی‌طاقتی و بی‌صبری را به اعلی درجه رسانده. تسکین و تسلی اهالی امکان ندارد. حق تعالی تفضل فرماید. انجمن ملی تبریز.»^۳

در چنین روزهای بحرانی، اقبال‌السلطنه به دستور میرزا علی‌اصغر خان اتابک صدراعظم محمد علی شاه در ماکو عده‌ای را به جرم مشروطه‌خواهی می‌کشد و جسدشان را آتش می‌زند و بیوک‌خان پسر رحیم‌خان نیز آبادی‌های قره‌داغ را می‌چاپد و پایمال ستم ستوران می‌کند. زنان و کودکان بی‌دفاع قره‌داغ سرازیر تبریز می‌شوند. قتل و غارت مردم قره‌داغ به قدری دهشت‌انگیز است که سراسر ایران را به حرکت در می‌آورد. بویژه نامه‌ای از بیوک‌خان به دست می‌آید که مسلم می‌دارد، تاراج دهات و تاخت و تازها به دستور و به صلاح‌دید دولت بوده است.

تهرانیان به طرفداری از ستم‌دیدگان مردم قره‌داغ و ماکو به پا می‌خیزند. زنان تهران نیز در خیزش پا در میان داشتند. چنانکه حبل‌المتین نوشته: «پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گرد آمده بودند. فریاد عامه به زنده باد مشروطه، پاینده باد قانون، نیست و

۱- همانجا.

۲- آدمیت، فریدون: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ص ۷-۴۲۶.

۳- روزنامه انجمن - سال اول - یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ - ش ۸۷

نابود باد استبداد، معدوم باد مستبدین بود.^۱
 به دنبال این خبر مردم اصفهان نیز قیام کردند. بازار بسته شد و کسبه در چهل ستون
 اجتماع کردند. «جمعی از زنان اصفهان طلا و جواهرآلات و ظروف مس و فرش‌های
 خود را در محل انجمن آورده، می‌گفتند: اثاثیه ما را فروخته و از برادران و خواهران
 ماکویی ما رفع ظلم کنید.»^۲
 در آن زمان گویا بین زنان آزادیخواه شهرهای مختلف نیز ارتباط وجود داشته است
 چنانچه ملک‌زاده، در کتاب تاریخ انقلاب مشروطه می‌گوید:
 «زن‌های تبریز به زن‌های شیراز نامه نوشتند و آنان را برضد اعیان و اشراف تحریک
 به انقلاب کردند.»^۳



در تبریز نیز وضع بدین منوال بود:
 «وضع انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر در نمی‌آید. تمامی اهل شهر در هیجان،
 حتی طایفه نسوان با بچه‌های شیرخوار دز مساجد محلات جمع، اهالی بی‌طاقتی و

۱- حیل‌المتین، ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، ش ۲۷.

۲- دانشور علوی، نورالله: تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری ص ۵.

۳- ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ ص ۲۶۰.

بی‌صبری به حد اعلا‌ی درجه رسانده، تسکین و تسلی‌ی اهالی امکان ندارد و حق تعالی ترضیل فرماید.

انجمن ملی تبریز^۱

تأسیس بانک ملی و یاری بی‌دریغ زنان :

یکی دیگر از کارهای بزرگی که مجلس اول به آن اقدام کرد تصمیم به تأسیس بانک ملی بود. با تأسیس بانک ملی یکی دیگر از بندهای وابستگی به کشورهای استعماری پاره می‌شد. بنابراین این کار مجلس با استقبال پرشور میهن‌پرستان، بویژه زنان قهرمان ایران روبرو شد.

موضوع تأسیس بانک ملی زمانی مطرح شد که دولت در نظر داشت باردیگر دست نیاز به جانب بیگانگان دراز کند و تقاضای وام نماید و در این باره با دول روسیه تزاری و انگلستان وارد مذاکره شده بود.

مخبرالسلطنه از جانب مشیرالدوله، صدراعظم وقت - موضوع وام را در مجلس مطرح می‌کند و نظر نمایندگان را در این باره جویا می‌شود. پیشنهاد دریافت وام از بیگانگان نمایندگان را سخت عصبانی می‌کند. حاجی معین‌التجار زیان‌های این کار را شرح می‌دهد و جواب نمایندگان به دولت این می‌شود که: توده نمی‌تواند خانه و لانه‌ی خود را گرو گذارد و وامی دریافت کند و با آن کیسه‌ی کاهلان درباری را پر کند. سپس نمایندگان تصمیم به تأسیس بانک ملی می‌گیرند تا اگر دولت نیازی به پول داشته باشد، از این بانک تأمین کند. وقتی که خبر تأسیس بانک ملی در کشور پخش می‌گردد، با استقبال پرشور مردم روبرو می‌شود. «انبوه مردم از توانگران و کم‌چیزان خشنودی‌ها نمودند و همراهی نشان دادند. سپس بازرگانان زمین‌های آن را آماده گردانیدند. بدین‌سان که سرمایه‌ی آن را سی کرور تومان گرفتند که هرکس از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت. نظامنامه‌ی آن را نوشته برای دستینه‌ی (امضاء) شاه فرستادند و چند حجره‌ی بازرگانی را برای گرفتن پول مردم شناسانیدند. مردم رو به آنجاها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند. توانگران که پول‌هایی می‌پرداختند، بجای خود، کم‌چیزان هم از همیاری نمی‌ایستادند. طلبه‌ها نشست برپا کرده و پول از میان خود گرد آورده و می‌فرستادند و گفته می‌شد کسانی کتاب‌های خود را فروخته و پول بسیجیده‌اند. شاگردان دبستان‌ها همین کار را می‌کردند.»^۲

زنان ایران نیز کمک‌های تحسین برانگیزی برای پاگرفتن بانک ملی به عمل آوردند.

۱- روزنامه مجلس - سال اول یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ - ش ۸۷

۲- کسروی: تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۱۸۲.

روزنامه‌ی مجلس در این باره می‌نویسد: «بیوه‌زنان کشور ما گوشواره و دستبند خود را برای ادای قرض دولت و تأسیس بانک داخله حاضر کرده و هر یک می‌خواهند که در این باب بر دیگری سبقت گیرند.»^۱

روزنامه‌ی دیگری در این باره گزارش می‌دهد: «ملت غیور ایران به ملاحظه‌ی اینکه محلی برای ادای این قرضه‌ی جدید در نظر نیست و این قرض باعث زیادی ذلت و پریشانی ایران و ایرانیان شده، ملت را در خانه‌ی مذلت نشانده، انتظام مملکت را به دست اجانب خواهد سپرد، بلا تأمل به هیجان آمدند و در تهران در منابر و مساجد، مردان و بیوه‌زنان به فریاد آمده، اظهار کردند که: ما لباس، فرش و مخلفات خود را فروخته بلاعوض به دولت داده، راضی نخواهیم شد که دوباره از خارجه قرض کنند و... فوراً تشکیل بانک ملی را اظهار نموده‌اند.»^۲

در یکی از این روزها به هنگامی که سیدجمال‌الدین واعظ، درباره‌ی قرض از بیگانگان و زیان‌های آن، سخن می‌راند، پیرزنی از میان جمعیت به پا خاست و گفت: «دولت ایران چرا می‌خواهد از دولت‌های خارجی پول قرض کند؟ مگر ما مرده‌ایم؟ یک زن رختشوی هستم و به سهم خود یک تومان می‌دهم.»^۳

آزاده زن دیگری از قروین، زینت‌آلات خود را به مجلس شورای ملی می‌فرستد و از وکلا می‌خواهد آن‌ها را فروخته و پولش را صرف تأسیس بانک ملی کنند. متن نامه‌ی شورانگیز این زن را که همراه اشیاء اهدایی خود به مجلس فرستاده است، در زیر می‌آوریم:

«حضور مبارک پدر مهربان ملت ایران، حضرت آقای سعدالدوله دامت شوکت. بنده‌ی کمینه که جان ناقابل خود را با نهایت افتخار برای پیشرفت مقاصد حضرات امنای دارالشورای ملی حاضرم تقدانمایم، در روزنامه‌ی مبارکه‌ی مجلس دیدم که درخصوص مراقبت عموم در بانک ملی کم کم خواطر مبارک وکلای محترم دارد مکرر و مأیوس می‌شود. این جان کمینه فدای آن ساحت مقدس باد که گویا هنوز از فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید والله و بالله که ظلم و تعدی چیزی از برای ما باقی نگذاشته است والا تا این درجه ایرانیان بی‌غیرت و بی‌همت نیستند. به علاوه همه کس دسترس به تهران ندارد که بتواند به اندازه‌ی استطاعت سند سهام بانک را دریافت نماید و این کمینه مقدار ناقابل از زیورآلات خود را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم، فقط برای افتخار به جهت بانک ملی فرستادم. از حضور عالی عاجزانه استدعا دارد که هدیه‌ی مختصر کمینه

۱- روزنامه‌ی مجلس، دهم شوال ۱۳۲۴، شماره ۲.

۲- جریده‌ی ملی، ۱۵ شوال ۱۳۲۴، سال اول، شماره ۱۳.

۳- دکتر مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد ۲، ص ۲۰۴.

را با نظر بلند خودتان دیده، بفرمائید اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانک ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد، سند سهام بانک برای کمینه روانه فرمایند. چه کنم که زیاده از این قادر نبودم. مگر آنکه جان خودم را در موقع، فدای ترقی وطن عزیز بنمایم. امضای کمینه در خدمت شما در دفتر بانک محفوظ باشد. زنی هم از همسایگان کمینه همت و غیرت نموده با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد، این بیچاره هم پول نقد نداشت، سه فقره اسباب که در صورت، علیحده ثبت شده، به توسط کمینه تقدیم حضور مبارک نموده که آنها را فروخته، سند سهام بانک ملی به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمائید. استدعا دارد کمینه را از قبول اینها و تسلیم به بانک ملی قرین شرف و افتخار برزگ فرمایید. زنده بمانید! خیلی نیکبختی و افتخار این کمینه خواهد شد که اشیاء ناقابل را مخصوصاً به وسیلهی دارالشورای مقدس ملی و وکلای محترم ملت حراج فرمایند و قیمت هرچه باشد اسناد بانک بخرند. این مطلب فضولی بود، آنچه ارادهی حکیمانه خود حضرت عالی اقتضا فرماید، برای کمینه سعادت و شرف خواهد بود. امر امر مقدس عالی مطاع»^۱.

فهرست اشیاء اهدایی زن قزوینی و چگونگی حراج آن به نقل از یکی از روزنامه‌های آن عصر به شرح زیر است:

«اسباب‌های مخدره‌ی مخممه را آورند، در انجمن اتحادیه که فضلالی کرام و طلاب عظام تشکیل داده‌اند و از عموم طبقات و اصناف آنجا جمع می‌شوند و نطق‌ها می‌کنند و خطابه‌ها می‌خوانند و فی‌الواقع آن انجمن پاسبان و نگاهبان انجمن مقدس شورای ملی است و حراج کردند. حالت تأثیر مردم از دیدن آن اسباب قابل نگارش نیست. اگر کسی معنای وطن‌پرستی را دانسته باشد، یا گفته می‌داند و نوشته می‌خواند و اگر نداند هرچه بنویسیم از تصورش عاجز است و شاید جمل براغراق نماید. لهذا می‌گذاریم و می‌گذریم. صورت اسباب مرقومه از این قرار است و خریداران آنها اشخاص مفصله هستند: جناب آقای میرزا سید علی حجت‌الاسلام زاده مجاناً مرحمت کرده ده تومان. جناب حاجی فرج‌الله مجاناً پنج تومان. حاجی سید ابوالحسن النگوی طلا را که هیجده تومان و پنج‌هزار قیمت داشت به مبلغ سی تومان خریداری نمود. دو طاقه شال و بعضی اسباب دیگر را هم دیگران خریدند و اسباب‌ها را بخود مخدره بر گردانیدند و قریب به نود تومان به اسم او به بانک ملی دادند.»^۲

در برابر این همه استقبال پرشور مردم میهن ما، استعمارگران تزاری و امپراتوری انگلستان، همچنین محمد علی شاه قاجار با کارشکنی‌های گوناگون مانع تأسیس بانک

۱- انجمن، سال اول، شماره ۵۹، سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۲۵.

۲- ندای وطن، شماره ۱۵، شنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۵.

شدند.

بمباران مجلس، قیام زنان :

سرانجام تضاد و دشمنی بین محمدعلی شاه و مجلس به اوج خود می‌رسد. ترقی‌خواهان از گوشه و کنار کشور به یاری مجلس بر می‌خیزند. انجمن تبریز صراحتاً اعلام می‌داد که دیگر محمدعلی شاه را به پادشاهی نمی‌شناسند. دیگر انجمن‌ها نیز کار انجمن تبریز را تأیید می‌کنند. محمدعلی شاه از کار انجمن‌ها سخت خشمگین می‌شود و فریاد می‌زند :

«این کشور را پدران من با شمشیر گشادند. من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد. چنانکه انجمن‌ها مرا از پادشاهی بر می‌دارند، من نیز خود را پادشاه نمی‌شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.»^۱

در این روزهای بحرانی، تبریز بیش از دیگر شهرها به عمق فاجعه‌ای که در حال وقوع بود پی برده بود. بنابراین جوانان خود را برای مبارزه آماده می‌کرد. کسروی می‌نویسد که در این روزها «وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم. از طرفی جوانان ملت داوطلبانه، سواره و پیاده برای وقایعه‌ی مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان بر کف گرفته، در حال حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل داده و اهالی با کمال بشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می‌جویند. علم الله و شاهد. زن‌های غیوره‌ی آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصال گردن‌بند و گوشواره و دست‌بند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند.»^۲

مردم تهران نیز خطر حمله‌ی قریب‌الوقوع دشمنان بهروزی خلق را به کعبه‌ی آمال ملت - مجلس - احساس می‌کردند. بنا به نوشته‌ی ادوارد براون در یکی از گردهم‌آنی‌های آزادیخواهان در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان، عده زیادی از آنان «در نهای ابراز جنگ با خود داشتند.»^۳ اینان برای پاسداری از دستاوردهای قیام جمع شده بودند. لکن ممتازالدوله رئیس مجلس به همراه مستشارالدوله و سید حسن تقی‌زاده با پند و اصرار آنان را وادار می‌کنند در کمال آرامش به خانه‌های خود برگردند و دست به اعمال خشونت‌آمیزی نزنند. «مجلس می‌خواست با اعیضرت همایونی از راه مسالمت و

۱- کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۱۰.

۲- کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۱۰.

۳- ادوارد براون: انقلاب ایران، ص ۱۹۶.

مصالحت پیش آید.^۱ بنابراین «مردم با کمال غمگینی و با گریه و زاری به طرف خانه‌های خود می‌روند. یک نفر موسوم به مهدی گاوکش از زور ناراحتی خود را می‌کشد.»^۲ مهدی به دوستانش گفته بود که او «نمی‌تواند نزد زنش برگردد و بگوید بدون آنکه به داوطلبان ملی ضرب‌شستی نشان دهند، مجلس را ول کردند.»^۳

به این ترتیب زمینه کاملاً برای پیاده شدن نقشی شوم استبداد و استعمار آماده می‌شود و کعبه‌ی آمال ملت به توپ بسته می‌شود. جوانانی که به دفاع از مجلس می‌شتابند، کاری از پیش نمی‌برند و در خون خود می‌غلتنند. نعش جوانان به کوچه و خیابان‌های اطراف مجلس می‌ریزند. «خبر می‌آورند که نعش جوانان مجاهد را مردان جرأت ندارند، بردارند. زن‌ها همت کرده، آن‌ها را بر می‌دارند.»^۴

در نتیجه‌ی سیاست غلط و سازشکارانه‌ی جناح لیبرال نمایندگان، زحمات چندین ساله‌ی آزادیخواهان بر باد می‌رود. آزادیخواهان شکار می‌شوند و به طرز وحشیانه‌ای کشته می‌شوند و عده‌ای دیگر راه فرار پیش می‌گیرند. استبداد باردیگر حاکم می‌گردد. تنها در تبریز محنت خیز است که شعله‌ی انقلاب به دست فرزندان برومندش فروزان نگهداشته می‌شود. محمدعلی‌شاه سپاه عظیمی را به فرماندهی شاهزاده عین‌الدوله به تبریز می‌فرستد. تبریز محاصره می‌شود. عین‌الدوله اولتیماتوم می‌دهد که اگر تا ۴۸ ساعت تبریزیان تسلیم نشوند، تبریز را با خاک یکسان خواهد کرد. لکن مردم این شهر از زن و مرد گرفته تا کودک و پیر و جوان سرتسلیم فرود نمی‌آورند و به نبرد دلیرانه بر می‌خیزند. گروهی از زنان تبریز زیر عنوان کمیته‌ی زنان طی تلگرافی وضع نابسامان تبریز محاصره شده و خطری که مردم این شهر را تهدید می‌کرد، به کمیته‌ی زنان ایرانی مقیم استانبول گزارش می‌کنند و از آن‌ها می‌خواهند ستم‌دیدگی تبریزیان را به گوش جهانیان برسانند و افکار عمومی را به این امر جلب کنند. متن اصلی این تلگراف را به دست نیاوریم. لکن از مضمون تلگرافی که کمیته‌ی زنان ایرانی مقیم استانبول به ملکه‌ی آلمان نوشته‌اند، می‌توان به محتوای آن پی برد.

در این تلگراف خطاب به ملکه ویکتوریا آمده است: «علیاحضرت ملکه آگوستا ویکتوریا، قصر جدید (پوتسدام)، کمیته‌ی زنان ایرانی در قسطنطنیه بنام خواهران خود در ایران آن علیاحضرت را فرا می‌خواند تا بنام زنان و بشریت لطف کرده با اعمال نفوذ بزرگوارانه‌ی خویش در دفاع از خواهران ما به پایان دادن جنایت و خونریزی

۱- معتمدالسلطان، تاریخ زحمات ملت ایران برای تحصیل مشروطیت، ص ۳۳.

۲- همانجا ص ۳۳.

۳- ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۱۹۷.

۴- یحیی دولت‌آبادی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، جلد ۲ ص ۳۷۵.

وصف‌ناپذیر در ایران و ظلم علیه خواهران ما توسط نیروی شاه اقدام کنند. علیاحضرتا! تشکرات بی‌پایان چاکران خود را بپذیرید. رئیس کمینه‌ی عالییه - زهره.^۱

همین کمینه تلگراف مشابه دیگری را به وسیله‌ی سرجرار دلوتر به پادشاه انگلستان ارسال می‌دارد. مضمون تلگراف چنین است:

«عالیجنابا ما ایرانیان ساکن قسطنطنیه به نمایندگی از طرف ناسیونالیست‌های ایران به اتکاء روابط دوستانه‌ی تاریخی و باستانی که همیشه بین ما و دولت و ملت انگلستان وجود داشته است، از آن جناب استدعا داریم به موضوع زیر بذل توجه فرمایید:

به موجب تلگرافی که آخر وقت دیشب مستقیماً از تبریز به ما رسیده و رونوشت آن به ضمیمه تقدیم است، عین‌الدوله اولتیماتومی به مدت ۴۸ ساعت به ناسیونالیست‌های تبریز داده و تسلیم بی‌درنگ آن‌ها را خواستار شده است. در متن این اتمام حجت اشاره شده است که در غیر این صورت سپاهیان عین‌الدوله به قتل عام دست خواهند زد. مدت اولتیماتوم از دیروز شروع شده است.

برای استحضار آن جناب به عرض می‌رساند که ما هیچ‌گاه بخود اجازه نداده‌ایم که تقاضاهای افراط‌آمیز و فوق‌العاده‌ای از شاه بنماییم. به عکس خواست‌های ما موجه و قابل تصدیق می‌باشد. خواست‌های ما فقط عبارت از اعاده‌ی انتظامات و تجدید برقراری مشروطیت است که از طرف علیحضرت مظفرالدین‌شاه به ما اعطاء گردیده است. رفتار شاه کنونی طی دو سال گذشته نیاز به انتقاد از طرف ما ندارد. چه عالیجناب بخوبی بدان واقف هستند. ضمناً باید به استحضار آن جناب برسانیم که کمینه‌ی زنان ما در اینجا یک اطمینان تقریباً رسمی از علیحضرت ملکه آلکساندر را دریافت داشته است، مبنی بر اینکه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه هم‌اکنون مشغول اقداماتی برای پایان دادن به عملیات خونریزی، راهزنی و چپاولگری علنی سپاهیان شاه در تبریز هستند. متأسفانه باید بگوییم که شاه نه‌تنها به یک چنین یادداشت مشترکی ترتیب اثر نداده، بلکه اعتنایی هم به آن نکرده است. دلایلی در دست داریم که نشان می‌دهد، مقامات رسمی روسیه به طور غیررسمی به شاه کمک می‌کنند و در امر اعاده‌ی انتظامات و برقراری مجدد مشروطیت در ایران مداخله و کارشکنی می‌کنند. مهر شورای عمومی ایرانیان مقیم در قسطنطنیه.^۲

ادواردگری به رئیس کمینه‌ی زنان ایرانی در قسطنطنیه چنین جواب می‌دهد:

«عالیحضرت ملکه به اینجناب امر نمودند که وصول تلگرام شما را که به اینجناب محول شده است، اعلام دارم. بایستی به اطلاع شما برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه

۱- مارکسیست‌ها و مسأله‌ی زنان، نشر مزدک، ص ۶.

۲- معاصر، حسن: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ۸۲۲.

انگلستان با همکاری دولت روسیه اینک مشغول اقداماتی است تا انتظامات برقرار گردد. با تقدیم احترامات، ادواردگری.»^۱

استعمار حيله گر انگلستان از آنجایی که در این روزها با روسیه تزاری کنار آمده بود، دیگر هیچ گونه مخالفتی با سیاست محمدعلی شاه و روسیه تزاری در ایران از خود نشان نمی داد و تنها راه «برقرار انتظامات» و مشروطه را در این می دانست که ستارخان سلاح خود را بر زمین گذارد و به قوای دولتی تسلیم گردد! به هنگام محاصره ی یازده ماهه تبریز، زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را برعهده داشتند. آنان برای مجاهدان غذا می پختند، لباس می دوختند، جوراب می بافتند، پوکه های خالی فشنگ را پر می کردند، از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می رساندند، شبنامه پخش می کردند. پرستاری و مداوای زخمیان را نیز برعهده داشتند. یکی از این زنان می گوید: در بحرانی ترین روزهای قیام مجبور بودیم برای رعایت اصول پنهانکاری «تکه های نان را از زیر چادر به سینه و شکم مان ببندیم و به سنگر مجاهدان برسانیم.»^۲

زنان ستارخان در تبریز

No. 518 Tauris. La révolution de 1908. Sattar & Baghur
Khans entourés par les volontaires.



زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می کردند. آنان حتی از بذل زینت آلات و جهیزیه ی خود در راه پیشبرد انقلاب مضایقه ای نداشتند.

۱- همانجا، ص ۸۲۳

۲- محمدرضا عاقبت، سردار ملی ستارخان، ۱۹۶۸م، ص ۷۰.

در روزهایی که محله‌ی دوه‌چی در دست میرهاشم و دیگر حامیان استبداد قرار داشت، زنان دوه‌چی نامه‌ای به ستارخان می‌نویسند و به انضمام یک طاقه روسری زنانه به انجمن حقیقت ارسال می‌دارند. آنان در نامه‌ی خودشان از قهرمان آزادی می‌خواهند که در زدودن کوی دوه‌چی از لوٹ وجود مستبدان عجله کند. عین نامه‌ی زنان دوه‌چی خطاب به ستارخان که در روزنامه‌ی ترقی چاپ شده، چنین است: «سیزین بیزیم باره می‌زده ببرتندبیرگو مه مه نیز عیب دگیلمی؟ رحیم خان و باشقلاربنی قووا بیلدیگینیز حالدا عجبانه ایچون بیزلری ۵۰ گون مدتینده (تبریزده انقلابین باشلانیدیگی گوندن کچن دوره اشاره‌دیر). زند انداکی کیمی ساخالاییر سینیز؟ گلین بیزلری خلاص ایدیز، بیزیم‌ها می میزبن مخیتی سیز طرفده‌دیر.»^۱

یکی از مجاهدان که در انجمن حقیقت ناظر ماجرا بوده، می‌گوید: همین که ستارخان از مضمون این نامه باخبر شد، روسری را به دقت نگریست. اول لبخندی بر لبانش نقش بست. سپس قیافه‌ی جدی بخود گرفت و با اشاره به روسری و خطاب به حاضران گفت: «این را زنان دوه‌چی فرستاده‌اند که اگر نتوانستیم محله را از چنگ مستبدان خارج کنیم، سرمان کنیم.»^۲

ستارخان تحت تأثیر زنان دوه‌چی قرار گرفت و فرمان حمله را به آنجا زودتر از روز مقرر صادر کرد. نیروی استبداد و ارتجاع یارای ایستادگی را در خود ندیده، راه فرار در پیش گرفتند. مجاهدان پرچم آزادی را در دوه‌چی به اهتزاز در آوردند.

علاوه بر این کارها، گروهی از زنان نیز در سنگرها می‌جنگیدند و بی‌محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند. زنان و دخترانی نیز بودند که در لباس مردانه می‌جنگیدند تا شناخته نشوند. حبیب‌المتین می‌نویسد: «در یکی از نبردهایی که بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان شاه رخ داد، بین کشته‌شدگان انقلابیون جنازه‌ی بیست زن مشروطه‌طلب در لباس مردانه پیدا شده است.»^۳

دست تصادف یکی از این زنان را برای ما شناسانده است. قضیه از این قرار است که روزی یکی از مجاهدان را که از ناحیه‌ی ران زخمی شده بود، به انجمن حقیقت

۱- همان اثر، ص ۲۰ - برگردان فارسی‌اش چنین است: «آیا از اینکه تا حال فکری به حال ما نکرده‌اید، احساس ناراحتی نمی‌کنید؟ درحالی که شما می‌توانید به راحتی رحیم‌خان و دیگر دشمنان مشروطه را از تبریز برانید، تعجب‌آور نیست که در طول پنجاه روز (منظور مدتی است که از شروع قیام مسلحانه‌ی تبریز می‌گذرد.) ما را از زندان مستبدان نجات نده‌اید! بیایید ما را نجات دهید، ما همه طرفدار شما هستیم.»

۲- همانجا، ص ۷۰.

۳- م. پاولویچ و ...، سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران، ترجمه‌ی م. هوشیار، ص ۵۵.

می‌آورند. پرستاران می‌خواهند لباس از تنش در آورند و زخم‌اش را مداوا و پانسمان کنند. مجروح تقاضا می‌کند دست به لباس او نزنند، پرستار می‌گوید تا لباس از تن ات بیرون نیاید، معالجه و مداوا مشکل است. مجاهد زخمی به هیچ‌وجه قبول نمی‌کند. هرچه اصرار می‌کنند، فایده‌ای نمی‌بخشد. خون از جای زخم پیوسته بیرون می‌زند. خطر مرگ لحظه به لحظه بیشتر می‌شود. سرانجام ماجرا به گوش ستارخان می‌رسد. ستار از سنگر به انجمن حقیقت بر می‌گردد. زبان به نصیحت مجاهد زخمی می‌گشاید: پسرم تو نباید بمیری. ما به نیروی تو، به اراده‌ی آهنین تو نیاز داریم. چرا راضی نمی‌شوی زخمت را مداوا کنند؟ مجاهد به ستارخان اشاره می‌کند که گوشش را نزدیک دهان او ببرد. ستار خم می‌شود. مجاهد در گوش او نجوا می‌کند: سردار من دخترم نگذارید لباس از تنم در آورند و رازم برملا شود. اجازه بدهید با خیال راحت بمیرم. چشم ستارخان به اشک می‌نشیند و پدران می‌گوید: «قیزم من دیری اولا اولاسن نیه دعوایه گنتدون = دخترم من که هنوز زنده‌ام، تو چرا به جنگ رفتی!»^۱

پیرمردان و پیرزنان تبریزی می‌گویند که نام این شیرزن مجاهد تلی بوده است. تعداد تلی‌ها چند نفر بوده است؟ کسی نمی‌داند. لکن مسلم است که تلی‌های گمنام زیادی در سنگرها جنگیده‌اند و گمنام شهید شده‌اند.

پاولویچ می‌نویسد که یکی از سنگرهای تبریز را زنان چادر بسر تبریزی اداره می‌کرده‌اند. او عکس ۶۰ نفر از این زنان مجاهد تبریزی را دیده است.^۲

پیش از آنکه سخن را درباره‌ی مبارزات زنان تبریزی به پایان رسانیم، بهتر است نامی نیز از عزت‌الحاجیه این شیرزن کهن‌سال تبریزی به میان آید. عزت‌الحاجیه به‌راستی یک قهرمان بزرگ بود. نمونه‌ی یک مادر تبریزی بود. این زن ظاهراً در جنگ‌های مشروطه‌خواهی شرکت نداشته است. کسی چه می‌داند شاید هم یکی از آن زنانی بود که پنهانی در لباس مردانه می‌جنگیدند. شاید هم او، هم‌رزم تلی بود. شاید هم یکی از یاران نزدیک «زینب‌پاشا» بود.

عزت‌الحاجیه در راه آزادی ایران دو فرزند خود را قربانی داد و خم به ابرو نیاورد. کلنل محمدتقی خان پسیان یکی از فرزندان او بود. وقتی خبر مرگ کلنل را برایش می‌آورند، عزت‌الحاجیه مجلس جشنی ترتیب می‌دهد. دوستان و آشنایان را به جشن دعوت می‌کند و خود لباس سفیدی می‌پوشد و از آن‌هایی که برای دیدارش می‌آمدند تا دل دردمندش را تسلی دهند، با چای و شیرینی پذیرایی می‌کند. کسی جرأت سیاه پوشیدن و تسلیت گفتن نمی‌یابد. او چنان شاد و خندان از مهمانان پذیرایی می‌کند که

۱- کریم طاهرزاده‌ی بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، ص ۳۲۷.

۲- م. پاولویچ. . . . سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران، ترجمه‌ی م. هوشیار، ص ۵۵.

گویی جشن عروسی کلنل را راه انداخته است. در حین پذیرایی ناگهان چشمش بر پیراهن سیاهی می افتد که از زیر چادر یکی از حاضران نمایان بود. حال شیرزن تبریزی به دیدن آن دگرگون می شود و رو به او کرده گله مند می گوید: «چرا لباس سیاه به تن کرده ای؟ من که مادر او هستم سفیدپوشم.» در این اثنا بیادش می آید که این آخرین جشنی است که در مرگ عزیزانش، فرزندان قهرمانش می گیرد. دیگر این جشن ها تکرار نخواهد شد. او قبلاً چنین جشنی را برای یکی دیگر از فرزندانش گرفته بود. یاد این خاطره دلش را سوزاند. رنگش پرید. اعتدالش را از دست داد. وی در این خیال بود که دیگر نخواهد توانست، فرزندی بزاید و بپرورد و در راه خلق و میهن اش قربانی دهد و در مرگش به جشن بنشیند. دیگر کسی به خاطر شهید شدن فرزندش کارت تبریکی با حاشیهی سرخ برایش نخواهد فرستاد. ناگهان آخرین کلام کلنل محمد تقی خان پسیان بیادش آمد. «مادر همان طور که در مرگ برادرم گریه نکردی، به هنگام شنیدن خبر مرگ من نیز نباید گریه کنی. گریه کردن برای کسانی که در راه میهن کشته می شوند، گناه نابخشودنی است. به همه ی دوستان نوشته ام و سفارش کرده ام که پس از مرگ سرخ من کارت تبریکی برای تو نفرستند. حرفم را تکرار می کنم. کارت تبریک، نه کارت تسلیت. حاشیهی کارت ها هم نباید سیاه باشد. بلکه باید رنگ سرخ باشد.»

یاد این سخنان کلنل محمدتقی خان پسیان دل مادر داغدیده را تسلی داد. او دیگر آرام شده بود. تعادل خود را بازیافته بود. وقتی سرش را بلند کرد، نگاه دختران و زنان جوان به صورت او بود. عزت الحاجیه به دقت چشمان آنها را نگاه کرد. چهره ی خود را در تک تک مردمک آنها دید. خنده بر لبش نقش بست. دیگر او احساس جوانی کرد، قلبش سرشار از امید بود.

خانم آستفیک دخترخواندهی پیرم خان نیز ماجراهای جالبی از جانبازی های زنان میهن ما نقل می کند: به هنگام استبداد صغیر و در جریان درگیری بین محمدعلی شاه و ارتجاع با آزادیخواهان، بخشی از اردوی مجاهدان برای پاکسازی شهر رشت به آن شهر اعزام می شوند. وقتی مجاهدان به دروازه ی رشت می رسند، «یک گروه ۱۲۰ نفری از آنها فرماندهی پیرم خان در انتهای غربی شهر در باغ بزرگی مستقر می شود. از این عده ۱۹ نفر دختر و زن جوان بودند که مجاهدان را همراهی کردند. به محض استقرار در باغ، مجاهدان فوراً آرایش جنگی بخود گرفتند و به روی دیوارهای پهن باغ و روی پشت بام خانه ها آشیانه های مسلسل نصب کردند و عده ای را به نگهبانی گماردند. روز به این منوال و تا حدی بی دغدغه و بی حادثه گذشت. در این مدت دخترها و زنها به جز پرستاران که داوطلب شرکت در پیکار نبودند، به فراگیری قشون جنگی، سنگگیری و تیراندازی مشغول بودند. سحرگاه روز چهارم به طور ناگهانی با حمله ی غافلگیرانه ی دشمن روبرو شدیم. آنان با استفاده از تاریکی شب سراسر اطراف باغ را در محاصره

گرفته بودند و در پشت تپه‌های مجاور و در آبروهای طویل جلوی باغ به سنگر نشسته بودند. حمله‌ی آنان جمع ما را در وهله‌ی اول به سختی بهم ریخت و بیشتر زن‌ها و همچنین من خودم که در آن زمان بیش از ۱۳ سال نداشتم، سراسیمه به زیرزمین‌ها دویدیم. غلغله‌ای برپا شد و مجاهدان و پدرم با عجله به سوی سنگرهاشان شتافتند و به طور نامرتب و تک تک شروع به تیراندازی کردند، زیرا یپرمان خان در همان آغاز به مسلسل‌چی‌ها و بیشترین نفرات اجازه‌ی شلیک نداد، و از کار بمب‌اندازها که به عهده‌ی گریشای بمب‌انداز و گری‌خان بود، ممانعت کرد تا افراد دشمن به قدرت جنگی ما پی نبرند و از پناهگاه‌هایشان بیرون آیند و به یورش پردازند. این حمله‌ی جنگی پدرم مؤثر افتاد. مستبدان به سوی سنگرهای ما به حمله پرداختند. در همین جا بود که یاران گلوله‌ی مسلسل‌ها و بمب‌ها از طرف ما باریدن گرفت. نزدیک ظهر مستبدین تار و مار شدند. در این پیکار چندین ساعته ۲۰ نفر از بهترین مجاهدان خود را از دست دادیم. ضمناً ۱۵ نفر زخمی داشتیم که دو نفرشان زن بودند. زنانی که با شهامت جنگیده بودند و توانسته بودند با حمله‌ی خود دونفر از مسلسل‌چی‌های دشمن را از پای در آورند. یکی از زنان زخمی، زنی بود از اهالی کردستان بنام عذرا که بدجوری زخمی شده بود و دیگری زن جوان بسیار زیبایی از روستائیان گیلان بنام لیلا بود. دوستانش به رسم شوخی او را لیلا شهلا صدا می‌کردند. عذرا زن زخمی کرد سرگذشت پیچیده‌ای داشت. شوهرش از مجاهدان کردستان بود که در تبریز به دست مستبدین گرفتار شد و همراه دیگر مبارزان تبریز همانجا به دار آویخته شد. عذرا پس از شهادت شوهرش جان به دست گرفته و به صفوف ما پیوسته بود. او در جنگ صبح روز چهارم با چنان جسارت و بی‌پروایی میان جهش گلوله‌ها پیش می‌تاخت که گویی برای پذیرش مرگ بسیار عجول بود.

گفتم که زخمی دیگری از گروه زنان، دختر بیست‌ساله‌ای بود بنام لیلا. لیلا با اینکه در دهات بزرگ شده بود ولی از لحاظ هوش و آذراک از همه بالاتر بود. در آبادی‌ای که زندگی می‌کرد، به خاطر زیبایی‌اش همیشه دچار دردسر بود. چون خانواده‌اش زندگی فقیرانه‌ای داشت، به همین جهت ارباب ده توانست به آسانی وی را تحت اختیار قرار دهد و اعتراض و تقلای خانواده‌اش بجایی نرسید و او هیچ راهی نداشت جز اینکه به جمع ما بپیوندد. با اینکه زخم وی بسیار مهلک بود ولی زیاد ناراحت نبود. شاید هم دلش می‌خواست هرچه زودتر از قید این زندگی خلاص شود ولی با معالجات دکتر سهراب و کمک پرستاران هردوی آنها زندگی تازه‌ای یافتند. اما باید بگویم که آن روز به طرز وحشتناکی ترسیده بودم. رنگم پریده بود و مدام حالم بهم می‌خورد. پدرم چون مرا چنین دید، یکباره فریاد زد: شما چتون است؟ چرا در این معرکه‌ای که لازم بود همه‌ی شما به کمک ما می‌آمدین و جنگ می‌کردین، در زیرزمین قایم شدین؟ سپس خطاب به من گفت: تو دیگر بچه نیستی. سیزده سالت است. تعجب می‌کنم تو با این ضعف

روحي چطور مي خواهي كه بعد از مرگ من به زندگي خود ادامه دهی؟ چطور مي خواهی از عرض و ناموست دفاع کنی؟ همیشه آماده‌ی دفاع باش كه در مدافعه كشته شدن خيلي بهتر از تسليم شدن به ننگ است. از فردای آن روز من هم اونيفورم جنگي پوشيدم و به فراگيري فنون جنگي پرداختم.^۱

زمانی كه اردوی مجاهدان از رشت عازم تهران و فتح این شهر بودند، زنان زیادی نیز همراه پيرم خان می جنگيدند، در طول این جنگ سرنوشت ساز زنان مجاهد سراپا مسلح بودند و همراه مجاهدان مرد به سوی تهران شب و روز راه می پيمودند، در نزديكی های قزوین، پيرم خان با گروهی از قوای دولتی روبرو می شود. در جنگی كه اتفاق می افتد، گروه زنان مجاهد برخلاف ديگر وقت ها در جبهه‌ی مقدم جای می گیرند. خانم آستفيك در این باره می نويسد: «من و ليلا و عذرا مثل همیشه در کنار هم برای درگيري در این پيكار دقيقه شماری می كرديم. آفتاب تازه برآمده بود كه دیدیم از میان گرد و غبار جاده طلايهی قشون مستبدان در برابرمان ظاهر شد. . . پدرم فرمان آتش داد. باز هم توپ ها و شصت تیرها بكار افتاد. . . من و عذرا پشت سر پيرم و ديگر مجاهدان به پيش می تاخيتم. . . در این موقع فرمانده قشون مستبدین را دیدم كه همراه چند نفر قصد داشت فرار كند. پدرم خود را به او رساند و با موزری كه به دست داشت، جلويش را گرفت. در این موقع یکی از نفرات مستبدین پيش دویده و خواست از عقب پيرم را هدف قرار دهد ولی عذرا فریاد زنان در يك لحظه‌ی کوتاه خود را جلوی اسلحه‌ی مرد مهاجم قرار داد. گلوله‌ها سينه‌ی عذرا را شكافت. در این هنگامه بود كه من و ليلا فرصت يافتیم تا سرباز مستبد را با شليک تفنگ از پای در آوريم. در این لحظه پدرم مجال يافت تا با گلوله‌ی موزر فرمانده قشون مستبد را بكشد. قشون مستبدین تلفات زیادی متحمل شده بود. گروهی از آنها اسير و عده‌ی قليلی نیز موفق شدند كه فرار كنند. . . وقتی من و ليلا بالای سر عذرا كه هنوز هم نفس می كشيد، رسيدم، دیدم كه او آخرين لحظات زندگي را می گذراند، در آن حال با نگاه عجيبي ما را می نگرست و كلماتی به زبان می راند كه گویا می خواست بگوید كه بالاخره ما موفق شدیم. او در این حال سعی داشت لبخند بزند. فریادهای پیروزی و غلغله‌ی مجاهدین از هر سو بگوش می رسيد. من نمی دانستم شادی كنم يا به خاطر آنان كه در این راه جانشان را از دست داده بودند، بگریم.»^۲

مجاهدان پس از این پیروزی، وارد قزوین می شوند و غیاث نظام را كه از سردمداران استبداد و از هواخواهان جدی محمدعلی شاه بود، دستگیر و به جرم سياهكاری هایش

۱- روزنامه‌ی اطلاعات، شماره ۵۳۸۴، چهارشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۵۶.

۲- روزنامه‌ی اطلاعات، شماره ۵۳۸۴، ۱۹ مرداد ۱۳۵۷.

تیرباران می‌کنند. کنسول روسیه‌ی تزاری به محض شنیدن خبر تیرباران شدن غیاث‌نظام به خانه‌ی وی می‌رود و از همسرش می‌خواهد که پرچم روسیه را بر بالای درش بزند و تحت حمایت این کشور قرار گیرد. ولی زن غیاث‌نظام حمایت روسیه را نمی‌پذیرد و به کنسول می‌گوید: من تبعه‌ی دولت ایرانم و به حمایت دولت شما احتیاجی ندارم «اگر مجاهدین هموطنم فرزندان مرا نیز بکشند، زیر بیرق بیگانه نخواهم آمد»^۱

همسر غیاث‌نظام با عدم قبول حمایت روسیه‌ی تزاری امکان هرگونه سودجویی و بهره‌برداری سیاسی را از این دولت می‌گیرد. بنابراین مجاهدان این زن را مورد حمایت خود قرار می‌دهند و از هیچ‌گونه احترامی نسبت به وی و خانواده‌اش کوتاهی نمی‌کنند. زمانی که ستارخان از تبریز عازم تهران بود، این زن قزوینی یعنی زن غیاث‌نظام به دیدار وی می‌رود و از خدمات سردار نسبت به ایران قدردانی می‌کند و سردار نیز دلاوری و میهن‌پرستی او را می‌ستاید و خطاب به او می‌گوید: «شیر نر و ماده ندارد. هر دو شیر است. تو آن شیرزنی هستی که باید شیرمردان به بزرگواری و شهامت ذاتی تو افتخار کنند»^۲ یکی دیگر از زنان ایرانی که در این زمان به مبارزه و پایمردی در برابر دشمنان برمی‌خیزد سردار بی‌بی مریم بختیاری است که در رأس نیروهای مسلح خود به کمک نیروهای بختیاری آمده و در اصفهان و تهران به مبارزه با نیروهای مستبدین برمی‌خیزد. تا در نهایت تهران بدست مجاهدین فتح می‌شود.

انجمن‌های سیاسی بانوان :

در روز ۲۵ صفر ۱۳۲۸ ق/ ۷ مارس ۱۹۱۰م بی‌بی خانم استرآبادی بزرگ پرچمدار مبارزین زن عصر مشروطه طی اطلاعیه‌ای در روزنامه ایران نو از خوانین وطن دوست دعوت کرد که هر هفته جمعه‌ها در خانه او جمع شده و وطن‌خواهی خود را آشکار کنند. او اعلام نمود که هرکس از خواهرها بخواهند لطفی بفرمایند، مختار و مجاز خواهند بود. او امیدوار بود از این طریق بانوان عالمه متحد شده و در حیات سیاسی و اجتماعی کشور مشارکت کنند. تا از همت آنان گرهی از کارها باز شود «سخن‌ران جلسه اول سخن‌رانی بانو بی‌بی خانم استرآبادی بود که در باره‌ی «فوائد مشروطه و ذمائم استبداد» سخن می‌گفت»^۳.

پس از تشکیل جلساتی این‌چنینی نشریات عصر مشروطیت از این جلسات که در ذی‌حجه ۱۳۲۷ ق تشکیل شده بود تحت عنوان «انجمن مخدرات وطن» یاد کردند. اما به

۱- نصرالله فتحی، دیدار هم‌زم ستارخان، ص ۷۰.

۲- اسماعیل امیر خیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۴۶۷.

۳- روزنامه ایران‌نو - سال اول - ش ۱۵۰، سه‌شنبه ۲۵ صفر ۱۳۲۸ ص ۱.

طور مشخص و به شکل تشکل سیاسی این انجمن در ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ق / مارس ۱۹۱۰م فعالیت خود را آغاز کرد.

ریاست انجمن برعهده بانو آغاییگم دختر آقا شیخ هادی نجم‌آبادی بود. بانو آغا شاهزاده امین خزانهدار انجمن و بانو صدیقه دولت‌آبادی منشی آن بودند.^۱ روزنامه ایران سال اول ش ۱۵۶ درباره‌ی جلسات انجمن نوشت:

«گویا چندین جلسه در منزل و مدارس گوناگون تشکیل شد. اول مرتبه در منزل آقای کاظم تبریزی، [دوم نام معلوم] سوم در مدرسه‌ی مخدرات اسلامی، چهارم در مدرسه مبارک شاه‌آباد پنجم در مدرسه‌ی خوانین و ششم در دبستان پردگیان اسلام به دعوت صبیبه جناب شمس‌المعالی تشکیل شد.»^۲

اهداف این انجمن دفاع از استقلال میهن، مخالفت با استقراض بیگانگان جلوگیری از خرید کالای خارجی، تبلیغ استفاده از کالاهای داخلی از جمله پوشیدن لباس دوخت ایرانی با پارچه ایرانی... بود.

در ابتدا جلسات انجمن مخدرات وطن مورد استقبال بانوان قرار نمی‌گرفت و با وجود دعوت از عده زیادی از زنان رجال، اندکی از بانوان در جلسات حضور بهم رساندند.^۳ سپس مدیره‌ی انجمن طرحی نو اندیشید و جهت جذب بانوان به این جلسات شکل آن را به صورت مجالس جشن و سرگرمی در آورد تا در کنار برنامه‌های تفریحی و سرگرمی و اجراء نمایشنامه‌ها، سخنرانی‌های انجمن نیز انجام شود. بدیهی است که این برنامه‌ها برای دختران و بانوان ایرانی که در حصار خانه‌ها محبوس بودند بسیار جالب بود. کار به جایی رسید که این مجالس به شکلی چشمگیر و وسیع انجام و برای آن بلیط فروخته شد. درآمد حاصل از این جلسات جهت ایتام و ایجاد مدارس دخترانه صرف می‌گشت.

در مجلس جشن پارک اتابک برای بانوان برای اولین بار سینما توگراف به نمایش در آمد و با استقبال بسیاری روبرو شد. مبلغ جمع‌آوری شده توسط بانوان در این جشن که حدود چهارصد تومان می‌شد جهت احداث دبستانی دخترانه در تهران جهت خانواده‌های بی‌بضاعت اختصاص یافت. سپهدار تنکابنی برای این کار زمینی در خیابان پستخانه به انجمن هدیه نمود. بقیه هزینه ساخت و بنای مدرسه نیز از کمک‌های بانوان خیر تهیه گشت. این دبستان در ۷ شوال ۱۳۲۸ ق (۱۱ اکتبر ۱۹۱۰م) رسماً افتتاح شد و در مدت

۱- بدرملوک بامداد: زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید ج ۲، ص ۱۵-۱۳.

۲- روزنامه ایران - سال اول - ش ۱۵۶، ص ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ص ۲.

۳- روزنامه شرق، ش ۷۹، دوشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸، لایحه انجمن مخدرات وطن ص ۳.

۴- روزنامه ایران نو - سال اول، ش ۱۸۷، دوشنبه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق، ص ۳.

کوتاهی یکصد دانش‌آموز پذیرفت. مدیریت این مدرسه به بانویی ارمنی که همسر ماطاوس ملکیناس بود سپرده شد.^۱ در این مدرسه دختران با چادر در کلاس‌های درس حضور می‌یافتند تا مشکلی از سوی مخالفان برای آنان پیش نیاید.

از مهم‌ترین اقدامات انجمن مخدرات وطن مخالفت با خرید کالاهای خارجی و تحریم آن‌ها بود. مبارزات این انجمن شباهت‌هایی با نحوه مبارزه منفی نهضت ملی هند داشت چرا که در هند نیز زنان خرید اجناس بریتانیایی را تحریم کرده بودند. هدف از این تحریم منسوجات رهایی ملت از وابستگی اقتصادی به کالاهای اروپایی بود. کودکان مدرسه‌رو با افتخار پارچه وطنی به تن می‌کردند و در تبریز زنان اجتماعاتی برای تحریم برگزار می‌نمودند و دیگران را تشویق کردند که در صورت امکان مدتی به همان البسه قدیم که دارند قناعت کنند به این امید که به زودی منسوجات خودشان را تولید می‌کنند.^۲

به نوشته شوستر در این زمان در تهران بیش از ده جمعیت نیمه‌مخفی زنان وجود داشت که هماهنگی امور آن‌ها در دست یک کمیته مرکزی بود - یک دفتر اطلاعات هم وجود داشت که در آنجا همیشه یک نفر جوابگویی و توضیح به هر زن علاقمندی را انجام می‌داد.^۳

شایان ذکر است که پس از برکناری محمدشاه و استقرار دوباره نظام پارلمانی در ایران مجلس شورای ملی و دولت برای اداره کشور با بی‌پولی روبرو شدند. جنگ‌های داخلی از یک طرف و ناآرامی ولایات امکان جمع‌آوری به موقع مالیات‌ها را از بین برده بود. پس دولت وقت جهت از بین بردن این کمبود تصمیم به استقراض خارجی گرفت. اما انتشار این خبر و مذاکره دولت سپهدار با دول روس و انگلیس اعتراض عمومی را در کشور برانگیخت و انجمن‌های ایالتی و ولایتی طی تلگرافی مخالفت خود را با این امر اعلام کردند. در این اثنا انجمن مخدرات وطن به این امر اعتراض کرد و خواستار حمایت مالی زنان از دولت مشروطه شد. این انجمن از دولت درخواست پخش اعانه ملی کرد. خانم آغابیکم نجم‌آبادی دختر شیخ هادی نجم‌آبادی از مبارزین عصر مشروطه در جلسه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ ق طی سخنان مشروح خواستار شرکت زنان در اعانه ملی و کمک به دولت شد.^۴

او کوشش بسیاری در جمع‌آوری اعانه ملی و سازماندهی وجوه دریافتی به دولت

۱- بامداد، پیشین ج ۲ ص ۱۶ و روزنامه دانش سال ۱ - چهارشنبه ۲۲ شوال ۱۳۲۸ «اعلان» ص ۲.

۲- ژانت آفاری: انقلاب مشروطه ایران ص ۲۳۷ - ۲۳۶.

۳- همانجا ص ۲۴۰.

۴- روزنامه مجلس - سال ۳ - ش ۹۶ - دوشنبه ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۸.

نمود به طوری که از سوی نمایندگان تشویق گشت و مستشارالدوله رئیس مجلس در جلسه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ق / ۱۲ آوریل ۱۹۱۰م از زنان مبارز در مورد اقدام آن‌ها در زمینه گردآوری اعانه ملی قدردانی نمود.^۱

بانو آغابگم سخن‌رانی‌های بسیاری برای آگاهی زنان ترتیب می‌داد و از حکومت به دلیل غفلت از امور انتقاد می‌کرد. او خواستار توجه جدی به وضع زنان ایران بود. و می‌گفت:

وزاری کبار و سرداران عظام، از مخاصماتی که ناشی از مسایل شخصی است دست بردارید و رهایشان کنید، به خاطر خدا توجه کنید و کمی هم به آینده دختران نازنین خود بیندیشید تا دیگر کنیز این و آن نباشند. مثل زنان مصری، زنان سودانی، زنان قفقازی و زنان چرکسی...^۲

از جمله اقدامات مهم دیگر انجمن مخدرات وطن مخالفت سرسختانه با اولتیماتوم روسیه تزاری و حمایت از مرگان شوستر مستشار مالیه در ایران بود. حمایت این انجمن به شوستر در دو مورد ویژه بسیار مؤثر بود اول وقتی همسر شوستر به یک میهمانی در منزل یکی از افراد سرشناس ولی مستبد دعوت شد یک انجمن مخفی زنان به شوستر درباره‌ی قبول این دعوت هشدار داد، زیرا ممکن بود رفتن همسرش به آن میهمانی نظر عموم را نسبت به صداقت او خدشه‌دار کند. شوستر فوراً همسرش را از رفتن به آن میهمانی منصرف کرد. بار دوم در پائیز ۱۹۱۱م [۱۲۹۰ش]، وقتی هیئت وزیران فرمان مصادره‌ی اموال شاهزاده شجاع‌السلطنه یاغی (برادر محمدعلی‌شاه) را صادر کرد و حکومت روسیه به کمک شجاع‌السلطنه آمد و مدعی شد که اموال او در رهن بانک روسیه است. شوستر رئیس خزانه بود و چاره‌ای نداشت جز ابطال این ادعا، زیرا بانک روسیه دفاتر حسابداری خود را برای بررسی تحویل نداد. اما یکی از همسران این شاهزاده به رغم همه خطرهای، نسخه‌های از وصیت‌نامه جدید شوهرش را به شوستر داد که شامل فهرستی از کلیه دارایی‌ها و تعهدهای او بود. به این ترتیب در رد ادعای دولت روس به شوستر کمک فراوان کرد.^۳

در جریان اولتیماتوم روسیه نیز این انجمن سریعاً هواداری خود را از شوستر اعلام داشت و تظاهرات وسیعی به منظور اعتراض به نقض حاکمیت ملی برپا نمود و مجلس و رجال دولت را در جهت ایستادگی در قبال روسیه تشویق کرد. در این تظاهرات هزاران زن کفن‌پوش شرکت کردند و سخن‌رانی‌های پرشوری در دفاع از استقلال وطن، حق

۱- بامداد: پیشین ج ۲ ص ۱۷.

۲- ژانت آفاری: پیشین ص ۲۴۵.

۳- شوستر؛ اختناق ایران ص ۱۹۷ - ۱۹۳.

حاکمیت ملی و رد اولتیماتوم روسیه ایراد کردند. در همین تظاهرات یکی از دختران دانش‌آموز مدرسه این انجمن به نام زینب امین اشعار زیر را با حرارت بسیار قرائت کرد:

مرگ به از زندگی بی‌شرف	ای پسران پدر ناخلف
ورنه بود زندگی انسان حرام	زندگی آن است که باشد به نام
غیرت و مردانگی و مرد نیست	آه که اندر تنشان درد نیست
کی به دلش وحشت از زور هست؟	تن که در او غیرت و ناموس هست
ترس ز بی‌حسی و دیوانگی است	موقع جانبازی و مردانگی است
نام وی البته بر آید به ننگ	آنکه بترسد که سختی و جنگ
نام خود آرایش دوران کنیم	جنگ چو شیران و دلیران کنیم
می‌رود اسلام، محبت کنیم ^۱	موقع کار است صحبت کنیم

روز بعد زنان عازم تلگرافخانه شدند و اعتراض خود را از دخالت روسیه تزاری طی تلگرافی به تمام کشورهای بزرگ جهان مخابره کردند. سپس دسته‌جمعی به خانه سردار اسعد بختیاری رفتند و در آنجا یکی از زنان نطق‌گرایی نمود:^۲

«ما ایرانیان با این همسایه حق‌شکن و حریص خود (روسیه تزاری) با نزاکت و ملایمت رفتار کردیم و تا ممکن بود متحمل حرکات زشت و وحشیانه این همسایه شدیم. آن‌ها به یاری و همدستی سلاطین نفع‌پرست و وزرای وطن‌فروش استقلال و حیثیت ما را تحلیل برده و می‌برند و نمی‌گذارند این علیل چندساله که تازه رفته است کسب صحتی کند و حیات تازه بیابد، بیاید نفسی آسوده بکشد. هر ساعت در جلوی چرخ تجدد و ترقی ما سنگ می‌گذارند و هر دقیقه در مقابل ارتقای ما سدی می‌بندند و باز هم به این‌ها اکتفا نکرده امروزه یادداشتی وحشت‌انگیز می‌دهد و درخواست‌های ایران نابودکن می‌نمایند. در این صورت برای هر حس با وجدان و هر وطن‌پرست لازم است که تن به ذلت نداده و راضی به خواری و مذلت نشود و تا جان دارد وطن خود را حفظ کند. و ناموس خود را از دستبرد اجانب محفوظ دارد و برای جنگ و جانبازی حاضر شود و در صفحات تاریخ نام بزرگ و عالی از خود به یادگار گذارد. خانم‌های عزیز ترسید و جداً بکوشید تا پای اجنبی را از خاک پاک مملکت‌مان دور سازیم.»^۳

۱- بامداد، پیشین ج ۲ ص ۱۷.

۲- به ظن قوی این زن زوجه پیرم خان ارمنی بوده است.

۳- بامداد، پیشین ج ۲ ص ۱۸.

این انجمن در فراخوانی عمومی خطاب به عموم ایرانیان اطلاعیه‌ای صادر نمود و در آن ایرانیان را به ایستادگی در برابر اولتیماتوم دعوت کرد :

«در این موقع باریک که تمام خون‌های ایران به جوش و اهالی وطن‌پرست به خروش آمده، ما نسون را لازم است که در راه استقدال وطن عزیز و حفظ نوامیس از جان و مال گذشته و سلب راحتی و آسایش خود بنماییم و شب و روز در همراهی با هموطنان خود و وطن عزیز که اینک در دست اجانب است، بکوشیم. لهذا از خواهران و مادران خود خواهانیم که با ما نسون فلک‌زده تهران هم‌آواز شده، مردانه از جان و مال کمک نمایند که اگر خدای نخواستہ دشمن بر ما غلبه کند عصمت و ناموس در دست روس خواهد افتاد و در این صورت زندگی بر ما حرام خواهد بود.»^۱

این انجمن طوماری نیز بر علیه دخالت بیگانگان تهیه و به مجلس شورای ملی فرستاد. در این طومار آمده بود :

«... از طرف انجمن مخدرات وطن به مقام منبع مجلس مقدس شورای ملی وکیل وظیفه‌اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزراء و افعال کارکنان دولت است. قریب یک سال و نیم است که معلوم نیست اوقات گرانبها ما صرف چه می‌شود؟ قشون روس در داخله ما رحل اقامت انداخته، انگلیس به غیر حق، یادداشت مخالف انسانیت می‌دهد و ما را تهدید می‌کند عدلیه ما به طوری مغشوش است که قانونش را گر نزد بودایی‌ها و بربرهای بی‌تمدن بگذاری، از دیدنش وحشت می‌کند چه رسد به قبولش... چرا در خصوص اخراج قشون روس اقدامات لازم نمی‌شود و درصدد تأمین راه‌ها و شهرها بر نمی‌آید که دست‌آویز به دشمن ندهید.»^۲

مرگان شوستر مستشار مالیه که در این زمان در تهران بود به عنوان یکی از شاهدان عینی مبارزات زنان ایرانی در عصر مشروطیت در این باره می‌نویسد :

«... سیصد نفر از زنان از خانه و حرمسراهای محصور خود خارج شدند و در صف‌های منظم با اراده‌ی تزلزل‌ناپذیر درجالی که چادرهای سیاه بر سر و نقاب‌های مشبک سفید بر رو داشتند به طرف مجلس رهسپار شدند بسیاری از ایشان در زیر لباس و یا آستین‌های خود طپانچه یا کارد و قمه پنهان کرده بودند. اینان از رئیس مجلس خواهش کردند که به تمام آن‌ها اجازه دخول دهد ولی رئیس مجلس فقط به ملاقات نمایندگان با آن‌ها راضی شد. هیئت مادران و زوجات و دختران محجوب ایران طپانچه‌های خود را برای تهدید نمایش دادند و چند نفر با بیانات آتشین سخن‌رانی کردند و گفتند اگر وکلاء مجلس در انجام فرایض خود و محافظت و برقراری شرف

۱- روزنامه شفق - سال ۲ - ش ۳۹ - ۱۵ ذی‌حجه ۱۳۲۹ - ص ۱.

۲- بامداد، پیشین ص ۲۰.

ملت ایران تردید نمایند ما مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را در همین جا خواهیم افکند.^۱

مهدی ملک‌زاده مورخ دیگر عصر مشروطیت که خود از شاهدان عینی بود، تعداد این زنان را که ششول و موزر به کمر بسته، و قطار فشنگ در روی چادر حمایل کرده بودند را پانصد تن قید کرده است.^۲

اما با وجود همه این اعتراضات هیئت دولت اولتیماتوم روس را پذیرفت و ناصرالملک نایب‌السلطنه وقت، به منظور جلوگیری از درگیری آزایخواهان با دولتیان مجلس را بست. به دستور او پیرم‌خان رئیس پلیس تهران نمایندگان را از مجلس خارج نمود و درهای آن را قفل کرد و عمر مجلس دوم نیز تمام شد - به دنبال این اقدامات فعالیت انجمن مخدرات ممنوع و محدود گشت و حضور آن در صحنه سیاسی کمرنگ شد.

از اعضای این انجمن اطلاعات موثقی در دست نیست. نام بسیاری از اعضای این انجمن به نام پدران و شوهرانشان معروف بودند. از جمله مهم‌ترین اعضای آن آغاییگم (دختر مجتهد مهدی نجم‌آبادی)، همسر ملک‌المکلمین (خطیب برجسته عصر مشروطیت)، همسر میرزا سلیمان میکده از آزادیخواهان متنفذ دروازه‌ی قزوین، آناهید داویدیان همسر یفرم خان (رهبر دانشناک ارمنی) دره‌المعالی، هما محمودی، ماهرخ گوهرشناس و دختر سردار افخم حاکم گیلان را می‌توان نام برد.^۳

انجمن آزادی زنان

پیش از شعله‌ورشدن آتش جنگ بین‌المللی اول، انجمن آزادی زنان به کوشش بانوان میرزا باجی خانم، نواب سمعی، صدیقه دولت‌آبادی، منیره خانم، گلین خانم، افتخارالسلطنه و تاج‌السلطنه دختران ناصرالدین شاه تشکیل یافت. نظامنامه این انجمن بر اساس نیازهای اولیه زنان در تعلیم و تربیت آنان و بالابردن سطح آگاهی آنان بود. همچنین از اهداف مهم این انجمن ایجاد زمینه‌هایی برای راه یافتن زنان به جامعه و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی هم‌دوش مردان بود تا از این طریق به کسب حقوق اجتماعی و سیاسی خود نایل شوند. از ویژگی‌های این انجمن شرکت‌های اعضا به شکل خانوادگی شوهران و زنان و دختران در جلسات انجمن بود. اداره جلسات و ایراد سخنرانی توسط بانوان انجام می‌گردید. جلسات انجمن ماهی دو بار در محلی خارج از

۱- شوستر، مرگان: اختناق ایران ص ۲۳.

۲- ملک‌زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ص ۱۴۶۳.

۳- ژانت آفاری: انقلاب مشروطه ایران ص ۲۴۶.

شهر تهران (فیشراباد) به دلیل راحتی رفت و آمد انجام می‌یافت. این جلسات مخفی بود و به محض اطلاع مخالفان از این جلسات حملاتی به این انجمن صورت گرفت. اما به دلیل مقاومت این انجمن اعمال مخالفین به جایی نرسید.

افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین‌شاه همسر ظهیرالدوله که به ملکه ایران مشهور بود، یکی از فعالین این انجمن بود. وی تصانیفی درباره اوضاع ایران جهت تهییج میهن‌پرستان می‌سرود.^۱

انجمن همت خوانین :

به دنبال اتمام دوره‌ی دیکتاتوری ناصرالملک از نایب‌السلطنگی احمدشاه آخرین پادشاه قاجار که با تاجگذاری احمدشاه خاتمه یافت. (از ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ ق لغایت ۱۶ محرم ۱۳۳۳ ق)، باردیگر آزادی سیاسی و فضای باز اجتماعی، فعالان حقوق زن را برانگیخت و گروهی وسیع‌تر از زنان آزادیخواه البته به شکلی ملایم‌تر به فعالیت پرداختند.

این گروه از بانوان معتقد بودند که برای زدودن تمامی مشکلات زنان در تاریخ معاصر می‌بایست بیشتر به بالابردن سطح فکر و آگاهی این قشر توجه داشت و به شکلی ضربتی این قشر را از لحاظ فرهنگی تقویت نمود. بنابراین عمده‌ترین هدف این مبارزین باسواد نمودن و آگاه ساختن زنان جامعه بود. اولین گروه این زنان انجمن همت خوانین بود که توسط خانم نورالدجی (مفتش کل مدارس دخترانه تهران) صورت گرفت.

انجمن همت خوانین اعتقاد داشت که در شرایط سخت کنونی و اوضاع سیاسی ناگوار کشور بانوان تنها از دو طریق تربیت و تعلیم علم و هنر و فعالیت در زمینه‌های اقتصادی می‌توانند به کشورشان خدمت کنند. به همین دلیل این انجمن بر ضرورت گسترش مدارس دخترانه در سراسر کشور تاکید داشت. اولین اقدام مهم این گروه استفاده از پارچه‌های وطنی در مقابل پارچه‌های اروپایی بود تا از این طریق یاردیگر پارچه‌های ایرانی رونق گرفته و مجدداً کارخانه‌های نساجی بکار افتند.

اعضای این انجمن شاگردان مدارس تحت پوشش را ملزم به استفاده از پارچه‌های وطنی می‌کردند و در صورت عدم رعایت این قانون، دانش‌آموزان از مدرسه اخراج می‌شدند. از اهداف دیگر این انجمن گسترش هنرهای دستی دختران بود به طوری که از بانوان می‌خواست بجای خرید تور و یا کارهای دستی ظریفه از بازار، آنان را از مدارس دخترانه تهیه کنند بدین ترتیب ظرف مدت کوتاهی هنرهای دستباف دختران دانش‌آموز بسیار با دقت و قشنگ شد و حتی در بسیاری از نقاط کارگاه‌های بافندگی زنان ایجاد

گشت.

یکی از بانوان فعال این انجمن صدیقه دولت‌آبادی بود که در سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م شرکت خوانین اصفهان را تأسیس کرد.^۱

جمعیت پیک سعادت نسوان :

این جمعیت به همت بانو روشنگ نوعدوست در سال ۱۳۳۸ ق/ ۱۲۹۹ ش/ ۱۹۲۰ م آغاز به کار نمود. مؤسس این انجمن خانم روشنگ نوعدوست بود که در سال ۱۲۷۷ ش در شهر رشت متولد شد. تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدرش که از پزشکان معروف آن دوران بود فرا گرفت و از آن به بعد به فراگیری زبان‌های عربی، فرانسه و ادبیات فارسی پرداخت. در سال ۱۲۹۷ هـ. ش موفق به تأسیس یک مدرسه دو کلاسه دخترانه شد. وی بر اثر فشارهای شدید و ناملايمات ناشی از اوضاع متشنج جنگ جهانی اول، جمعیتی به نام پیک سعادت نسوان با کمک بانوان جمیله صدیقی، سکینه شبرنگ، اورانوس باریاب تأسیس نمود.^۲

هدف این انجمن بالابردن سطح سواد در بین زنان ایرانی، تأسیس کلاس‌های اکابر، برگزاری سخنرانی‌ها و تأسیس کتابخانه برای بانوان بود. عده‌ای از فعالین این انجمن (جمیله صدیقی و شوکت روستا) بعدها توسط رضاشاه دستگیر شدند و به زندان افتادند.^۳

از اقدامات این انجمن انتشار مجله پیک سعادت نسوان بود که در آن مجموعه مقالات ادبی و اجتماعی جهت کسب آزادی‌های بانوان و بالابردن سطح سواد آنان به چاپ می‌رسید. انجمن مذکور علاوه بر تأسیس کلاس‌های اکابر، دبستانی دخترانه در رشت به نام پیک سعادت نسوان دایر نمود که تا عصر انقلاب باقی بود.^۴

جمعیت نسوان وطنخواه :

این جمعیت در ۱۰ بهمن ۱۳۰۱ ش/ ۱۳۴۰ ق/ ۱۹۲۲ م توسط محترم اسکندری دختر شاهزاده علی‌خان (محمدعلی میرزا اسکندری) تأسیس یافت. وی نزد پدرش به تحصیل علم پرداخته بود و سپس نزد معلمین سرخانه زبان فرانسه را تکمیل نموده بود.

۱- روزنامه شکوفه - سال سوم - ش ۱۱ الی ۱۸.

۲- ابراهیم فخرایی: گیلان در گذرگاه زمان ص ۳۶۰ - ۳۵۶ و محمد صدرهاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۹۲ - ۹۱.

۳- زندخت ابراهیمی: انقلاب اکبر و ایران ص ۳۱۹.

۴- بامداد، بدرالملوک: پیشین ج ۲ ص ۷.

پدرش از آزادیخواهان مشروطه و خانه آنها محفل رفت و آمد مبارزین و تبادل افکار آزادیخواهی بود. نخستین جرقه‌های آزادیخواهی و کسب حقوق از دست رفته زنان از همان سال‌های ابتدای جوانی در ذهن این بانو شکل گرفت و به محض فراهم شدن شرایط مساعد به این کار اقدام نمود.

هدف این انجمن طبق اساسنامه‌ای که باقی مانده است پس از تأکید در حفظ شعائر و قوانین اسلام عبارت بود از ۱- سعی در تهذیب و تربیت دختران ۲- ترویج صنایع دستی وطن ۳- با سواد کردن زنان ۴- نگاهداری از دختران بی‌پناه ۵- تأسیس مریضخانه برای زنان فقیر ۶- تشکیل هیأت تعاونی به منظور تکمیل صنایع داخلی و فروش مستقیم آنان ۷- مساعدت مادی و معنوی نسبت به مدافعین وطن در زمان جنگ و ...

پوشیدن لباس وطنی از شعارهای برجسته این انجمن محسوب می‌شد. آنان با انتشار مجله نسوان وطنخواه و تشکیل کلاس‌های اکابر برای زنان و همچنین تشکیل مجالس سخنرانی در تنوین افکار زنان می‌کوشیدند. در این موقع عده‌ای از مخالفان جزوه‌ای به نام «مکر زنان» انتشار داده بودند. زنان عضو این جمعیت یک روز تمام در شهر تهران گردش می‌کردند و همه جزوه‌ها را خریده و در میدان توپخانه آتش زدند و با این عمل آمادگی خود را برای مبارزه با مخالفان اعلام داشتند. یکی از کارهای بی‌نظیر این جمعیت ترتیب‌دادن نمایش برای زنان بود. این جمعیت توانست با اجرای این نمایش و فروش بلیط مخارج دایرکردن کلاس‌های اکابر بانوان را تأمین کند. از اعضای سرشناس این جمعیت می‌توان به نورالهدی منگنه، فخر آفاق پارسا، صفیه اسکندری، فخر عظمی ارغون و مستوره افشار اشاره نمود.

بانو مستوره افشار از افراد تحصیلکرده این انجمن بود که سال‌ها در قفقاز و تفلیس به تحصیل پرداخته بود. پس از چندی که از فعالیت این جمعیت گذشت گروهی از زنان جوان با اخطار کمونیستی از این سازمان جدا شدند و سازمانی جدید تحت عنوان انجمن بیداری زنان تأسیس نمودند.^۱

مجمع انقلاب زنان :

این مجمع به وسیله یک دختر ۱۸ ساله در شیراز به نام زندخت بنیان گذاشته شد. نام اصلیش مخرالملوک و فرزند نصرالله خان زند از نوادگان صادق خان برادرزاده کریم خان زند بود. مادرش ضیاءالشمس دختر شریف‌الحکما از پزشکان معروف شیراز از زنان آزاداندیش عصر به حساب می‌آمد و در تحصیلات دخترش بسیار کوشا بود. زندخت ابتدا در مکتب‌خانه میرزا محمدعلی خطاط و بعدها در مدرسه تربیت تحصیلات

۱- بامداد، بدرالملوک : پیشین ج ۱ ص ۴۸ - ۴۶.

مقدماتی خود را فرا گرفت و سپس زیر نظر اساتید فن به شکل خصوصی به فراگیری عربی، ادبیات فارسی و زبان انگلیسی و فرانسه پرداخت. زندخت از استعداد فراوانی برخوردار بود و در ادبیات و شعر دستی توانا داشت به طوری که اشعار زیبایی از او در مجلات آن عصر چون حبل‌المتین به چاپ رسیده است.

زندخت پس از اتمام تحصیلات به سمت معلمی دبستان عصمتیه شیراز به کار پرداخت و این انجمن را تأسیس نمود. فرامنامه این انجمن در راستای تهذیب اخلاق و کسب صفات پسندیده، ترویج معارف و علوم در توده نسوان، کوشش در ترقی فکری بانوان و کسب حقوق اجتماعی سیاسی آنان بود. از اقدامات مهم این انجمن ایجاد مدارس ابتدایی دخترانه به صورت رایگان، تأسیس کلاس‌های اکابر، ایراد سخن‌رانی‌ها، استفاده از امتعه میهنی و ترک استعمال زینت‌ها و تجملات غیرضروری بود.^۱

شایان ذکر است که فعالیت این مجمع چندان ادامه نیافت و با روی کار آمدن رضاشاه، برجیده شد. در این هنگام زندخت از طریق انتشار مجله دختران در شیراز به فعالیت خود ادامه داد. هدف این مجله بنا به گفته خود زندخت در شماره اول نشریه :

«آرزوی سعادت دختران ایرانی برای بیداری جامعه زنان» بود.^۲ عارف قزوینی شیفته شهامت و روح بزرگ این دختر ایرانی بود و در یکی از نشریات درباره او نوشت :

چو این اوراق پاک از زندخت است اوستا بخواهم جاودانش^۳
پس از استقرار حکومت پهلوی، شکل و سیاق انجمن‌های زنان و نحوه تأسیس آن‌ها دگرگون شد. و با دولتی شدن این مبارزات، در جهت اهداف حکومت قرار گرفت.

زنان و تأسیس مدارس دخترانه :

نظام تعلیم و تربیت در ایران از ظهور اسلام تا بروز انقلاب مشروطیت بر پایه سنت و مذهب قرار داشت و جامعه به گونه‌ای سنتی و خودمختار کودکان این مرز و بوم را برای در دست گرفتن نبض حیاتی کشور تربیت می‌نمود. پدر و مادر به صورت فطری از همان آغاز تولد نخستین و مهم‌ترین آموزگاران فرزندان خود بودند. پسر نزد پدر می‌رفت و فنون و صنعت را به شکلی عملی می‌آموخت و دختر تا سن بلوغ به فراگیری فنون خانه‌داری و هنرهای دستی می‌پرداخت. در این راستا مسجد و آموزش‌های دینی از اهمیت خاصی برخوردار بود و یکی از عمده‌ترین محل‌های تعلیم و تربیت کودکان بشمار می‌رفت.

۱- طلعت بصاری : زندخت - ص ۱۹ - ۱۸.

۲- محمد صدق‌هاشمی : پیشین ج ۲ ص ۲۸۰.

۳- بصاری، پیشین ص ۱۳.

شایان ذکر است که دختر ایرانی به مثابه فرهنگ و سنن جاری در جامعه از سن ۹ سالگی به شوهر داده می‌شد و بالطبع زمان کمتری را در خانواده بسر می‌برد و کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. آموزش دختران در سطوح بالاتر و طبقات مرفه جامعه علاوه بر آموزش‌های ابتدایی که توسط مادر خانواده صورت می‌گرفت به فراگیری شرعیات و قرآن و در صورت روشنفکر بودن پدر خانواده به آموزش ادبیات فارسی، کتب اخلاقی و تاریخی و در نهایت دیوان شعرای بزرگ پارسی زبان می‌انجامید.^۱ اما بیشتر این آموزش‌ها جنبه شنیداری داشت و در نهایت با آموزش قرائت قرآن خاتمه می‌یافت و آموزش و نگارش خط را در بر نمی‌گرفت. چرا که تفکر سنتی مرد سالارانه جامعه ایرانی نوشتن را برای زنان ضروری نمی‌دانست و آن را خطری برای بیان احساسات عاطفی و نامه‌نگاری‌های پنهان می‌پنداشت. این شیوه تعلیم و تربیت فقط شامل طبقات بالا و مرفه جامعه می‌شد و در سطح پایین‌تر طبقات متوسط و عامه جامعه از داشتن چنین امکاناتی محروم بودند. به طور کلی در جامعه آموزش دختران توسط مکتب‌خانه‌هایی در سطح شهر صورت می‌گرفت در این مکتب‌خانه‌ها تعلیم و آموزش علوم بسیار محدود بود و تنها به قرائت قرآن بدون پرداختن به معانی والای آن، روخوانی چند کتاب ادبی چون کلیله و دمنه و گلستان سعدی و اشارات مختصر به معانی پاره‌ای قسمت‌های آن اطلاق می‌شد. در این مکتب‌خانه‌ها زن یا مردی به نام ملاباجی و ملا مکتب‌دار با اجرت ماهانه‌ای که دریافت می‌کردند فرزندان خردسال مردم را سرپرستی کرده و به قولی سواد می‌آموختند.^۲

در دوره قاجار هیچ‌گونه تشکیلات خصوصی و غیردولتی که نظاره‌گر کار این مکتب‌خانه‌ها باشد وجود نداشت. تنوع و میزان مواد درسی مکتب‌خانه‌ها بستگی به ذوق و وجدان مکتب‌داران داشت تا به حد دلخواه کودکان را به علم آشنا سازند و شوق علم‌جویی را در آنان بیورانند.

اما مظلومیت دختران ایرانی در جامعه عصر قاجار به حدی بود که حتی این امکان اندک نیز شامل پاره‌ای از آنان می‌شد و یا حتی در بعضی مناطق چون ایلات و عشایر که در آن زمان قشر قابل‌توجهی از جامعه را تشکیل می‌دادند به هیچ‌وجه وجود نداشت.

شرح ناله‌های رقت‌بار و اعتراض‌آمیز زنان ایرانی در آن روزگار، از نامه یکی از آنان بخوبی مشخص است. در این نامه زنی آزاده از سیستم فشار اجتماعی گله کرده فریاد بر می‌دارد و خواهان ایجاد برابری می‌گردد:

«... ما را از پنج سالگی به مکتب می‌گذاشتند آن هم نه همه دختران را، بلکه ندرتاً نه ساله که

۱- لیدی شیل: پیشین ص ۹۸.

۲- جعفر شهری: تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم ج ۴ ص ۴۴۷.

می شدیم از مکتب بیرونمان می آوردند. اگر می توانستیم بخوانیم و یا خط می توانستیم بنویسیم پدران عزیزمان با کمال تغییر کتاب و قلم را از دستمان گرفته، پاره کرده و شکسته و بدور می انداختند که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد مگر می خواهید منشی بشوید همین قدر که بتوانید قرآن بخوانید کافی است... این بود شرح حال ما دختران در خانه پدران تا زمانی که به شوهرمان می دادند. اگر متشخص بودیم که باید چند نفر خدمتگزار از برای ما معین کنند که ما خودمان زحمت خدمت کردن نکشیم و فرمایش بدهیم. اگر رعیت بودیم که باید غیر از خانه داری و بچه داری کار دیگری نکنیم. اگر شوهرمان یک شب قوه نداشت پنج سیر نان از برای تعیش فراهم کند، ما زن ها عرضی اینکه بتوانیم خرج یک شب را رو به راه کنیم نداشتیم. ما زن های ایرانی غیر از زائیدن چیز دیگری بلد نبودیم. شما پدران ما بودید که ما را این طور پروردید وگرنه ما هم چون عموم خلائق دارای هوش و ذکاوت بودیم. ما هم دارای عقل و شعور بشری بودیم. فرقی که داشتیم ما زن بودیم و شماها مرده^۱



مدرسه اوامنه

در اواسط عصر قاجار، رفت و آمد خارجیان به ایران، جنگ های ایران و روس و اعزام محصلین برای تحصیل به خارج همه و همه شرایطی را بوجود آورد که بسیاری از روشنگران و روشنفکران سیاسی کشور در پی چاره جویی بر آمدند و دست در دست پاره ای از رجال آزاداندیش چون عباس میرزا، میرزا ابوالقاسم خان فراهانی، میرزا تقی خان

امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و... به فکر احقاق حقوق زنان و فعال نمودن آنان در عرصه‌ی حیات اجتماعی افتادند. در این بین پاره‌ای از روشنگران ایرانی چون میرزا آقاخان کرمانی در نوشته‌های خود به اعتراض از شرایط زیستی زنان پرداخته و موقعیت اجتماعی زن ایرانی را مورد توجه قرار داده‌اند. آنان تأکید داشتند که زنان باید در همه حقوق چون تعلیم و تربیت، حکومت، ارث، صنعت، تجارت و عبادت مساوی مردان باشند.

انقلاب مشروطیت و ایجاد فضای باز سیاسی شرایط را برای بیان این نظرات فراهم ساخت و زن ایرانی به تدریج از محیط بسته خود به بیرون خزید و در جریان کسب حقوق اجتماعی خود فعال شدند. گرچه پاره‌ای از زنان روشنفکران عصر قاجار چون بی‌بی‌خانم استرآبادی در رساله خود به نام معایب الرجال جواب‌های سختی به جامعه مردسالارانه (رساله تادیب نسوان) داده‌اند و خواستار دگرگونی در شرایط زیستی بانوان شدند و یا زنان درباری با امتیازات ویژه چون دختران شاه (تاج‌السلطنه، افتخارالدوله) در صف مبارزان زن قرار گرفتند، اما اولین قدم‌ها در عرصه تحول نظام زیستی زن ایرانی در عصر مشروطه و با کمک مردان آزاداندیش برداشته شد و مدارس دخترانه توسط زنان ترقی‌خواه ایران زمین بنا گشت.



امتحانات مدرسه ارامنه

مدارس دخترانه میسیون‌های مذهبی :

الف - میسیون‌های امریکایی

در دوره محمد شاه نخستین مدارس به شیوه جدید در ایران به توسط میسیون‌های امریکایی و سپس فرانسوی در ایران تشکیل شد. نخستین مدرسه توسط یک کشیش امریکایی به نام پرکینز در شهر ارومیه در سال ۱۲۵۴ ق تأسیس گردید.^۱ این مدرسه در ابتدا مخصوص اقلیت‌های مذهبی (ارامنه - مسیحیان - یهودیان) بود و در حقیقت اولین مدرسه دخترانه‌ای به حساب می‌آمد که در ایران تأسیس شده بود. هیچ دختر مسلمانی در این مدرسه اجازه تحصیل نداشت.^۲ چه جامعه آن عصر از سویی هرگونه تحولی را با دیده شک می‌نگریست و از سوی دیگر تحصیل دختران را پذیرا نبود، درحالی که تعالیم اسلام و آیات پرمغز و معنای کلام خداوند بین مرد و زن فرق نگذاشته بود و در کلام مقدس نبوی که اطلبوا العلم ولو بالصلین یا طلب العلم فریضه امر - منحصر به مردان نشده بود. همچنان که در قرآن کریم وقتی سخن از یا ایها الذین آمنوا به میان آید هم مردان را شامل می‌شود و هم زنان را.

باری در این مدارس علاوه بر تدریس علوم و تبلیغ مذهب مسیح، بعضی صنایع به اطفال از قبیل قالی‌بافی، آهنگری و ... نیز تعلیم داده می‌شد.^۳ پرکینز توانست فرمانی از محمدمشاه مبنی بر حمایت از مدارس امریکایی در تاریخ ۲۷ ربیع‌الاول سال ۱۲۵۵ ق کسب کند.^۴ پس از آن با آزادی بیشتری به فعالیت پرداخت.

از جمله اقدامات مهم امریکایی‌ها در ارومیه، فعالیت‌های پزشکی آن‌ها بود. در سال ۱۸۳۵م دکتر گرانت اولین میسیونر پزشک امریکایی به ارومیه وارد شد و هر روز عده کثیری از بیماران برای مداوای او رجوع می‌نمودند و با اینکه میسیونرهای امریکایی تنها برای کمک به نستوریان و مسیحیان ایران مأموریت داشتند، ولی مسلمانان هم برای درمان بیماری‌های خود بدانان رجوع می‌کردند. بعدها دکتر رایت نیز به این گروه پیوست و با آنکه دکتر گرانت نه سال بعد از ورود به ایران دارفانی را وداع گفت. فعالیت میسیونرهای امریکایی همچنان ادامه یافت و فعالیت آنان در سال ۱۸۴۷م در جریان

۱- یسلیسون، آبراهام: روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۲۸ / رضازاده ملک، رحیم: تاریخ روابط ایران و آمریکا ص ۵۴ / مجله ایران و آمریکا - سال اول ش ۸ ص ۳۸ و ص ۳۹ (بهمن و اسفند ۱۳۲۵) مجله ایران‌شهر ج ۲ ص ۱۲۰۸.

۲- الدر، جان: میسیون امریکایی در ایران، ص ۱۱ - ص ۱۶.

۳- مجله یادگار - سال سوم ش ششم و هفتم ص ۶۰.

۴- یسلیسون، آبراهام: روابط سیاسی ایران و آمریکا ص ۲۸.

طاعونی که در اطراف ارومیه رواج یافته بود به حد اعلی رسید چنانکه شمار زیادی از مسلمانان بر اثر درمان و داروی آنان از مرگ رهایی یافتند. بعدها این پزشکان حوزه فعالیت خود را گسترش دادند و با کمک‌های مالی از سوی کلیساها توانستند نخستین بیمارستان را به نام مستر مینستر تأسیس کنند. این نخستین بیمارستان آمریکایی در ایران است که در سنوات بعد با نبودن بیمارستان دیگر در تهران وسیله شفای مردم مسلمان کشور گردید. از جمله فعالیت‌های مهم دیگر این پزشکان، تربیت جوانان ایران برای تحصیلات پزشکی بود.^۱ و از این به بعد بود که گروهی از دختران فارغ‌التحصیل مدارس آمریکایی به منظور آموختن فن پرستاری به بیمارستان آمریکایی‌ها رفتند و در کلاس پرستاری شرکت جستند^۲ و پایه‌های نخستین پرستاری به عنوان یک رشته مهم در پزشکی نهاده شد.

ولیکن بعدها با گسترش نفوذ امریکا در منطقه تغییر جهت دادن اهداف آنان در خاورمیانه این‌گونه فعالیت‌ها هم جنبه استعماری به خود گرفت.

به تدریج هیئت مبلغین مسیحی آمریکایی فعالیت خود را در سایر شهرهای ایران چون تهران همدان و رشت، گسترش دادند. در ۲۴ آوریل سال ۱۸۷۴م/ ۱۲۹۳ ق مدرسه دخترانه‌ای در تهران توسط این مسیونرها دایر گشت. این مدرسه مجانی بود. سال بعد این مدرسه به محل جدیدی در نزدیکی باغشاه که موسوم به لاله‌زار بود انتقال یافت و به صورت شبانه‌روزی در آمد. در هنگام انتقال به این محل این مدرسه دارای ۹ شاگرد بود که در همانجا زندگی و تحصیل می‌کردند و سرپرست آن سارا باست بود. در سال ۱۸۸۵م دوشیزه دیل از امریکا برای اداره مدرسه دخترانه به تهران آمد و قرار شد که مخارج آموزشگاه از مدرسه تأمین شود و در نتیجه مبالغی به عنوان شهریه دریافت گردد. در سال ۱۹۲۴ هـ. ق به خواهش بنجامین وزیر مختار امریکا، ناصرالدین شاه اجازه داد که دختران مسلمان نیز به این مدارس بروند.^۳ بعدها شاه به دیدن مدرسه می‌رود و خود از مدرسه دختران آنجا بازرسی به عمل می‌آورد و وعده می‌دهد که سالی صد تومان به بودجه آموزشگاه کمک کند و تا چند سال این مبلغ پرداخته شد، پس از آن عده‌ای از خانواده‌های سرشناس مسلمان دخترانشان را به این مدرسه فرستادند. چنانکه در سال ۱۸۹۶م، هیجده نفر دختر مسلمان برای ثبت‌نام در مدرسه مراجعه کردند و پس از آن بیشتر محصلین آموزشگاه را دختران مسلمان تشکیل دادند.

در سال ۱۹۰۳م، مظفرالدین شاه فرمان داد که تمام خانواده‌های مسلمان دخترانشان را

۱- الدر، جان: تاریخ مسیون‌های آمریکایی در ایران ص ۲۳ - ص ۲۶.

۲- سبحانی، رضا امین: تاریخچه وجه تسمیه مدارس تبریز ج ۱ ص ۶.

۳- مجله گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰ ص ۸۲.

از این مدرسه که در آنجا دختران پوشیدن دامن و کفش‌های پاشنه بلند را فرا می‌گیرند، بیرون ببرند. تمام دختران مسلمان آموزشگاه را ترک گفتند ولی ده روز طول نکشید و همه آنها دوباره به مدرسه بازگشتند.^۱

بالاخره در سال ۱۳۱۵ هـ. ق اولین دختران ایرانی (مریم اردلان، مه‌رتاج درخشان) از مدرسه امریکایی تهران فارغ‌التحصیل شوند.^۲

سومین مرکز فعالیت میسیون‌های امریکایی در سال ۱۸۸۱ م/ ۱۳۰۰ ق توسط هاوکس در شهر همدان گشایش یافت. دوشیزه مونته‌گری یک مدرسه دخترانه در سال ۱۸۹۲ م/ ۱۳۰۱ ق با ۴۱ دانش‌آموز در شهر همدان تأسیس کرد. پس از آنکه بخش شبانه‌روزی گشایش یافت، عده شاگردان آن بالغ بر ۶۵ نفر شد. نخستین دختران مسلمان که در این آموزشگاه نام‌نویسی کردند، عموماً در بخش شبانه‌روزی زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۳۳۴ ق ۲۴ نفر از دختران این مدرسه موفق به اخذ مدرک دیپلم شدند.^۳

ب - میسیون‌های انگلیسی (کلیسای پروتستان)



مدرسه میسیون‌های انگلیسی میس رید در جلفا

۱- الدر، جان: تاریخ میسیون امریکایی در ایران ص ۴۰ - ص ۴۱.

۲- مجله گنجینه اسناد ص ۸۲

۳- رضازاده ملک، رحیم: تاریخ روابط ایران و ممالک متحده امریکا ص ۷۸ - ص ۷۴.

فعالیت این هیات در سال ۱۲۸۱ق / ۱۸۷۵م در جنوب ایران و جلغای اصفهان با تأسیس مدارس دخترانه و پسرانه آغاز شد. این میسیون‌ها فقط در بخش مسیحی‌نشین اصفهان خارجی وابسته به انجمن مبلغین کلیسا و انجمن تعلیم و تربیت دخترانه می‌توانستند فعال باشند. در اوایل قرن بیستم یک مدرسه دخترانه تحت نظر جی‌لیتون تأسیس گردید. این مدرسه در ابتدا به نام ادب و بعدها به نام مدرسه متوسطه دخترانه بهشت آئین شناخته شد.^۱

ج - میسیون‌های فرانسوی (کاتولیک‌ها)

فعالیت این دسته از میسیونرها در ایران قدمت بیشتری داشت اما تأسیس مدارس دخترانه توسط آنان دیرتر از سایر میسیونرها آغاز گردید. اولین مدرسه توسط فرانسویان تأسیس شد مدرسه سن ژوزف بود. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۷م توسط میسیون‌های کاتولیک فرانسوی در تهران دایر گردید. محل مدرسه در خیابان آرامنه تهران بود و فقط در مقطع ابتدایی فعالیت می‌کرد در ابتدا دانش‌آموزان دختر می‌پذیرفت ولی بعدها به صورت مختلط اداره گردید این مدرسه بعدها به مدرسه منوچهری به رسمیت شناخته شد.^۲ و در ازاء دریافت کمک مالی از دولت ایران موظف به پذیرش ۱۵ شاگرد دختر به طور مجانی بود و در ضمن می‌بایست از پروگرام وزارت معارف پیروی کند. درس زبان فرانسه و فارسی همزمان با هم در برنامه گنجانده شده بود و بعدها بر اثر درخواست دولت ایران قرائت قرآن و شرعیات اسلامی نیز به دانش‌آموزان مسلمان تدریس می‌شد.^۳

مادام دیولافوا که ماه مه ۱۸۸۱م به اتفاق شوهرش به تهران آمده بود درباره این مدرسه می‌گوید:

«چند سالی است که این خواهران در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر کرده و به تربیت کودکان چند خانواده اروپایی که در تهران اقامت دارند پرداخته‌اند. عده زیادی از دختران ارمنی هم به مدرسه آن‌ها می‌روند و عده بسیار قلیلی از مسلمانان هم اطفال خود را تحت پرستاری خواهران قرار داده‌اند، به این شرط که در عقیده و مذهب آن‌ها دخالت نکنند، دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن و خیاطی و اطوکنشی و خانه‌داری را یاد می‌گیرند، زبان فرانسه و مختصری تاریخ و جغرافیا هم به آن‌ها تدریس می‌شود. زنان اندرون شاهی هم گاهی این خواهران را می‌پذیرند و مساعدتی به آن‌ها می‌کنند. شاه هم سالیانه هزار و پانصد فرانک به آن‌ها اعانه می‌دهد و روی هم رفته اوضاع

۱- مجله ایران‌شهر ج ۲ ص ۱۲۱۲.

۲- مجله گنجینه اسناد سال اول - دختر اول ص ۸۲

۳- همانجا، سال دوم، دفتر سوم و چهارم ص ۹۷ - ص ۱۰۰.

مالی میسیون بد نیست.^۱



پیشکش دختران مليله دوز ارمني در مدرسه راهبه‌های کاتولیک

دومین مدرسه، مدرسه ژاندارک بود که توسط فرانسویان بنیانگذاری شد، این مدرسه توسط دختران تارک دنیا برای تحصیل دختران ایرانی تأسیس شده بود و در ابتدا به صورت دارالایتم اداره می‌شد. مدرسه شامل دوره ابتدایی و متوسطه بود و دانش‌آموزان مسلمان و مسیحی در دو کلاس جدا از یکدیگر تحصیل می‌کردند.^۲

در کلاس ارامنه فارسی تدریس نمی‌شد و به همین دلیل وزارت معارف در سال ۱۳۰۴ شمسی به مدرسه اعتراض کرد و خواهان تدریس دروس فارسی در مدرسه گردید. در این مدرسه معلمان کلاس‌های فارسی همگی از زنان ایرانی و معلمان کلاس‌های فرانسه همگی از دختران تارک دنیا انتخاب می‌شدند.^۳

مدرسه بعدی مدرسه آلیانس بنی اسرائیلیت فرانسوی بود که برای یهودیان دایر گشته

۱- دیولافوا: سفرنامه دیولافوا - ایران، کلد - شوش ص ۱۱۹ / مجله تعلیم و تربیت تاریخ معارف ایران، سال چهارم ش ۶ ص ۴۴۳.

۲- مجله ایرانشهر ج ۲ ص ۱۲۱۱ و مجله گنجینه اسناد سال دوم، دفتر سوم و چهارم ص ۱۷.

۳- مجله اسناد - سال دوم دفتر سوم و چهارم ص ۹۷ و ص ۹۸.

و دارای کلاس‌های دخترانه و پسرانه (به طور مختلط) بود و شعباتی در همدان، سنندج، اصفهان، کرمانشاه و شیراز داشت. این مدرسه فقط از پاره‌ای از محصلین شهریه دریافت می‌کرد و مخارج اصلی آن را اتحادیه آلیانس و یهودیان داخل ایران پرداخت می‌نمود. اجرای نمایش‌های مخالف عرف عمومی و عدم رعایت پروگرام وزارت معارف از طرف گردانندگان مدرسه، باعث بروز اعتراضاتی از طرف مردم مسلمان گردید. اما این مدرسه با آغاز جنگ جهانی اول مختل شد و در سال ۱۳۲۰ ش با نام مدرسه ملی اتحاد باز به فعالیت خود ادامه داد.^۱

مدرسه فرانکو پسران را نیز که در سال ۱۳۲۶ هـ. ق / ۱۹۰۸ م به وسیله مسیو یوسف‌خان ریشار (مؤدب‌الملک)^۲ تأسیس یافت می‌توان جزء دسته مدارس به شیوه فرانسوی دسته‌بندی نمود. وی در ابتدا کلاس‌های مدرسه را در منزل شخصی خود قرار داد. چند سال بعد این مدرسه شعبه دبیرستان پسرانه نیز تأسیس نمود. شعبه دخترانه نیز کلاس‌های متوسطه خود را از سال ۱۳۳۴ ق به بعد تأسیس نمود.^۳ این مدرسه برای نام‌نویسی، در روزنامه رعد چنین آگهی کرده بود:

«وزارت جلیله معارف نظر به لزوم تهیه معلمات، از چند سال پیش یک عده شاگرد به مدرسه فرانکو پسران سپرده است که برای معلمی تربیت کند، در این مدرسه که اول مدرسه متوسطه دختران است، سه کلاس جهت تحصیلات متوسطه دایر و مقرر می‌باشد به محصلاتی که دوره ابتدایی را تمام کرده تصدیق نامه وزارت معارف را در دست دارند، توصیه می‌شود که روز شنبه ۱۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۴ ق طرف ضیح به مدرسه مزبور واقع در محله حسن‌آباد، خیابان مؤدب‌الملک رفته و اسم خود را در دفتر مدرسه ثبت نمایند و مشغول تحصیل شوند که انشاءالله تعالی پس از اتمام تحصیلات متوسطه به گرفتن دیپلم رسمی وزارت معارف نایل شوند در این مدرسه علاوه بر دوره تحصیلات متوسطه، دوره ابتدایی هم برقرار است. شاگردهایی که از طرف دولت سپرده شده‌اند از تأدیه شهریه معافند. ولی شاگردان دیگر دو سه سال اول ابتدایی ماهی یک تومان و در سال‌های بعد متوسطه ماهی دو تومان می‌پردازند و آن‌هایی که مایل به تحصیل زبان فرانسه هستند در ماه یک تومان علاوه خواهند داد.

(مدیر مدرسه، ریشارخان مؤدب‌الملک)^۴

در سال ۱۳۰۸ شمسی تعداد شاگردان مدرسه دختران ۱۵۰ نفر و پسرانه ۱۰۳ نفر

۱- همانجا، سال دوم، دفتر سوم و چهارم ص ۹۹.

۲- پدر او یکی از استادان مدرسه دارالفنون بود که ناصرالدین‌شاه او را از فرانسه استخدام کرد وی با یک بانوی ایرانی ازدواج کرد و مسلمان شد.

۳- مجله گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول ص ۸۲ و دفتر چهارم ص ۹۶.

۴- روزنامه رعد - سال هفتم، ش ۲۴۱، چهارشنبه ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۴ - ۲۱ سنبله ۱۲۹۵.

گزارش شده است.^۱

مدارس دخترانه ایرانی :

تا بعد از نهضت مشروطیت و ایجاد مجلس شورای ملی از طرف ایرانیان مدرسه‌ای برای دختران ایجاد نشد، زیرا در نظر عامه مردم تأسیس مدرسه دخترانه امری ناپسند تلقی می‌شد و حتی پسران هم برای شرکت در مدارس جدید دچار مشکل بودند. بنابراین تحصیل دختران در خانواده‌هایی که به باسواد شدن دختران خود علاقه‌مند بودند، به وسیله معلم سرخانه انجام می‌شد.^۲

تأسیس مدارس دخترانه در ایران توسط هر گروهی که انجام می‌گرفت با مخالفت‌های زیادی روبرو می‌گردید. بعضی از علما آن را خلاف شرع اسلام می‌دانستند و بعضی می‌گفتند وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود.^۳ پس از انقلاب مشروطیت گفت و گوهایی بین نمایندگان و علمای طراز اول صورت گرفت. پاره‌ای از آنان چون ناظم‌الاسلام از تأسیس مدارس دخترانه حمایت نمودند و گفتند: «در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر ببوشیم، چه تا دخترها عالم نشوند، پسرها به خوبی تربیت نخواهند شد».^۴ در جواب وی میرزا سید محمد صادق رئیس مدرسه اسلام که مدرسه‌ای پسرانه بود گفت: «چیزی که مانع احداث مدرسه دخترانه است نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب است. فرضاً که حجه‌الاسلام منع معاندین را بردارند، با جوانان جاهل و اشخاص عذب و بی‌لجام چه کنیم؟ باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنیم، تا در موقع لزوم از دختران حمایت کنند و دیگر آنکه معلم مردانه نمی‌توان برای دختران آورده پس باید به فکر معلم زنانه باشیم».^۵

با تمام دشواری‌ها، پس از بالا رفتن سطح آگاهی‌های جامعه و احساس ضرورت ایجاد مدارس دخترانه، بانوان آزاداندیش و دلسوز ایرانی دست به کار شدند و در همان

۱- مجله گنجینه اسناد، سال دوم - دفتر سوم و چهارم ص ۹۷.

۲- محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ایران، ج ۱ ص ۴۱۲.

۳- ملک‌زاده، مهدی: انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ ص ۲۱۸.

۴- ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱ ص ۴.

۵- ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱ - ص ۴ و ص ۵.

۶- ضرورت ایجاد مدارس دخترانه در جامعه از گفتار خلیل خان ثقفی اعلم‌الدوله با مظفرالدین‌شاه بخوبی روشن می‌شود. وی در پاسخ به پرسش شاه مبنی بر اینکه چرا دخترش به مدرسه امریکایی می‌رود جواب مثبت داده و علت آن را نبودن مدارس دخترانه دولتی بیان می‌کند و از شاه خواهان ←

زمانی که نمایندگان به بحث و جدل پایان ناپذیر درباره چگونگی ایجاد این مدارس پرداخته بودند، به تأسیس اولین مدارس دخترانه ایرانی اقدام نمودند، این اقدامات درحالی صورت گرفت که اوضاع ایران بسیار منقلب بود و هرگونه نوگرایی در جامعه با دیده شک و تردید نگریسته می‌شد.

مدرسه دوشیزگان :

نخستین بار در سال ۱۳۲۴ ق مدرسه‌ای به نام مدرسه دوشیزگان توسط بانو بی‌بی‌خانم وزیراف، برای دختران گشایش یافت. اما اقدام جسورانه وی با مخالفت بسیاری روبرو گشت به طوری که پاره‌ای از مخالفان تصمیم به ویران کردن مدرسه گرفتند. سر چارلز مارلینگ سفیر کبیر وقت انگلستان در نامه‌ای که به ادواردگری می‌نویسد و درباره این مدرسه می‌گوید :

«سیو دوهارتوپک پیش از ظهر امروز داستان جالبی برایم گفت و آن اینکه همسر یکی از غلامان ما الهام‌بخش یک انجمن زنان است که مخصوصاً ماهیت زبانش دارد. واقعیت مطلب این است که زن مزبور (بی‌بی‌خانم) در طبقه خود برخلاف معمول زنی است که خوب تحصیل کرده و سه ماه است که یک مدرسه دخترانه تشکیل داده و دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می‌خوانند.»^۱

در طی فشارهای بی‌رویه مخالفان مدرسه دوشیزگان، بی‌بی‌خانم به وزارت معارف شکایت نمود. اما در جواب به وی گفته شد که صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود. سرانجام، با وجود ایستادگی بی‌بی‌خانم در برابر مشکلات، مدرسه دوشیزگان تعطیل شد، بعد از جریان به توب بستن مجلس شورای ملی، بی‌بی‌خانم پیش صنیع‌الدوله (وزیر معارف) رفت. این بار تقاضای وی پذیرفته شد، مشروط بر اینکه فقط دختران بین ۴ تا ۶ سال در مدرسه تحصیل نمایند و کلمه دوشیزه نیز از تابلوی مدرسه حذف شود.^۲

مدرسه ناموس

این مدرسه در سال ۱۳۲۶ ق توسط خانم طوبی آزموده در خیابان فرمانفرما، نزدیک چهارراه حسن‌آباد تأسیس شد.^۳ وی که فرزند میرزا حسن‌خان سرتیپ بود در سال

← مدارس دخترانه دولتی می‌شود. رجوع شود به تقفی، خلیل‌خان - مقالات گوناگون، تهران: ۱۳۲۲، ص ۱۷۶.

۱- معاصر، حسن: تاریخ مشروطیت ایران ص ۷۴۸.

۲- مجله گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ص ۸۲.

۳- همانجا سال اول، ص ۸۳.

۱۳۰۳ ق متولد شد و در چهارده سالگی به عقد عبدالجسین میرپنج که مرد دانشمندی بود در آمد. وی مدتی به تحصیل در زبان‌های عربی، فارسی و فرانسه پرداخت و سپس به فکر افتاد تا نهال دانش را در دل و جان دختران ایرانی بکارد. او با شرایط آن روزگار آشنایی داشت با تدبیری جدید شروع به کار نمود. در ابتدا به تأسیس کلاس‌های اکابر برای بانوان اقدام نمود و سپس قرآن و تعالیم مذهبی و علم الحدیث را در دروس گنجانده و سالی یک بار در مدرسه مجالس روضه‌خوانی ترتیب داد و از اولیاء شاگردان دعوت به عمل آورد و آیه‌هایی از قرآن کریم در جهت فراگیری علم و دانش به آنان گوشزد نمود.^۱ تهیه آموزگاران زن در آن عصر بسیار مشکل بود بنابراین وی ناچار بود از دوستان شوهر خود درخواست کند تا کتب مورد لزوم شاگردان را تهیه کنند و سپس پس از آموزش دیدن خود به تعلیم دوشیزگان مدرسه می‌پرداخت. بعد از مدتی وی از کمک‌های بی‌دریغ سید جواد خان سرتیپ، میرزا حسن رشیدی، نصیرالدوله و ادیب‌الدوله برخوردار گردید.^۲

مدرسه ناموس بعدها به صورت یکی از مهم‌ترین و مجهزترین مدارس متوسطه تهران در آمد.^۳ از فارغ‌التحصیلان این مدرسه می‌توان از بانو توران آزموده (خواهرزاده طوبی‌خانم) بانو فخر عظیمی ارغون، بی‌بی خانم خلوتی، گیلان خانم، فرخنده خانم و مه‌تاتور سمیعی نام برد.^۴

مدرسه پرورش:

در سال ۱۳۲۱ ق طوبی رشیدی در قسمت مجرای خانه خود مدرسه دخترانه‌ای بنام پرورش دایر نموده گرچه اقدام وی با استقبال مردم روبرو گردید و چند روز بعد از تأسیس ۱۷ تن شاگرد داشت اما فراشان دولتی تابلوی او را با فحش و تهدید برداشتند و مدرسه را منحل کردند.^۵

تا این زمان مدارس رسمی که از سوی بانوان ایرانی تأسیس می‌گردید جنبه رسمی دولتی نداشت و گرچه گاهی اوقات نمایندگان مجلس یا اعضای دولت از آنان به طور تلویحی حمایت می‌نمودند، اما هرگاه به عللی مخالفان قد علم کرده برخلاف آنان گام بر می‌داشتند، هیچ قانون و مرجع رسمی نبود که با آنان مقابله نماید. به همین دلیل بانوان

۱- بامداد، بدرالملوک: زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید ج ۱ ص ۴۱ و ص ۴۲.

۲- همانجا ص ۴۳.

۳- مجله اسناد، سال اول، دفتر اول ص ۸۳.

۴- بامداد، بدرالملوک: زنان ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید ص ۴۲.

۵- سوانح عمر ص ۱۴۸.

ایرانی دست به دامان مجلس شورای ملی شدند و تقاضایی بدین مضمون به مجلس ارسال داشتند :

«... برخداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را بر پایه استوار نهند و به تربیت نسوان بپردازند... در هزار سال پیش، دولت اسلام نخستین دولت متمدن روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم و معلمین عالم از اهل ایران بودند در اسلامبول که نسبت به سایر نقاط اروپا نشر علم اساس و تقدم داشت، به واسطه حکما و دانشمندان بخارایی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکمای آن عهد را اروپاییان با احترام می‌برند، پس چه شد که آن‌ها به علت علمی که از ما گرفته‌اند، پیش افتاده‌اند، سهل است که آن را تکمیل کرده‌اند و از آموزگاران خود درگذشتند و آن‌ها را محتاج به خود کردند؟ آیا می‌توان گفت اهل ایران باهوش طبیعی و استعداد خداداد احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند؟ نه بلکه به واسطه این بود که آن‌ها زن‌هایشان را تربیت کردند... ملت ایران زودتر از ملت ژاپن با اروپا مرآه پیدا کرده، چرا مثل آن‌ها ترقیات عصر جدید را فرا نگرفت؟... همه به واسطه این نکته است که زن‌های فرنگی به واسطه علم معنای هیأت اجتماعی را می‌فهمند ولی... زن‌های مسلمان جز کینه‌ورزی با یکدیگر، تربیت کودکان به مقتضای سلیقه خود، چیز دیگر نمی‌دانند... وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنند، جوانان، مردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت.»^۱

از آنجایی که بالابردن سطح فرهنگ جامعه از اهداف اصلی انقلاب مشروطه به حساب می‌آمد، در سال ۱۳۲۷ ق کلیه دبستان‌های تهران دولتی شدند و رسماً تحت نظارت اداره فرهنگ قرار گرفت و ۴۶ باب مدارس دخترانه و پسرانه تأسیس گردید.^۲ از جمله مدرسه‌هایی که از این سال به بعد تأسیس گردید می‌توان به مدارس مشروطه زیر اشاره نمود :

مدرسه عفاف :

در سال ۱۳۲۷ ق مدرسه عفاف در سه‌راه عودلاجان به مدیریت علویه رشدیه تأسیس گردید.^۳

۱- روزنامه مجلس - ش ۶ - ۱۶ شوال ۱۳۲۴.

۲- کسروی تبریزی، احمد: تاریخ انقلاب مشروطه ج ۱ ص ۳۶۲ اعظام اقدسی، حسن: خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله ج ۱ ص ۲۷۳ و ص ۲۷۴.

۳- سوانح عمر ص ۱۴۸.

مدرسه تربیت :

این مدرسه نیز در سال ۱۳۲۷ ق توسط خانم طوبی رشدیه در چهارسو چوبی دروازه قزوین تأسیس شد و از مدارس بسیار خوب تهران به حساب می‌آمد.^۱

مدرسه شمس المدارس :

این مدرسه در سال ۱۳۲۷ ق توسط خانم عطایی در خیابان عین‌الدوله تأسیس گردید.^۲

مدرسه حجاب :

این مدرسه نیز در همین سال توسط خانم رشدیه درگذر معیر تأسیس شد.^۳

مدرسه صدوقی :

مدرسه صدوقی به مدیریت خانم رشدیه در سال ۱۳۲۹ ق در گذر مستوفی تأسیس گردید.^۴

مدرسه خیرات الحسان :

مدرسه خیرات الحسان در سال ۱۳۲۹ ق در محل پاچنار تهران به مدیریت خانم رشدیه تأسیس گردید.^۵

مدرسه عفتیه :

این مدرسه در سال ۱۳۲۹ ق در خیابان سیروش توسط خانم صفیه یزدی دایر گردید. شوهر این خانم مرحوم آقا شیخ محمد حسین یزدی از علمای طراز اول مشروطیت بود. وی پس از اینکه به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید، همسر خویش را تشویق نمود تا مدرسه‌ای در خیابان تهران تأسیس نماید.^۶

۱- همانجا ص ۱۴۸.

۲- سوانح عمر ص ۱۴۸.

۳- همانجا ص ۱۴۸.

۴- همانجا.

۵- همانجا ص ۱۴۸.

۶- مجله گنجینه اسناد - سال اول، دفتر اول ص ۸۳.

بانو صفیه یزدی علاوه بر تدریس در مدرسه، سخن‌رانی‌هایی درباره مقام و حقوق زن ایراد می‌نمود تا جایی که از سوی وزارت فرهنگ به او اخطار گردید که غیر از برنامه رسمی نباید موضوعات دیگری نزد شاگردان مطرح گردد. اما نفوذ بیش از حد مرحوم محمد حسین یزدی از انحلال مدرسه جلوگیری نمود.^۱

مدرسه ترقی بنات :

این مدرسه در سال ۱۳۲۹ ق توسط بانو ماهرخ گوهرشناس در کوچه ظهیرالاسلام تأسیس شد. وی که فرزند حاجی میرزا جعفر بود در سال ۱۲۸۸ ق به دنیا آمده و بعدها با میرزا محمد باقر تاجر ازدواج نموده و از شروع انقلاب مشروطه در مبارزات شرکت جسته بود. بانو ماهرخ پس از تأسیس مدرسه تمام وقت خود را به پرورش دختران ایرانی اختصاص می‌داد و کسانی را که تمکن مالی نداشتند و از استعداد کافی برخوردار بودند مجاناً در مدرسه می‌پذیرفت. مدرسه ترقی بنات یکی از با اعتبارترین مدارس دخترانه آن عصر به حساب می‌آمد.^۲

مدرسه تربیت نسوان :

این مدرسه در سال ۱۳۲۹ قمری توسط بانو امیر صبحی ماه‌سلطان خانم در تهران گشایش یافت. وی در سال ۱۲۹۴ ق متولد شده و پدرش یکی از تجار روشنفکر بود که دخترهای خود را در خانه به تحصیل علوم وا داشته بود. این بانو که بعد از رسیدن به سن بلوغ با میرزا اسدالله مجتهد ازدواج نموده بود، بقیه تحصیلات خود را پس از ازدواج ادامه داد و در طول انقلاب مشروطیت نیز با آزادیخواهان همگام شد و به عضویت جمعیت زنان مشروطه طلب تهران در آمد و در انجمن مخدرات وطن فعالیت نمود. وی مدرسه تربیت نسوان را به منظور بالا بردن سطح سواد زنان جامعه تأسیس نمود و با آنکه بارها از سوی مخالفین مورد ضرب و شتم قرار گرفت اما از ادامه کار منصرف نشد. وی نیز در ماه محرم مجالس روضه‌خوانی در مدرسه برپا می‌داشت و ساعات زیادی را در مدرسه برای تدریس شرعیات اختصاص می‌داد. وی هر طور بود می‌کوشید تا ثابت کند که تحصیل علم با داشتن ایمان مبنایت ندارد. بعدها نام این مدرسه به فروهر تغییر یافت.^۳

۱- بامداد بدرالملوک : زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید ج ۲ ص ۳۳ - ص ۳۱.

۲- همانجا ج ۲ ص ۳۵ - ص ۳۸.

۳- بامداد، بدرالملوک : زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید ج ۲ ص ۴۰ - ص ۴۱.

مدرسه فرحیه نوباوگان :

این مدرسه در سال ۱۲۳۵ ق با اجازه وزارت معارف و اوقاف و پس از اخذ ضمانت از خانم فرخ‌الملوک، در چهارراه حاج شیخ هادی تهران تأسیس یافت. خانم فرخ‌الملوک قبل از تأسیس مدرسه مدت دوازده سال در مدارس دیگر تدریس نموده بود و با کار تعلیم و تربیت آشنایی داشت.^۱

مدرسه حسنات :

این مدرسه در سال ۱۳۳۶ ق به مدیریت سکینه شهرت و به تشویق میرزا حسن رشیدی در چهارراه معزالسلطان تأسیس گردید و پس از مدتی تغییر نام داده به مدرسه ژاله موسوم شد. مدرسه مزبور دارای دوازده کلاس بود و از مدارس معتبر تهران محسوب می‌شد.^۲

مدارس دخترانه ایرانی در شهرستان‌ها :

الف) تبریز :

دبستان فرهنگ

این دبستان را خانم فاطمه مشهور به علویه خانم فرهنگ قهرمان در سال ۱۲۹۲ ش در محله نوبر تبریز تأسیس نمود و در اداره آن از رهنمودهای برادر خود رسام ارزنگی استفاده نمود. این مدرسه بعد از مدرسه پروین که توسط امریکایی‌ها در تبریز تأسیس شده بود، دومین مدرسه دخترانه به حساب می‌آمد. علویه خانم علوم لازمه را از برادر خود رسام می‌آموخت و آن را در مدرسه به دختران تعلیم می‌داد این مدرسه در ابتدا ۱۲۰ نفر شاگرد داشت و بعدها تا ۱۵۰ نفر رسید.^۳

دبستان فرخی :

در سال ۱۲۹۹ شمسی توسط عده‌ای از ارامنه ایرانی مقیم ایران که در تبریز ساکن شده بودند، هفت نفر از آنان برای تعلیم و تربیت جوانان دختر و پسر ایرانی مؤسسه‌ای

۱- گنجینه اسناد، سال اول - دفتر اول ص ۸۳

۲- همانجا ص ۸۳

۳- سبحانی، رضا امین : تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز ج ۱ ص ۴۴ و ص ۴۵.

به نام قیمنازیه اثاث و ذکور (دبیرستان دختران و پسران) تشکیل دادند. این مدرسه دارای کلاس‌های ابتدایی و متوسطه بود و در آن علاوه بر زبان ارمنی، زبان فارسی نیز تدریس می‌شد.^۱

دبستان عزت :

این دبستان در سال ۱۳۰۰ش توسط ماه‌سلطان خانم معروف به علویه سید پیران با کمک میرزا ابراهیم ادیب تأسیس گردید از سال ۱۳۱۵ش تحت نظارت اداره فرهنگ در آمد.^۲

دبستان قدسیه :

این دبستان نیز در سال ۱۳۰۰ شمسی توسط خانم منیره صراف در ابتدا تحت نام مدرسه بنات اسلامی دایر گشت ولی بعد از مدتی دبستان قدسیه تغییر نام داد و در سال ۱۳۱۵ش تحت نظارت اداره فرهنگ و معارف در آمد.^۳

از مدارس دیگر تبریز می‌توان به :

- دبستان بانوان که در سال ۱۳۰۱ش توسط مرحوم ادیب و خانم وی تأسیس شد.^۴
- مدرسه اثاث که سال ۱۳۰۲ش، توسط میرزا آقاخان مقتدرالایاله نصیری و حاج اسماعیل امیر خیزی تأسیس شد.^۵
- دبستان دولتی بنات پهلوی که در سال ۱۳۰۴ش به مدیریت خانم عزیز، نیساری تأسیس شد.^۶
- مدرسه عالیہ حجاب که در سال ۱۳۰۵ش توسط راضیه خانم بصیر افتتاح شد.^۷

(ب) مشهد :

یک باب مدرسه دخترانه توسط فروغ آذرخش دایر گشت.

۱- همانجا، ص ۷۳ - ص ۷۴.

۲- همانجا، ص ۸۳

۳- همانجا ص ۸۵

۴- همانجا ص ۸۷

۵- سبحانی، رضا امین : تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز ج ۱ ص ۹۸.

۶- همانجا، ص ۹۸.

۷- همانجا، ص ۱۰۰.

ت) اصفهان :

در سال ۱۳۳۶ق مدرسه‌ای دخترانه بنام مکتب‌خانه شرعیات توسط بانو صدیقه دولت‌آبادی تأسیس گشت. جد وی ملاعلی مجتهد نوری مقیم اصفهان و پدرش حاج میرزا هادی دولت‌آبادی از علمای معروف اصفهان بودند. وی پس از تأسیس این مدرسه با مخالفت‌های بسیاری روبرو گشت به طوری که ناچار شد اصفهان را رها کند و به تهران مهاجرت نمود.^۱

ج) فارس :**مدرسه عصمتیه :**

این مدرسه توسط آقای خوشنویس‌زاده و با سرپرستی خانم «حیا» تأسیس شد این مدرسه دارای ۶ کلاس بود و تا سال ۱۳۱۴ش فاقد امتیازنامه رسمی از وزارت معارف بود. تا اینکه بالاخره موفق به اخذ امتیازنامه گردید.^۲

هـ) رشت :

مدرسه نسوان در رشت توسط حاجی آقا حسین که خانه‌اش را بصیرالدوله برادر ادیب‌الممالک فراهانی برای مدرسه نسوان اجاره کرده و نخستین مدرسه نسوان را در آنجا دایر نمود.^۳

دارالمعلمات

در سال ۱۳۳۷ق نصیرالدوله وزیر معارف کلبینه وثوق‌الدوله پس از تأسیس اداره تعلیمات نسوان اقدام به تأسیس ده مدرسه دولتی^۴ و یک مدرسه تربیت معلم به نام دارالمعلمات به مدت ۴ سال نمود. شرط ورود بدان دارا بودن گواهینامه دوره ابتدایی بود. در قسمت اول شاگردان دوره اول اصول تعلیم و تعلم را می‌آموختند و خود در مدارس تدریس می‌نمودند. سایر معلمین مدارس نیز برای یک‌نواختی کار تدریس مدارس،

۱- بدرالملوک بامداد: زن ایرانی... ص ۵۰ و ص ۵۱ و مجله اسناد، سال اول، دفتر اول ص ۸۴

۲- مجله اسناد، سال اول، دفتر اول ص ۸۴

۳- فخرایی: یادگار نامه فخرایی ص ۱۲ و ص ۱۵ و ص ۱۸.

۴- مدارس نمره ۳۱ الی ۴۰ که در ناحیه ارک، دولت، حسن‌آباد، سنگلج، قنات آباد، محمودیه قاجاریه، بازار عودلاجان و شهر نو تأسیس شد. برای اطلاع بیشتر به مجله گنجینه اسناد سال اول - دفتر اول ص

هفته‌ای یک‌روز در آنجا تعلیم می‌دیدند. دارالمعلمات در ابتدا تحت ریاست یوسف خان ریشار (مودب‌الملک) اداره می‌شد. این مدرسه از سال ۱۳۰۰ شمسی از فرانکو پرسیان جدا شد و بانو فصیح‌الملوک مهام مدیریت آن را به عهده گرفت. در سال ۱۳۰۴ ش دکتر عیسی صدیق (رئیس تعلیمات نسوان) از یک بانوی فرانسوی بنام «هلن هس» برای اداره امور آن استفاده نمود. شاگردان این مدارس از پرداخت شهریه معاف بودند البته بعد از اتمام تحصیل موظف به انجام کار در مدارس دولتی بودند.^۱

دارالمعلمین :

در سال ۱۳۳۸ق در زمان وزارت میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله) مرکز دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد و محل آن در خیابان شاه اول کوچه نوبهار بود. این مدرسه دو کلاس داشت. کلاس اول برای تربیت معلمین مدارس ابتدایی و کلاس دوم برای تربیت مدارس دبیرستان بود. برنامه درس به طوری بود که دانش‌آموزان ساعات عملی (تدریس در دبستان‌ها) را نیز می‌گذراندند.^۲ و برنامه آموزشی آن تقریباً مشابه آموزش متوسطه بود.^۳

در این آموزشگاه‌ها مشاهیر دانشمندان ایرانی چون ابوالحسن فروغی، عباس اقبال، ابوالقاسم بهرامی، حبیب‌الله ذوالفنون، رضازاده شفق، بدیع‌الزمان فروزانفر و... تدریس می‌نمودند.^۴

روزنامه و مجلات زنان :

در اواخر دوره قاجار و در سیزدهم استبدادی آن عصر روزنامه‌های منتشر شده در خارج از کشور یکی از مهم‌ترین عوامل اطلاع‌رسانی در کشور بود. پس از انقلاب مشروطیت روزنامه‌ها این ویژگی را حفظ نمود و اقشار جامعه دیدگاه‌ها، هدف‌ها و نظریات خود را توسط آن‌ها مطرح می‌کردند. زنان نیز مانند دیگر اقشار در روزنامه‌های این عصر، به انتشار مقالات و مکتوبات و انتقاد پرداخته و از شرایط زیستی زنان انتقاد کردند. شایان ذکر است که دامنه فعالیت زنان در دوره‌ی مجلس اول محدود بود آنان با انتشار مقالات در روزنامه‌های عصر مشروطه خواست‌ها و نظریات خود را ابراز می‌کردند اما پس از فتح تهران و گسترش فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی انتشار

۱- مجله گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ص ۸۵ و ص ۸۶

۲- مجله پزشکی، سال سیزدهم - ش ۱۱ و ص ۱۲.

۳- سالنامه دانشسرای عالی سال ۲۰ - ۱۳۱۹، ص ۳.

۴- همانجا، ص ۲.

روزنامه‌های ویژه زنان ضرورت یافت و زنان روشنفکر و ترقی‌خواه ایرانی با امکانات محدود خود قدم به عرصه نهادند. از دوره دوم مجلس شورای ملی تا سلطنت رضاشاه مجموعاً هفت نشریه مخصوص زنان قدم به عرصه نهاد.

روزنامه دانش :

این روزنامه، اولین روزنامه یا مجله‌ای است که به منظور بیداری زنان از افق مطبوعات ایران درخشید. این روزنامه از دهم ماه رمضان ۱۳۲۸ ق تا ۱۳۲۹ ق در سی شماره روی کاغذ نیم‌ورقی چاپ می‌شد. در مورد مدیریت این روزنامه اختلاف نظر وجود دارد چه محمد صدرهاشمی مدیر این روزنامه را خانم دکتر حسین کحال‌زاده می‌داند، اما شادروان محیط طباطبایی معتقد است که خانم دکتر کحال‌زاده خود پزشک بوده و هیچ‌گونه انتسابی با دکتر حسین خان کحال‌زاده ندارد. ایشان می‌گویند :

«در برخی از شماره‌های این روزنامه اعلانی دیده می‌شود که خانم دکتر کحال همه روزه جز جمعه‌ها در اداره روزنامه دانش برای معالجه چشم حاضر است و این خود نشان‌دهنده این است که دکتر کحال خود خانم پزشک است نه زن دکتر کحال.»^۱

این روزنامه پیش از آنکه عمرش به یک سال رسد تعطیل شد. مسلک اصلی روزنامه مانند روزنامه‌های بعدی زنان، تربیت نسوان و دوشیزگان ایرانی و تصفیه اخلاقی آنان بود و در آغاز قید شده بود که روزنامه‌ای اخلاقی، بچه‌داری و خانه‌داری است.

در این سه شماره اول روزنامه ع. صفوت به عنوان سردبیر در زیر نام خانم مدیر قید می‌شود اما از شماره چهارم به بعد تنها نام مدیر و صاحب امتیاز را دارد. محیط طباطبایی معتقد است که بعید نیست ع. صفوت همان صفوت تبریزی باشد که مانند امیر خیزی به همراهی ستارخان به تهران آمده بود و بعدها از ادبا و فرهنگیان معروف آذربایجان محسوب شد.^۲

موضوعات روزنامه از روش مقرر روزنامه خارج نبوده و اخبار مربوط به مدارس دختران در غالب شماره‌های آن دیده می‌شد. مقالاتی در زمینه پیشرفت بانوان داشت از آن جمله سلسله مقالاتی است به قلم بانویی بنام و امضای «اشرف‌السادات» و داستان‌هایی به صورت پاورقی که در هر شماره قسمتی از آن چاپ می‌شد. در شماره بیست و نهم روزنامه از امتحانات مدرسه هنر دختران کردستانی که مربوط به شرکت علمیه فرهنگ بوده تفصیلی نقل می‌کند که در آن شعر و خطابه ادیب‌الملک و همشیره

۱- محیط طباطبایی : تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران - ص ۱۷۲.

۲- همانجا ص ۱۷۲.

او (شاهین) در همین مورد ضمن اخبار مربوط به این امتحان آمده است.^۱

روزنامه شکوفه :

روزنامه شکوفه دومین روزنامه است که در عرصه مطبوعات ایران به منظور بیداری نسوان انتشار یافت. این روزنامه در سال ۱۳۳۰ق^۲ در تهران بدنبال روزنامه دانش که به علت عدم توانایی مالی تعطیل شده بود، توسط خانم مزین السلطنه رئیس مدرسه مزینه (دختر آقا میرزا سید رضی رئیس الاطباء) تأسیس گردید. اسم روزنامه (شکوفه) به خط نسخ نوشته شده و در بالای آن این شعر درج گردیده است :

باد آمد و بوی عنبر آورد بادام و شکوفه بر سر آورد
قیمت روزنامه یک ساله ۵ قران، شش ماهه ۳ قران و تک نمره همه جا صد دینار بود.
این روزنامه نیز مانند دانش در زیر عنوان «شکوفه» بدین قسم معرفی شد : «روزنامه‌ای است اخلاقی و ادبی، حفظ‌الصحة اطفال، خانه‌داری، بچه‌داری، مسلک مستقیمش تربیت دختران و تصفیه اخلاقی زنان است»^۳

بیشتر مندرجات این مجله راجع به مدارس نسوان است. از سال دوم انتشار این روزنامه مقالات و اشعاری از مرحوم ادیب‌الممالک درج گردیده. در شماره اول سال چهارم این روزنامه قصیده‌ای از ادیب‌الممالک راجع به ماده تاریخ سال چهارم شکوفه بدین مضمون درج گردیده :

گفتم به ادیب بشهر تاریخش زیبا و ستوده مصرعی بر گو
افزود یکی بر آن سپس گفتا گیتی شده از شکوفه چون مینو (۱۳۳۴)
در دیوان ادیب‌الممالک چاپ وحید ص ۴۷۸ دو فرد شعر زیر به عنوان (تفریط
جریده شکوفه) چاپ شده
فروغش گر بتابد بر شکوفه شود روی زمین یکسر شکوفه
گل از خار آورد در سنگ خارا پیر دارد چون ز خاک تر شکوفه^۴

صفحه چهارم روزنامه شکوفه مصور بود و در شماره اولش کار فال‌گیری را تقبیح می‌کرد. از شماره پنجم به بعد خط روزنامه نستعلیق شده است و از سال دوم به بعد با حروف سربی چاپ گردیده ولی صفحه تصویر آن باز به همان نحو سابق روی سنگ

۱- صدرهاشمی، محمد : تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ ص ۲۶۶ و ص ۲۶۷ / محیط طباطبایی تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۱۷۲.

۲- محمد صدرهاشمی در کتاب خود سال ۱۳۳۱ق را قید کرده است.

۳- صدرهاشمی، محمد : تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۸۰

۴- همانجا، ج ۳ ص ۸۱

چاپ می‌شده است. انتشار روزنامه به واسطه غوازش ناشی از جنگ بین‌الملل اول نامنظم شد.^۱

روزنامه زبان زنان :

این روزنامه در اصفهان به مدیریت بانو صدیقه دولت‌آبادی (خواهر حاجی میرزا محمد دولت‌آبادی) در سال ۱۳۳۷ ق مطابق ۱۲۹۸ ش به چاپ رسید. زمان چاپ این روزنامه دقیقاً سه سال پس از تعطیل روزنامه شکوفه و ترتیب انتشار آن پانزده روز یک بار بود و در زیر عنوان آن این عبارات درج شده بود: «فقط اعلانات و مقالات ولوایح خانم‌ها و دختران مدارس پذیرفته می‌شود و در طبع و جرح آن اداره آزاده است.»^۲ این روزنامه اولین روزنامه‌ای است که به اسم زنان و با فکر و قلم بانوان نگاشته شد. و به تدریج از مسلک مقرر روزنامه‌های زنان تا آن زمان، که بحث درباره مسائل مخصوص به زنان بوده. در آمده و به موضوعات دیگری پرداخت و مقالات مختلف درباره اخبار داخلی و خارجه منتشر ساخت. این مقالات معمولاً پس از درج مقاله اصلی که راجع به زنان بود، قرار می‌گرفت. کلیه مقالات این روزنامه چه مقالات ابتدایی که در رابطه با مشکلات زنان و مسائل مختص آن‌ها بود و مقالاتی که پس از آن درج می‌گردید هدفی جز کسب آزادی و حقوق واقعی زنان نداشت. از جمله عنوان مقالات این مجله می‌توان به «زنان و علوم» و «زن بیچاره نیست» اشاره نمود. به تدریج روزنامه جنبه جنجالی پیدا نمود و به مناقشه قلمی با مردان پرداخت و موضوع آزادی و استبداد را بیش از هر چیز به بحث گذارد. کم کم کار به جایی رسید که مورد حمله مخالفان قرار گرفت و خانم صدیقه دولت‌آبادی ناچار به ترک اصفهان و مهاجرت به تهران گردید. خود وی در ش ۳۱ سال دوم ۱۳۳۹ قمری (مطابق با کودتای حوت ۱۲۹۹ ش) چنین نوشته است:

«دشمنان تفنگ می‌کشند

چنانکه سابقاً گفتیم یکی از راه‌هایی که اسباب بیداری ملت پاکدامن ایران را فراهم می‌سازد، نطق و نگارش وطن‌پرستان واقعی مملکت است. بیداری قوم افزار محافظه استقلال وطن می‌باشد. سه گروه یعنی مستبدین و دزدان و دشمنان ایران یک روش هستند. البته مستبدین بر ضد آزادیخواهان و دزدان بر علیه پاکان و دشمنان به نابودی وطن‌پرستان کوشش دارند. یقیناً این سه جمعیت از حیث دوره، پول و میادین کار قوی و توانا می‌باشند. بزرگ‌ترین کوشش اینان عوام فریبی است و همیشه سعی دارند که عوام چشم و گوش بسته بمانند و افکار سران ملت، آزادیخواهان و

۱- محیط طباطبایی: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۱۷۳ - ص ۱۷۴.

۲- صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۶.

وطن پرستان نه از راه نگارش و نه از طریق نطق میدان پیدا نکنند و همیشه در رعب و فشار خفه و فراموشی افتاده باشند، تا خودشان توانسته باشند که ناحق را حق جلوه بدهند.

از روز طلوع زبان زنان ما حس کردیم که سه گروه فوق‌الذکر بر ضد ما فعال شده و هرچه از عمر زبان زنان گذشت، همان اندازه اعمال دشمنان آنان برضد روزنامه زیادتر گردید. آغاز حملات، در ماه شعبان گذشته چند دفعه خانه مدیر ما و کارکنان زبان زنان مورد حملات و تهدید دزدان واقع گردید و با وجود درخواست از نظمیة و اقدامات مأمورین اداره نظمیة امروزه دست به تفنگ شده‌اند. . . و به مرور با وجود مراقبت آژان‌ها، مکرراً به منازل ما حمله کردند، هنوز منبع و مرکز این حمله‌وران و دزدان به طور مستند و رسماً علناً به دست نیامده است و گرفتار نگردیده‌اند. . .

اینک باید گفت، آری باید فریاد کشید و نوشت؟ ای وطن پرستان واقعی؟ ای نویسنده‌گان پاک دامن؟ و ای آزادیخواهان درست بشنوید و ببینید که چگونه خادمین ملک و ملت و اقلام فداکار را تهدید می‌کنند ما اینک با صدای بلند خطاب به همه مستبدین و دزدان و دشمنان کرده و می‌گوییم :

«ما را عشق وطن، ما را آرزوی پرورش مشروطیت ایران و ما را افتخار خدمت در نگاهداری استقلال با معنی ایران به میدان معارف دواند، ما برای رستگاری ملت از روزگار تاریک و برای نجات خواهران بی‌نوی خود و برای یاری وطن قلم به دست گرفتیم. . . ما از کشته شدن باکی نداریم و بلکه فداشدن در راه وطن و ملت آزاد خود افتخار می‌کنیم. زنده باد ایران، نیست باد استبداد، نابود باد دشمنان ایران»^۱

صدیقه دولت‌آبادی پس از مهاجرت به تهران در سال ۱۳۰۰ شمسی مجله زبان زنان را منتشر نموده و این مجله در واقع دنباله همان روزنامه زبان زنان می‌باشد.

مجله عالم نسوان:

مجله عالم نسوان در تهران به صاحب‌امتیازی نوابه خانم صفوی و تحت نظر مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی زنان امریکایی (ایران بیت نیل) در سال ۱۳۳۸ ق مطابق با میزان ۱۲۹۹ شمسی انتشار یافت. این مجله هر دو ماه یک‌بار در ۳۸ صفحه به قطع کوچک خشتی طبع می‌گردید. قیمت یک‌سال مجله ده قران بود. این مجله کلاً به توسط فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه بیت نیل انتشار می‌یافت و مقالات آن مختص زنان بود. خود مجله مرام خود را چنین بیان می‌کند :

«در این عصر جدید و دوره سعید که نیز فروزان معارف از افق ایران ما تابان گردیده غنچه امید از باغ آرزوی معارف پروران شکفته و روح حیات مطبوعات در کالبد وطن دمیده مجله عالم نسوان با قدم‌های ضعیف و لرزان پا به دایره مطبوعات گذارده خواهران ایرانی خود را تهنیت

می‌گویند و درود می‌فرستد. مجمع نسون فارغ التحصیلان ایران بیت نیل (مدرسه دختران امریکایی) روزگاری متمادی است که آرزومند تأسیس یک مجله برای خانم‌های ایرانی بوده خوش‌بختانه امروز به آن روز فیروز رسیده است و به انتشار عالم نسون موفق گردیده است، غرض از تأسیس عالم نسون تعاون در تعالی و ترقی نسون و تشویق آنان به خدمت وطن و خانواده و حس اداره امور بیتی می‌باشد. مجله عالم نسون هر دو ماه یک نمره طبع و توزیع می‌شود و ابدأ قصد انتشار اخبار سیاسی که در روزنامه‌های یومیه خوانده می‌شود نداشته فقط مطالبی برای زنان ایرانی نهایت لزوم را دارد مطرح می‌گردد.^۱

در هر شماره روی جلد بالای عنوان «مجله عالم نسون» عبارت یا شعری مخصوص چاپ می‌شد. به عنوان مثال در شماره اول عبارت «الجنه تحت اقدام الامهات» قید شده بود و نیز:

شماره دوم

بود چشم انبای آن خانه کور
که بانوی آن بناشد از علم کور

شماره سوم

در مملکتی که زن حقیر است
شک نیست که مرد آن فقیر است

شماره ششم

گر چو غیرت بود ما را ودیعت در نهاد
بهر اثبات حقوق خود نمایم اجتهاد

شماره یک سال ۲

نسون ننگ و ذلت و پستی تا چند؟
در حالت نیستی و هستی تا چند؟
بازیچه بدن به دست زندان تا کی؟
در قید هوا و مدپرستی تا چند؟

شماره ششم سال ۲

همت همت که روز بیداری ماست
غیرت غیرت که وقت هشیاری ماست
فرصت فرصت که کار با یاری ماست
جرأت جرأت که عصر دلداری ماست^۲

۱- صدراشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ ص ۳.

۲- صدراشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ج ۴ ص ۳.

روزنامه نامه بانوان :

دختر میرزا حسن رشديه، همسر میرزا ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای که نام خود را به شهناز آزاد تبدیل کرده بود و کار روزنامه‌نگاری را از پدر و شوهر آموخته، یک سال بعد از انتشار زبان زنان در اصفهان، چهارمین روزنامه زنان را در تهران به سال ۱۳۳۸ هجری (۱۲۹۹ شمسی) تأسیس کرد. نام این روزنامه را نامه زنان گذارد و این روزنامه به سبک روزنامه زبان زنان تنها به مسائل مربوط به زنان نمی‌پرداخت بلکه حوزه نگارش خویش را وسعت داده بود. میرزا ابوالقاسم آزاد که دوران جوانی را در عتبات عراق و هندوستان گذرانیده بود و به زبان انگلیسی هم آشنایی داشت و در زبان فارسی نیز پیرو میرزا رضا قلی‌خان بکشلوی قزوینی و میرزا سنگلاچ مشهدی بود، این روزنامه را وسیله برای نشر فرهنگ «پارسی ناب آزاد» قرار داد که بدان نوبهار نام داده بود و در شماره‌ای چند صفحه از آن را ضمیمه نامه بانوان می‌نمود. مسلک این روزنامه چنانکه در صدر آن نوشته شده «بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران» بود.^۱

مقاله افتتاحی نامه بانوان با عنوان: «بنام یزدان دانا و توانا. و چوب تعلیم نسوان یا ششصد کرور زنده به گور، به گفتن آسان و تصورش خارج از امکان آیا در همه روی زمین یک تن پیدا می‌شود که بتواند این عدد را در مد نظر داشته باشد؟ و آیا هنرمندی در گیتی یافت می‌گردد که بتواند ششصد کرور را بشمارد؟ آیا سنگدلی در جهان است که ببیند سیصد میلیون شبه زنده به گور است دلش ریش نگردهد...»^۲

در این روزنامه مقالاتی از عشقی چاپ می‌گردید.

مجله جهان زنان :

این نشریه در ۱۵ بهمن ۱۲۹۹ شمسی / ۱۹۲۱ م به مدیریت فخرآفاق پارسا و صاحب امتیازی همسرش فرخ‌دین پارسا در مشهد منتشر شد. این مجله نخستین نشریه اختصاصی زنان بود که صاحت امتیاز آن مرد بود فرخ‌دین پارسا سال‌ها در حرفه روزنامه‌نگاری فعالیت می‌کرد. فخرآفاق پارسا در خاطرات خود می‌گوید: «به تشویق شوهرم دست به کار انتشار مجله‌ای مخصوص زنان شدم و از آنجایی که تحصیلات عالی نداشتم فرخ‌دین پارسا مرا یاری می‌کرد تا مقاله و داستان‌نویسی را دنبال کنم».^۳

فخر آفاق پارسا علاوه بر کار مدیریت مجله در مدرسه دخترانه فروغ مشهد معلم

۱- محیط طباطبایی: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۱۷۴ - ص ۱۷۵.

۲- صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ - ص ۲۶۱.

۳- پری شیخ‌الاسلامی: زنان روزنامه‌نگار ایرانی ص ۱۱۸ و ۱۰۳.

بود. مجله جهان زنان به صورت ماهانه منتشر می‌شد و روی جلد آن ذکر گشته بود: «این مجله فقط راجع به امور زندگانی و لزوم تعلیم و زنان نگارش می‌یابد». مباحث مورد بحث در نشریه عبارت بود از خانه‌داری، بچه‌داری، تحصیل و علم‌آموزی دختران و زنان، بهداشت کودکان و ...

مجله جهان زنان از شماره چهارم در مشهد متوقف شد و فخرآفاق پارسا همراه شوهرش که از یاران سیدضیاء بود به تهران آمدند. فرخ‌دین پارسا از سوی سیدضیاء به مدیریت مطبوعات وزارت داخله منصوب شده بود. پس از قدرت‌گیری رضاخان فرخ‌دین پارسا و همسرش معضوب واقع شدند و فرخ‌دین پارسا از شغل خود برکنار شد و به عنوان تحقیق در معادن سمنان از تهران دور شد و مجله جهان زنان توقیف گشت. در این بین در سمنان فرخ‌دین پارسا توقیف گشت و در تلگرافی به نشریات و روزنامه‌های عصر نوشت: «با وسایل محکمه به سابقه‌ی خدمتگذاری فدوی در مطبوعات، علت توقیف شانزده روزه فدوی، تمدید غیرمعلوم آن در سمنان از مقامات مقتضیه استفسار. اگر تقصیری دارم برای رسوایی من و عبرت دیگران در روزنامه درج و اگر صرف تمایلات شخصی است به طور خصوصی فدوی را مستحضر فرمایند که باعث شرمندگی دولت نشده...»^۱

نشریه مجله زنان شش ماه بعد در تهران منتشر شد اما انتشار مقاله لزوم و تعلیم زنان نوشته مریم رفعت‌زاده (ناهید) با اعتراض گسترده روبرو شد و مجله جهان زنان توقیف گشت و فخرآفاق پارسا به دستور قوام‌السلطنه تخست‌وزیر وقت به اراک تبعید شد. اما هنگامی که به قم رسید به بهانه بیماری در آنجا ماند و نامه‌ای به رئیس‌الوزراء فرستاد و به سبب بیماری خواستار توقف در قم شد. او تا سال ۱۳۰۱ در تبعید باقی ماند و بعد از ریاست‌الوزرایی سردار سپه - به تهران آمده اما دیگر حاضر به انتشار مجله نگشت.^۲

مجله جمعیت نسوان وطنخواه ایران :

این مجله ارگان انجمن نسوان وطنخواه بود که در سال ۱۳۰۲ش / ۱۹۲۳م به مدیریت ملوک اسکندری انتشار یافت. این مجله به صورت ماهانه منتشر می‌شد. مباحث مورد نظر عبارت از مباحث علمی، ادبی، اجتماعی بود و خط‌مشی نشریه در شماره اول آشنایی زنان با نسوان مشهور عالم، ادبا و شعرا و نوشتجات زنان ادیب و شاعر اروپا و ایران و

۱- روزنامه طوفان، سال اول، ش ۷، دوشنبه ۱۶ محرم ۱۳۴۰، ص ۴ (برگرفته از کتاب هدف ما و مبارزه زن ایرانی. ص ۲۵۱ تعلیقات).

۲- صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱۸۴ - ۱۸۳.

مطالب مربوط به حفظ‌الصحه و نگاهداری اطفال و اخبار ترقیات زنان دنیا ذکر شد. این نشریه به چاپ مقالاتی از محترم اسکندری ، نورالهدی منگنه ، فرخ‌لقا هدایت، سعید نفیسی ، دکتر علیم‌الملک و ایرج اسکندری می‌پرداخت. این مجله پس از مرگ ملوک اسکندری مانند جمعیت نسوان وطنخواه به تدریج ضعیف شد و پس از ۱۰ شماره تعطیل گشت.

پیشکش " مجید سلیم " به تیرستان
www.tabarestan.info

نهضت مشروطیت و شاعران زن ایرانی

عصر قاجاریه عصر تحولات و دگرگونی‌ها بود. آشنایی ایرانیان با مظاهر تمدن غرب، اعزام محصل به خارج، رفت و آمد خارجیان به ایران و... همه و همه دگرگونی‌هایی را پدید آورد اما از همه این عوامل مهم‌تر جنگ ایران و روس و شکست ایران از روسیه بود. این شکست که منجر به از دست دادن سرزمین‌های بسیاری شد، زنگ خطری برای ایرانیان به حساب آمد. چه با وجود رشادت‌ها و فعالیت‌های بسیار شکستی سخت خورده و ناباورانه به علل آن می‌اندیشیدند. پاره‌ای از دولتمردان ایرانی توجه خود را به رفع این نواقص معطوف نمودند و عمده‌ترین نقیصه در این بین عدم آشنایی ایرانیان با علوم و فنون جدید غربی می‌دانستند. بدین ترتیب اصلاحاتی هرچند آرام صورت گرفت. مهم‌ترین آن پس از اعزام دانشجو، تأسیس دارالفنون بود. اما آشنایی با فرهنگ و تمدن غربی عواقب سویی نیز برای دولتمردان داشت چه نظام سیاسی مستبدانه کشور مورد انتقاد قرار گرفت و نویسندگان و روشنفکران ایرانی با انتشار کتب و مقالات خود نوعی ادبیات انتقادی - سیاسی به وجود آوردند که با نثری ساده به ستایش از وطن و قانون می‌پرداخت و برضد استعمار و استثمار سخن می‌گفت. این ادبیات که دارای دو معیار اساسی بود و خواهان دگرگونی و تغییر معیار ارزش‌های حاکم بر جامعه و بیداری انسان‌ها و تحول اندیشه‌ها بود، وظیفه‌ی اصلی خود را در برانگیختن احساسات ملی میهنی مردم و بیداری آنان می‌دانست و با مطرح کردن عدالتخواهی و آزادی‌طلبی، انتقاد از نابسامانی‌ها و ظلم و ستم شاه و درباریان و دخالت بیگانگان، خواستار تغییر نظام سیاسی حاکم می‌گشت. در این بین شعر نیز که در عرصه این تلاش مداوم باعث مقاومت ملی گشت، برای مردم به زبان ساده سروده شد. بدین ترتیب مضامین تکراری اشعار عوض شد و حالت رسمی و ادبی اشعار از میان رفت و به صورت تصنیف و ترانه در اختیار مردم قرار گرفت و جالب اینکه در این اشعار از زن برای نخستین بار سخن به میان آمد و از آموزش گفته شد.

ایرج میرزا در اشعار خود سرود :

مگر زن در میان ما بشر نیست	مگر در زن تمیز خیر و شر نیست
چو زن تعلیم دید و دانش آموخت	روان و جان به نور و بینش افروخت
به هیچ افسون ز عصمت برنگردد	به دریا گر بیفتند تر نگرود ^۱

۱- آرین پور، یحیی: از صبا تا نیما - ج ۲ - ص ۴۰۰.

و یا لاهوتی سرود :

اندر این دور تمدن، صنما، لایق نیست
دلبری چون تو ز آرایش دانش به کنار^۱

در این میان زنان اندیشمند نیز مانند تمام عرصه‌ها، دوش به دوش مردان به فعالیت پرداختند و در عرصه‌ی شعر و ادبیات قد علم کردند. در اینجا به بیان تعدادی از بانوان شاعر ایران که در زمان مشروطه به سردادن اشعار سیاسی پرداختند می‌پردازیم :

بانو نیمتاج خاکپور :

وی از مردم شاهپور (سلماس) آذربایجان بود. نام پدرش یوسف و مادرش نرگس و از خانواده‌های لکستانی جزو خاندان‌های سرشناس آن سامان بود. وی از شاعرهای آزادیخواه بوده و دویست و بیست شعر در وقایع عصر خویش سروده است. جوانی خویش را در دوران کشتار و تاراج رضاییه و سلماس و رشت گذراند و سپس به تهران آمده و ازدواج کرد. پدر و کسانش به دست شورشیان کشته شدند. اشعار وی استادانه و پرمایه و از بهترین ترانه‌های میهنی است. چکامه زیر به نام «کاو» هنگام شورش آذربایجان به سال ۱۳۳۷ هـ. ق در آذربایجان سروده شاه است :

ایرانیان که فر کیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ یابد و عزمی بزرگ‌تر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند
آزادگی به دسته شمشیر بسته‌اند
مردان همواره تکیه خود را بدو کنند
در اندلس نماز جماعت بپا کنند
آن‌ها که در قادیسه به خون‌ها وضو کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی‌شود
صدبار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما
اینک بیاورید که زن‌ها رفو کنند

نسوان رشت موی پریشان کشیده صف
 تشریح عیب‌های شما مو به مو کنند
 دوشیزگان شهر ارومی گشاده‌رو
 در یوزه‌ها به برزن و بازار و کو کنند
 بس خواهران به خطه سلماس تا کنون
 خون برادران همه سرخاب‌رو کنند
 نوحی دیگر بسباید و توفان وی ز نو
 تا لکه‌های ننگ شما شستشو کنند
 قانون خلقت است که باید شود ذلیل
 هر ملتی که با راحتی و عیش خو کنند^۱

پیام ما به تهران

کیست که پیغام ما به شهر تهران برد
 ز گله در بدر خیر به چوپان برد
 وقعه‌ی سلماس را سرود نغزی کند
 به مجلس چنگ و نی پیش امیران برد
 کلاهداران ما پرده‌شین گشته‌اند
 معجز ما را صبا به فرق ایشان برد
 ز مامداران ما غنوده در پارک‌ها
 ناله طفلان ما گوش دلیران برد
 اشک یتیمان ما سیل مهیبی شود
 تمام این پارک‌ها ز بیخ و بنیان برد
 کجاست گردنکشان که بوده، اندر عجم
 هنوز تاریخ ما شرف از ایشان برد
 کجاست که شک شیر نر به عزم بندد کمر
 تمام این روبهان به سوی زندان برد
 هنوز در خاک و خون خفته جوانان ما
 تمام درندگان طعمه از آنان برد

پرده‌نشینان ما که رشک حورا بُدند
 اسیر دیوان شده سجده به غولان برد
 وطن پرستان ما فتاده دور از وطن
 گشوده دست سئوال به پیش دونان برد
 کجاست مرگ عزیز که دستگیری کند
 گرفته از دست ما به سوی یاران برد

فاطمه سلطان خانم :

فاطمه سلطان ادیب‌الزمان فراهانی با نخلص شاهین در سال ۱۲۸۱ ق در کازران از توابع عرق عجم زاده شد. پدرش میرزا حسین خان فراهانی نوهی میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی از خاندان‌های معروف و منشیان درجه اول قاجاریه بود. در زمان او گرچه پدر املاک فراوانی داشت اما از ثروت بی‌بهره بود. جدش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی از عدالتخواهان و اصلاح‌طلبان عصر قاجاری بود که به دستور محمدشاه شهید گشت. او علاوه بر تسلط بسیار بر ادب فارسی، با تحولی در نثر، ادبیات فارسی را حیاتی نو بخشید. فاطمه‌سلطان نیز در چنین خانواده‌ای آزاده بزرگ شد و با روح بزرگ خود انقلاب را حس کرد. در اشعار او حضور اندیشه‌ی اجتماعی زمانه شاعر محسوس می‌باشد که گرایش به جنبه‌های اخلاقی و تعالی انسان دارد.

هلام من به شما ای منجدرات وطن
 که هست خاطرتان جمله محو و مات وطن
 وطن فتاده به گرداب و جو به کشتی علم
 مجال باشد چیز بر شما نجات وطن
 چو دختران وطن علم و دانش آموزند
 شوند از اثر دانش امهات وطن
 زنان به روح وطن و مردها جسمند
 ز روح و جسم بود جنبش و حیات وطن
 کنید سعی که این دختران برافروزند
 بر آسمان ید بیضا ز معجزات وطن
 ز همت سرانگشت نازپرورشان
 شود گشوده گره‌ها ز مشکلات وطن

اندرز به دختر

یگانه دختر نیک اختر من
 مبادا گسرددت روزی فراموش
 دهی زینت جمال فزخت را
 ز عفت بر تو آرایش نماید
 بکش و سمه به ابرو از حقایق
 بنه بر عارضت گلگونه از شرم
 مکن بیخود به خنده باز لب را
 بزن آب از کمال عقل بر رو
 مشو با مردم بی تربیت یار

به من گوش دار ای دختر من
 یکن پند مرا آویزه در گوش
 اگر خواهی بیارایی رخت را
 بگو مشاطه عصمت بیاید
 به گیسو پیچ و خم ده از دقایق
 بکش بر دیده‌ات سرمه ز آزم
 به کنج لب بنه خال ادب را
 به صابون حیا دست و زخت شو
 عزیز جان من زنه‌ار زنه‌ار

مهرتاج رخشان :

او در سال ۱۳۰۷ق در تهران دیده به جهان گشود. پدرش میرمحمدباقر رضوی ملقب به علوی خان امام‌الحکما، در زمان ناصرالدین شاه پزشک ارتش بود. او نخستین دختر ایرانی بود که از مدرسه آمریکایی اصفهان فارغ‌التحصیل شد و با زبان‌های انگلیسی و عربی و فرانسه آشنایی داشت. اشعار او بیشتر زمینه‌های اجتماعی و هویت زن را در بر می‌گرفت.

ای دل غمین برخیز، کن ثمنای آزادی
 هان غمی نباید بود در کشاکش دوران
 جهدها و کوشش‌ها، باید در این میدان
 کردگار رحمان را مستلث نما هر دم
 کن رها تو این تن را، تا شوی رها از تن
 هر دم از جنان آید نغمه‌ی طرب‌انگیز
 جز بقای آزادی، نیست خواهش یزدان
 هیچ‌دانی ای مجنون در همه جهان از خون
 در روان آزادی، زندگی جاوید است

تا زنی همی جولان، در فضای آزادی
 خون دل نباید داد، در بهای آزادی
 تا کنی اسیران را، آشنای آزادی
 تا شود تو را هادی، در بنای آزادی
 جان و سر بنه برکف، از برای آزادی
 نیست زاهدا، چیزی جز غنای آزادی
 جهد می‌کند شیطان، در فنای آزادی
 نهرها شده جاری، در بقای آزادی
 هان تو جسم فانی را، کن فدای آزادی

اتکا به نفس

نیلوفر، ای گل صبح تا کی فغان سرایی
 پیچی به خود شب و روز، نالان همی چرای
 شکوه کنی به اغیار، پیچی به هر خس و خار
 کز عمر کوتاه خود، گاهی تو بی وفایی
 خواهم تو را دهم پند، یک پند سودمندی
 گر دل بر آن ببندی، گردد تو را شفایی
 دانی چرا چینی، وز بخت خود حزینی
 زان رو که نیست هیچ بر نفس اعتنایی
 حال تشبیت از خود، گر دور می نمایی
 گردی چو سرو آزاد، دائم همی بپایی
 هرکس که اعتمادش بر نفس خود نباشد
 بیند ز دور گردون، صد گونه بی وفایی
 «رخشان» خموش کین دم از هر طرف بر آید
 آواز استقادی، فریاد ناسازی^۱

فخر عظمی ارغنون

او در سال ۱۳۱۶ هـ. ق در تهران به دنیا آمد. پدرش مرتضی قلی از افسران بلند پایه عصر قاجار و مادرش عظمت السلطنه از خانواده های قجر بود. او زبان فارسی و متون کهن ادبی و زبان عربی را با برادرانش در مکتب خانه آموخت و سپس با یادگیری زبان فرانسه وارد مدرسه ژاندارک و سپس مدرسه آمریکایی ها شد و گواهینامه از هر دو مدرسه را اخذ نمود. هفده ساله بود که جنگ اول جهانی آغاز شد و طی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ خاک وطن به مناطق نفوذ انگلیس و روسیه تقسیم شد. این دوران برای او عصر بسیار سختی بود. اشعار او حکایت همین دوران آشفته را دارد.

۱- مشیر سلیمی، علی اکبر: زنان سخنور - ج ۳ - ص ۱۴۷.

راه صلاح

ملک را از خون خائن لاله‌گون باید نمود
 جاری از هر سوی کشور جوی خون باید نمود
 حشمت و فرکیان گر بایدت، این خطه را
 پاک از بیداد ضحاکان دون باید نمود
 دزدهای اجتماعی هرچه هست از شیخ و شاب
 جمله را بردار عبرت سرنگون باید نمود
 اشرف و والا شدن از دزدی و غارت چه سود
 این چنین والا و اشرف را زبون باید نمود
 هر وکیلی را که شد با زور و با زر انتخاب
 از دورن مجلس شوری برون باید نمود
 هر بنایی را که شد با جور و بیداد استوار
 باید از پی کند و از بن واژگون باید نمود
 تا به کی نسوان اسیر جهل و در غفلت رجال؟
 اکتساب دانش و علم و فنون باید نمود
 جستن راه سعادت جز به خون، دیوانگی است
 گشت باید عاقل و ترک جنون باید نمود
 فصد باید کرد قومی را که فاسد گشت خون
 خون فاسد گشته را از تن برون باید نمود
 برگزیده دسترس نبود محو افسوس آن
 فکر اصلاحات آینده کنون باید نمود
 «فخریا» اصلاح این ویرانه را جز خون مدان
 کار را اصلاح از سیلاب خون باید نمود

زمرد شکوه نزیبید

هرآن کسی که به تن چند قطره خون دارد
 زمرد شکوه نزیبید ز جور دشمن دون
 اگر به دست یکی تیغ آبگون دارد
 هرآنکه نیست در او عزم جزم و همت رزم
 شکایت ار کند از دشمنان جنون دارد
 سزاست گر گله از چرخ نیلگون دارد

خوشا به همت قومی که وقت حق طلبی
 صبا بگو به وطن کو ننالذ از دشمن
 شکوه تاج کیان سر به آسمان می‌زد
 ستون به سقف هنر می‌زند گذشته ما
 به گوش کی رسدش نالهٔ یتیم و فقیر
 امید لطف ز خودکامگان بدان ماند
 مدار چشم ترقی ز ملتی «فخری»
 ز خون خویش رخ خاک لاله‌گون دارد
 که این بلا به سر از دوستان دون دارد
 کجا رواست کس او را چنین زیون دارد
 چه قصه‌ها که از او نقش بیستون دارد
 کسی که گوش به آواز ارغنون دارد
 که میوه کس طلب از بید واژگون دارد
 که جهل برخرد خویش رهنمون دارد

مهر میهن

جان و تن باد فدای وطن من
 آری به فدای وطنم جان و تن من
 جان چیست ز جان بهتر و شیرین‌تر و خوش‌تر
 گر زانکه مرا هست فدای وطن من
 امید که هرروز جوانتر شود از پیش
 این کشور دیرینه و ملک کهن من
 تا عشق وطن دز رگ من در جریان است
 گر قطرهٔ خونیت روان در بدن من
 تا هست جهان باقی هرگز ننیوشی
 جگر واژهٔ پاینده وطن از دهن من
 ای مام وطن تا به ابد هیچ نباید
 جز زمزمهٔ عشق تو زین پس سخن من
 پروانه صفت عشق تو سوزد پر و بالم
 ای شمع رخت روشنی انجمن من
 خواهم که پس از مرگ من احباب بسازند
 از پرچم ایران عزیزم کفن من
 خواهم ز خدا «فخری» دلدادۀ شیدا
 پاینده و جاوید بماند وطن من^۱

زنان ایلات و قدرت سیاسی

عشایر در سرزمین ایران قدمتی به پهنای تاریخ دارند و جای پای آنان در گستره‌ی تاریخی این مرز و بوم به هشت هزارسال پیش می‌رسد. بی‌دلیل نیست که حضور و فعالیت گسترده‌ی عشایر از لحاظ کمی و کیفی بخش مهمی از تاریخ ملت ایران را در بر گرفته و آثار مهمی بر حوادث جاری آن نهاده است به طوری که عشایر در تأسیس اغلب سلسله‌های تاریخی حضوری فعال داشته‌اند همین حضور مهم و فعال ما را بر آن داشت که جهت شناخت فرهنگ و سنن حاکم بر جامعه و دستیابی به پاسخ سئوالات گوناگون تاریخی، به مطالعه و بررسی ساختار جامعه عشایری در ایران و حضور مستقیم و غیرمستقیم زنان عشایر بختیاری در حوادث تاریخی، سیاسی منطقه بپردازیم.

ساختار طبیعی فلات ایران و موقعیت خاص جغرافیایی این مرز و بوم به گونه‌ای است که در طول اعصار و قرون متمادی همواره شاهد یورش اقوام و نژادهای گوناگون و اسکان آن‌ها در ایران زمین بوده‌ایم. به همین دلیل ایلات و عشایر در تاریخ ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و در بسیاری موارد از عوامل اصلی تشکیل‌دهنده‌ی دستگاه قدرت سیاسی و نهاد حکومتی به حساب می‌آمدند. اقتدار ایلات و عشایر ایران به حدی بود که تمامی سلسله‌های تاریخی از صفویه تا پهلوی از میان آنان برخاستند و وزنه اصلی اهرم‌های سیاسی به حساب می‌آمدند. هریک از این عشایر گاه در ارتباط با حکومت مرکزی حکومت شهر یا استانی را برعهده می‌گرفتند. آنان با اسکان در شهرها به تدریج فرهنگ متداول شهری را می‌پذیرفتند و تلفیقی از شرایط موجود و آداب و سنن قبل پدید می‌آوردند و تجملات و تشریفات را جایگزین زندگی ساده و بی‌تجمل کوچ‌نشینی می‌کردند و البته زنان ایلیاتی نیز تحت تأثیر فرهنگ شهری محصور در خانه‌ها (اندرونی و حرمسرا) قرار می‌گرفتند. این در صورتی بود که زنان روسا و سران ایلات به علت حضور در کانون قدرت و سیاست از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند و در موارد بحرانی از طریق قدرت و نفوذ بیش از حد خود بر پدر، شوهر و برادران خویش رؤسای ایلات را وادار به انجام عملی کنند یا از انجام آن باز دارند. تا حدی که در موارد بسیاری زنان قدرتمند خان‌ها، دستیار، معاون و جانشین آن‌ها در مواقع ضروری بودند.^۱

شایان ذکر است که در این زمینه هر نفوذی می‌تواند منشاء قدرت باشد چرا که نفوذ پدیده‌ای روانی است و به توانایی‌هایی گفته می‌شود که کسی یا کسانی می‌توانند دیگران

را تحت تأثیر قرار داده با خود و نظر خود همراه سازند.

منزلت زنان در عشایر :

در عشایر ایران زمین زنان قدرت و منزلت ویژه‌ای داشتند. آنان رکن اصلی خانه به حساب می‌آمدند. آزادانه تردد می‌نمودند و بدون داشتن روبنده در محافل ظاهر می‌گشتند. از لباس‌های شاد و الوان که معمولاً با سکه‌ها و پولک‌های زیبا تزیین شده بود استفاده می‌کردند به دلیل اینکه نبض اقتصادی ایل به حساب می‌آمدند با آزادی کامل با مردان به گف و گو می‌نشستند و در باغ‌ها و صحرا به گردش می‌پرداختند یا از خویشاوندان خویش دیدن می‌نمودند.



زنان ایلاتی

آنان از دوران کودکی با فنون تیراندازی و سواری آشنا می‌شدند و در جوانی به راحتی بر روی اسب قرار گرفته به سوارکاری می‌پرداختند. آنان عهده‌دار کارهای دام‌پروری، تولیدات دامی، بافتن قالی، پشم ریزی و ... بودند و کلیه این امور را در کنار امور خانه‌داری و نگاه‌داری از فرزندان انجام می‌دادند، به طوری که در برپا نمودن

چادر، تهیه وسایل پخت و پز و مایحتاج ضروری خانواده، پارچه و پشم بافی جهت البسه اعضای خانواده و تهیه محصولات دامی و لبنیات نقشی فعال برعهده داشتند. البته مقام و منزلت این زنان بستگی به طبقه‌ای داشت که در آن به دنیا آمده بودند، یعنی زنان و دختران ایلخان، خوانین و کلانتران برحسب موقعیت ویژه‌ی خود در کانون قدرت قرار داشتند و توانایی تحمیل اراده و خواست خود را بر جریانات و حوادث تاریخی دارا بودند. زنان طبقات پایین‌تر چون زنان و دختران کدخدایان بر مسایل داخلی ایل و طایفه مؤثر بودند و طبقات پایین‌تر چون رعایا و طبقات پست تنها به ایفای نقش روزمره‌ی خود چون انجام امور خانواده و بچه‌داری اشتغال داشتند.^۱

بنا به سخن دکتر الیزابت مکین که مدتی به عنوان پزشک با ایل بختیاری زندگی می‌کرد زنان ستون فقرات و محور اصلی هرگونه تلاش و کوشش در ایل بودند و همدوش مردان فعالیت می‌نمودند و در هنگامی که مردان قبیله بنا به هر دلیلی در ایل حضور نداشتند، زنان کلیه امور ایل را به نحو شایسته‌ای انجام می‌دادند.^۲ از طرف دیگر زنان رکن اصلی اقتصاد ایل را تشکیل می‌دادند و در اقتصاد و دامی چون پرورش و نگهداری گوسفندان و تولید فراورده‌های دامی و در صنایع دستی و تولیدات بافندگی اساس تولید بودند و این جدای نقش اساسی بود که در خانواده و تهیه وسایل آرامش و آسایش آن به کار می‌بردند. بدیهی است در چنین سیستمی تعدد زنان خانواده در قدرت اقتصادی آن دخالت بسیاری داشت و تعدد زوجات امری عادی در ایلات به حساب می‌آمد.^۳

بدین صورت در هر خانواده‌ای مرد همسران متعدد داشت و کار هر یک از زنان مشخص بود. یکی پارچه می‌بافت، دیگری ریسمان تهیه می‌کرد، سومی رنگرزی پشم قالی را انجام می‌داد. دختران جوان‌تر به انجام انواع کارهای دستی ظریف و قالیبافی می‌پرداختند و از طریق بافتن فرش، گلیم و جاجیم به اقتصاد خانواده کمک می‌کردند و نظارت بر تمام آن‌ها بر عهده بی‌بی، زن ارشد خانواده قرار داشت.

در بین تمام عشایر برپا کردن دارهای قالی بزرگ توسط بی‌بی‌ها (زنان ارشد) انجام می‌شد و زنان رده پایین‌تر و دختران خانواده عهده‌دار بافتن قالی می‌شدند. سیستم گزینش همسر به گونه‌ای بود که همسران اول از بین اقوام نزدیک یا رجال سرشناس و متنفذ انتخاب می‌شد. این همسر بی‌بی نامیده می‌شد و به عنوان همسر ارشد و بزرگ خانواده از قدرت و امتیازات ویژه‌ای برخوردار بود و بعد از مادر شوهر قدرت اصلی

۱- اسکندر امان الله بهاروند: کوچ‌نشینی در ایران، ص ۳۰-۲۴.

۲- الیزابت مکین رایس: با من به سرزمین بختیاری بیاید.

۳- پیشین.

خانواده به حساب می‌آمد.

همسر دوم از بین خوانین و امرای دسته دوم یا حکام دهات و کلاتران نیمه مستقل انتخاب می‌شد. این زنان به هنگام ورود به خانه شوهر هرکدام ده - بیست سوار یا بیشتر به همراه می‌آوردند و این سربازان که حکم جهیزیه آنان را داشتند و شوهر می‌توانست در شرایط ضروری روی آن‌ها حساب کند، گوش به فرمان زن ارشد می‌شدند.

ازدواج‌های دسته اول و دوم بیشتر جنبه سیاسی داشت و سبب اتحاد بین اقوام و ایلات نزدیک و خوانین منطقه می‌گشت به طوری که روابط دو خان رقیب یا دو ایل دشمن از این طریق به صلح و دوستی می‌انجامید. چرا که زنان معمولاً از درگیری بین پدر، شوهر و برادرانشان جلوگیری می‌کردند و جلوی بسیاری از درگیری‌های منطقه و دشمنی‌های قومی را می‌گرفتند.^۱



نمایی از زندگی ایلی

۱- کلارا وایس: زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان ص ۵۹.

گاه زنان دسته دوم پس از ورود به خانه‌ی شوهرانشان خواستار عنوان بی‌بی می‌شدند و این امر در بسیاری از موارد مورد موافقت قرار می‌گرفت مگر آنکه همسر اول خان مخالفت می‌کرد، اما در هر صورت در خانواده زن ارشد از قدرت بیشتری برخوردار بود. همسر سوم به بعد از بین خانواده‌های رعایا و طبقات پایین‌تر انتخاب می‌شد. گاه این زنان دختر پیشخدمت و سرکرده سواران خان بودند که در مقابل خدمت صادقانه به عنوان پاداش دخترشان به عقد خان در می‌آمد.

هر یک از زنان برحسب تمکن شوهرشان دارای چادرها، اتاق‌های مجزا و خدمتکار مخصوص بودند.

در این میان قدرت هر یک از این زنان بنا به سیاست و درایت و هوشمندی آنان بود. به طوری که گاه مقام یکی از آنان بالاتر از مادر شوهر قرار می‌گرفت و تمام امور اداره‌ی امور اقتصادی و حفظ نگاهداری از خانواده در زمان غیبت شوهر برعهده او قرار می‌گرفت.

هر یک از زنان بسته به میزان مرتبه و مقام خود صاحب مال و مکت می‌شدند اما فرزندان آنان به یک میزان حق ارث داشتند.

طلاق در بین ایلات امری نکوهیده و ناپسند بود و هرگز انجام نمی‌شد، بنابراین بی‌بی‌ها به هنگام قهر با مال و جواهرات و خدمه و خدمتکاران و فرزندان خود به خانه‌ی پدر یا برادر خود می‌رفتند. این درحالی است که زنان ایلیاتی حق بیشتری نسبت به فرزندان داشتند و بزرگ کردن و تربیت فرزندان و آشناسازی آنان با فنون گوناگون حتی تیراندازی و جنگ‌آوری جزو وظایف آنان قرارداد.

بی‌بی‌ها :

بی‌بی‌ها از قدرت و نفوذ بسیاری در ایل برخوردار بودند. آنان به هنگام عدم حضور خان کلیه‌ی امور ایل را برعهده می‌گرفتند و به اوضاع املاک رسیدگی می‌کردند. حوزه اقتدار ایل گاه حتی به یک شهر می‌رسید و آن زمانی بود که خان ایل، فرماندار شهری بوده و بنا به ضرورت به تهران احضار می‌شد در این هنگام زن ارشد خانواده یا بی‌بی عهده‌دار کلیه امور ایل و اداره شهر می‌شد. لیدی شیل در خاطرات خود به زن روشنفکر و دانایی اشاره می‌کند که در زمان غیبت شوهرش امور شهر لاریجان را اداره می‌کرد.^۱

بی‌بی‌ها اجازه داشتند بدون روبنده و نقاب ظاهر شوند و با مردان درباره‌ی مسایل گوناگون گفت و گو کنند. آنان در جلسات مشورتی خانواده و ایل شرکت می‌کردند و نظر خودشان را درباره‌ی تصمیمات ایل ابراز می‌داشتند. پس از مشروطیت خان‌ها برای

۱- لیدی شیل : خاطرات لیدی شیل ص ۲۴۶-۲۴۵.

هر یک از زنان خویش یک قلعه یا باغ یا بنای زیبا و لوازم تجملاتی تهیه می‌کردند و هر بی‌بی با فرزندان خود در این قلاع و منازل با استقلال کامل زندگی می‌کرد. عده‌ای سرباز مسلح در اختیار هر بی‌بی قرار داشت تا از قلعه و ایل محافظت کند.

معمولاً هنگامی که خان‌ها حضور داشتند، خود نامه‌ها و اسناد مهم را امضا می‌کردند. اما در زمانی که نبودند از مهرهایی استفاده می‌کردند که در اختیار بی‌بی‌ها قرار داشت این مهرها به مثابه امضای خان بود. گاه بی‌بی‌ها دارای چنان قدرتی می‌شدند که مهرهایی با نام خود تهیه می‌کردند و در زیر اسناد و مدارک می‌زدند و دستور صادر می‌کردند.^۱

هر بی‌بی می‌بایست به کلیه امور حقوقی ایل رسیدگی کند و اختلافات محلی و ایلی را برطرف سازد. او به شکایات رعایای خود رسیدگی می‌کرد و در صورت مشاهده هرگونه تخلف دستور مجازات خاطی را صادر می‌کرد.

الیزابت مکبن پزشک مخصوص ایل بختیاری در این مورد می‌گوید:

یکی از صحنه‌های بسیار جالبی که در بختیاری شاهد آن بودم، شرکت در محاکمه‌ی یک متهم در جوققان بود. یک سارق در شلمزار مرتکب دزدی شده بود. بی‌بی صاحب‌جان آن را به جوققان اعزام داشت تا درحضور خان طایقه‌اش به محاکمه کشیده شود. در غیاب خان، بی‌بی صنم، همسر بزرگ حاجی علیقلی خان سردار اسعد، ریاست دادگاه را برعهده گرفت. متهم همراه عده‌ی زیادی از روستاییان به دادگاه آورده شد. همه چیز برای مراسم دادرسی آماده شد، شهود به دادگاه احضار شدند. متهم مجرم شناخته شد و سپس دادگاه رأی داد که مجازات سارق، چوب و فلک است. منتهی رئیس دادگاه (بی‌بی صنم) ضمن تخفیف نیچی از مجازات سارق، از وی خواست که در آینده از ارتکاب این‌گونه جرایم اجتناب جوید.

گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از کشاورزان از ظلم و ستم مباشران به بی‌بی متوسل می‌شدند و بی‌بی با درایت به شکایت شاکی رسیدگی می‌کرد و در صورت یقین به خطای مباشر به تنبیه او مبادرت می‌نمود. قدرت حقوقی این بی‌بی‌ها به حدی بود که گاه خاطیان از بیم مجازات به آنان پناه می‌بردند و به اصطلاح چادر آن‌ها را گرفته دخیل آن‌ها می‌شدند تا جان از مهلکه بدر برند. از این نمونه، بی‌بی شاه‌پسند مادر حسینقلی خان است که در قضیه‌ی قتل آقا علی داد در قلعه لوط که به دست عموهایش انجام شد، پسر بردارش آقا زمان را که چادر او را گرفته و بدو معتکف شده بود تحت حمایت

۱- کلارا راس: پیشین ص ۶۰ - ۵۹.

۲- مکبن رایس: پیشین ص ۱۱۳.

گرفت و جان او را نجات داد.^۱

علاوه بر قدرت حقوقی، بی‌بی‌ها از قدرت اقتصادی ویژه‌ای در منطقه برخوردار بودند و همین امر دست آنان را بر میزان نقش سیاسی و دخالت در امور باز می‌کرد. چرا که بی‌بی‌ها اغلب در املاک خود که به صورت تیول به آن‌ها بخشیده شده بود به کشاورزی می‌پرداختند و عایدات و درآمد این املاک مختص به بی‌بی‌ها بود. علاقه‌ی بعضی از بی‌بی‌ها به امور کشاورزی به حدی بود که هر سال تعداد زیادی از زمین‌های بایر و بلااستفاده را زیر کشت می‌بردند. در این صورت مقداری از این درآمد مختص خان و بقیه مختص بی‌بی بود. قدرت اقتصادی بی‌بی‌ها به حدی بود که اکثر آن‌ها در سنین میان‌سالی به کربلا و نجف و مکه مشرف می‌شدند. تنظیم و کنترل دخل و خرج خانواده نیز وظیفه بی‌بی‌ها با توجه به وسعت فعالیت آن‌ها گوناگون بود و گاه تا چهارصد تومان می‌رسید. اما بی‌بی می‌بایست هر ماه صورت مخارج را برای خان ارسال دارد.

در مواقع جنگ رسیدگی به کلیه امور املاک، اختلاف بین رعایا، اختلافات محلی و درونی و دفاع از قلاع برعهده بی‌بی‌ها قرار داشت. نفوذ و قدرت بی‌بی‌ها در مسایل خانوادگی به حدی بود که در بسیاری از درگیری‌ها و اختلافات فامیلی ایلات نقش به‌سزایی داشتند. احساسات و علاقه‌ی شدید زن‌ها به پدر و برادرشان سبب می‌شد که اغلب در جنگ و جدال خانوادگی از نفوذشان استفاده کنند و کفه‌ی ترازو را به سوی صلح و آشتی سوق دهند. و موجبات صلح و صفا را در منطقه پدید آورند.^۲

به عنوان مثال در فتح اصفهان در اواخر سال ۱۹۰۷ م توسط بختیاری‌ها بی‌بی صاحب‌جان با توصیه شوهرش صمصام‌السلطنه بختیاری و با اطلاع از توطئه برادر ناتنی شوهرش سردار طغر در اتحاد با محمدعلی شاه و تصرف مقام ایلخانی بختیاری، دست به کار شد و با نگارش نامه‌های متعدد مقدمات اتحاد برادر نیرومندش ضرغام‌السلطنه و شوهرش صمصام‌السلطنه را پدید آورد. او با خط خود نامه‌هایی برای همسران خوانین بختیاری و شوهرانشان نوشت و از آنان خواست تا با تشویق شوهرشان در این اتحاد وارد شوند. در نهایت برادر بی‌بی صاحب‌جان ضرغام‌السلطنه پیروزمندانه وارد اصفهان شد و صمصام‌السلطنه مورد پشتیبانی ایلات واقع گشت.^۳

به همان نسبت که درایت یک بی‌بی منجر به صلح بین قبایل می‌شد، خصومت و کینه‌توزی او نیز باعث بروز جنگ‌های خانوادگی می‌گشت. به عنوان مثال درگیری

۱- جهت اطلاع بیشتر به اوژن بختیاری، ابوالفتح: تاریخ بختیاری فصل مربوط جنگ حسنقلی خان مراجعه کنید.

۲- مکن رابیس: پیشین ص ۱۲۸.

۳- ابوالقاسم طاهری: جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ص ۴۸ و ۴۷.

خداکرم خان ایلخان ایل بویراحمدی با پسرانش محمد حسین، ولی، هادی به دلیل دسایس همسرش بی‌بی‌شاهی بود. جنگ از سال ۱۲۸۸ هـ. ق. اوج گرفت. در اواخر سال ۱۲۸۹ ق ترتیبی داده شد که در قلعه‌ی تل گرد چرام روسای ایل گرد هم بیایند و با میانجیگری «جان محمدخان چرامی» نزاع بین اعضای خانواده قطع شود. خداکرم خان و فرزندان، یعنی محمدحسین، ولی و هادی در جلسه‌ی حاضر شدند، اما تلاش جان محمدخان چرامی برای حاضرکردن بی‌بی‌شاهی در جلسه‌ی صلح به جایی نرسید و فرزندان از ناتوانی پدر خود در مهار خشم همسر ناامید شدند. بدین ترتیب در ظاهر مصالحه کردند اما در فرصت مناسب با کمک گرفتن از مشیرالملک حاکم مقتدر فارس در آن زمان خداکرم را بیرون و تفنگ‌چیان او را خلع سلاح کردند و خود به مقام خان ارتقاء یافتند.

شایان ذکر است گاه یک بی‌بی با یک ازدواج سیاسی توان محو ایلی از منطقه را داشت به طوری که در سال ۱۳۰۴ هـ. ق. بی‌بی هما خواهر خداکرم بویراحمدی و همسر محمد حسین خان کلاتر بهمنی گرمسیر که به تازگی درگذشته بود با آقاخان کلاتر ایل نویی ازدواج کرد. آقاخان مردی ضعیف‌النفس بود که به بی‌بی هما علاقه‌مند شده و به خواستگاری او رفته بود. او فکر می‌کرد که خویشاوندی با کلاتر مقتدر سیاسی چون خداکرم به تحکیم و بقای بیشتری خواهد رسید، اما بی‌بی هما با وجود آنکه او را نپسندیده بود با قراردادن نصف قلعه‌ی پلی ضرغام‌آباد مقر کلاتری ایل نویی به عنوان مهریه و بخشیدن آن به برادش خداکرم خان، قدرت برادر را افزایش داد و در نهایت شرایط زندانی شدن و سرکوب و انقراض ایل نویی را فراهم نمود.^۱

سردار بی‌بی مریم بختیاری :

اوج مبارزات سیاسی زنان ایلیاتی در سردار بی‌بی مریم بختیاری جلوه‌گر می‌شود وی دختر حسینقلی خان ایلخانی و خواهر علیقلی خان سردار اسعد و همسر ضعیف‌السلطنه‌ی بختیاری است. وی از زنان تحصیل‌کرده و روشنفکر عصر بود که طرفدار آزادی و از جمله مشروطه‌طلبان به شمار می‌رفت. او در تیراندازی و سوارکاری بسیار ماهر بود و در سال‌های مشروطیت همواره عده‌ای سوار در اختیار داشت و در مواقع ضروری به یاری مشروطه‌خواهان می‌پرداخت.

سردار بی‌بی مریم بختیاری، یکی از مشوقین اصلی سردار اسعد بختیاری جهت فتح تهران محسوب می‌شد. وی طی نامه‌ها و تلگراف‌های مختلف بین سران ایل و سخنرانی‌های مهیج و گیرا، افراد ایل را جهت مبارزه با استبداد صغیر (استبداد محمدعلی

شاهی) آماده می‌کرد و به عنوان یکی از شخصیت‌های ضد استعماری و استبدادی عصر قاجار مطرح بوده است.

سردار مریم قبل از فتح تهران مخفیانه با عده‌ای سوار وارد تهران شده و در خانه‌ی پدری حسین ثقفی منزل کرد و به مجرد حمله‌ی سردار اسعد به تهران، پشت‌بام خانه را که مشرف به میدان بهارستان بود سنگربندی نمود و با عده‌ای سوار بختیاری که داشت از پشت سر با قزاق‌ها مشغول جنگ شد. او حتی خود شخصاً تفنگ به دست گرفت و با قزاقان جنگید. نقش او در فتح تهران میزان محبوبیتش را در ایل افزایش داد و طرفداران بسیاری یافت به طوری که به لقب سرداری مفتخر شد.^۱

سردار مریم بختیاری در جنگ جهانی اول با وجود آنکه ایل بختیاری از انگلیس‌ها حمایت می‌کرد، به مخالفت با انگلیس‌ها پرداخت و با عده‌ای از تفنگ‌چیان و سرداران خود جانب متحدین را گرفت او پاره‌ای از خوانین جزء بختیاری چون خوانین پشتکوه را با خود یار ساخت و در یورش‌های مداوم خود به انگلیس‌ها صدماتی وارد ساخت به طوری که پلیس جنوب مبارزات دائمی و پیگیری را با او شروع کرد. او از سربازان و افسران آسمانی و واسموس حمایت کرد و از آنان جهت اعاده نظم و ایجاد امنیت در منطقه بختیاری و سرکوب و قلع و قمع راهزنان کهگیلویه و کنترل خوانین کوچک استفاده نمود.^۲

قدرت سردار مریم در منطقه به حدی بود که روس‌ها به هنگام فتح اصفهان خصمانه به منزل او تاختند و اثاثیه او را به یغما بردند و کلیه اموال و املاک او را در اصفهان مصادره کردند.^۳

رشادت و دلاوری این زن بختیاری به حدی بود که آوازه شهرت و آزادگیش در سرتاسر میهن پیچید و منزل او مأمن و پناهگاه بسیاری از آزادیخواهان عصر مشروطه شد. به طوری که هنگام فتح اصفهان توسط روس‌ها (در جنگ جهانی اول) فن کاردف، شارژدافر سابق آلمان به خانه سردار مریم بختیاری پناه برد و مدت سه ماه و نیم در پناه او بود تا اینکه پس از شکست بختیاری از روس‌ها و کشته شدن ۵۸ نفر راهی کرمانشاه شد و از آنجا به برلین رفت.

به پاس حمایت‌های سرسختانه‌ی بی‌بی‌مریم از فن کاردف، امپراتور آلمان تمثال میناکاری و الماس‌نشان خود و همچنین صلیب آهنین خود را که مهم‌ترین نشان دولت آلمان بود، برای او فرستاد و او تنها زنی بود که در دنیا توانست به دریافت این نشان نایل

۱- اوژن بختیاری، ابوالفتح: تاریخ بختیاری ص ۲۱۹.

۲- گارثویت، بین ولف بختیاری در آینه تاریخ ترجمه مهراب امینی، ص ۲۲۸ - ۲۲۷.

۳- دانشور علوی: جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری ص ۱۷۹.

آید.^۱

جریان مبارزات سردار مریم با انگلیس‌ها در طی قرارداد ۱۹۱۹ م و کودتای ۱۲۹۹ همچنان ادامه یافت به طوری که دکتر محمد مصدق حاکم فارس در زمان کودتای ۱۲۹۹ که پس از عزل از اصفهان راهی بختیاری شد و مدتی مهمان سردار مریم بود. سردار مریم بختیاری در سال ۱۳۱۶ هـ. ش سه سال پس از شهادت فرزندش علی مردان خان در اصفهان به دستور رضاشاه، زندگی را بدورد گفت.^۲

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

۱- سپهر، عبدالحسین: ایران در جنگ بزرگ ص ۳۰۸-۳۰۴.

۲- بختیاری، مریم: خاطرات سردار مریم بختیاری از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه، ص ۲۱.

پیشکش "مجید سلیم" بہ تیرستان

www.tabarestan.info

تصاویر

پینتکس "مجید سلیم" به تیرستان

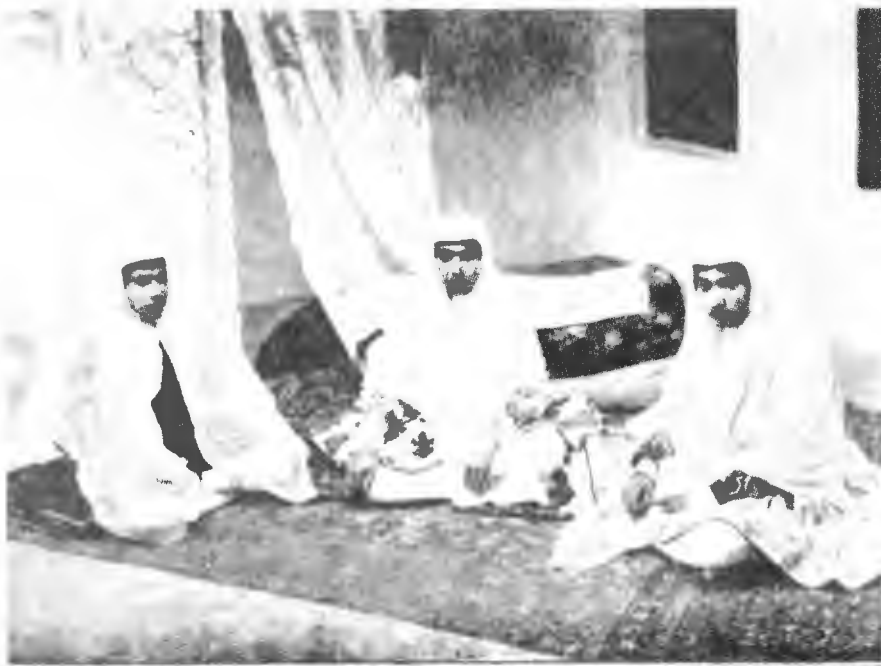
www.tabarestan.info



یکی از دختران مظفرالدین شاه «کویانفرانک دات باشد»



چند زن ایرانی با چاقچور و روبند



تین سرائی داندون



خانوادہ امی زرتشی بابا بس مرحوم زرتشیان

پیشکش "مجید سلیم" بہ تبرستان
www.tabarestan.info



زنان درنگار



تکیه دولت



زن قاجاری



پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info

Armenian woman.

زن ارمنی.



Zoroastrian woman.

زن زرتشتی (گهر).



زن در سفر



Nestorian girls who make a living as water carriers. دختران نسطوری



ایس الدوله همسر شاه

پینتکس "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



احمدشاه پس از سلطنت



آسیه خانم دختر شاه



تاج السلطنه در لباس فرنگی (گویا در سفر فرنگستان عکس گرفته شده است)



زن ایرانی با پیچه

پیشکش "مجید"



www.majid.info



تاج السلطنه



چراغ‌بندان خیابان در جشن مشروطیت



جشن تولد ناصرالدین میرزا (ناصری) کوچکترین فرزند مظفرالدین شاه در اندرونی کاخ گلستان



حسن مستوفی و همسرش عصمت‌الملوک معیری



دست‌نویز



استبداد صغیر و دستگیری آزادبخواهان



محمد علی شاه هنگام سلطنت

(Ali, ghaem)

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
 عالی تاپو

www.abarestan.info





عروسی دره شورى ها



میدان عالی قاپو



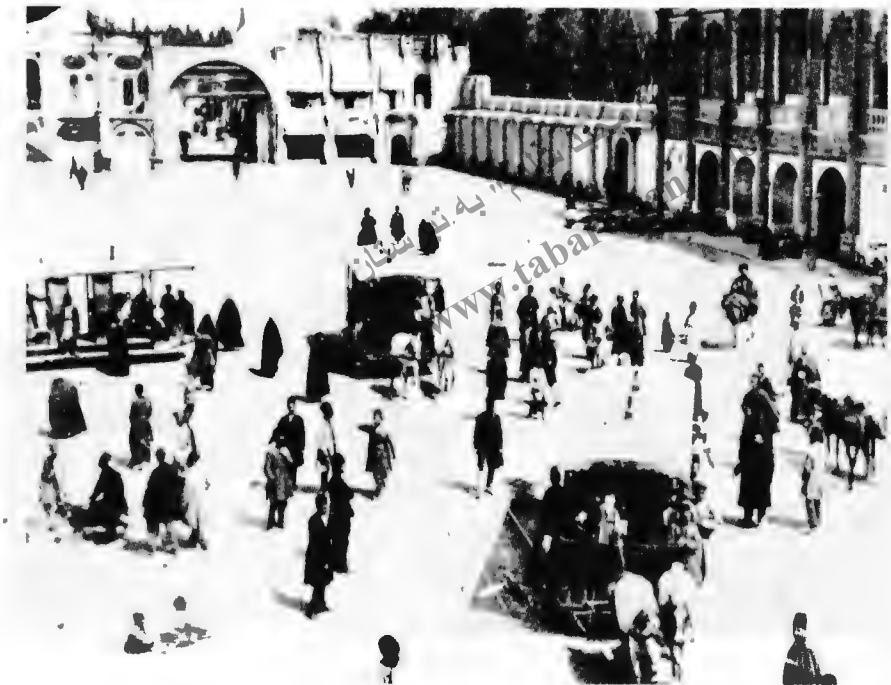
میدان عالی قابو اصفهان



بازار بزرگ صاحب الامر تبریز



نمایی از میدان شهرداری



سبزه میدان



زنی ایرانی در اندرون خانه



زن ارمنی



یک زن ایرانی در لباس فاجار



ملکه زمان نوه ظل السلطان و چند زن در کنار هواپیما



دختر ارمنی در عصر قاجار



خانواده‌ای فقیر در عصر قاجار



عمارت شمس‌العماره





وضع زندگی عامه مردم



یک خانواده گدای ایرانی



گذر زنان از روی پل الله وردیخان



اخترالدوله دختر ناصرالدین شاه - همسر عزیزالسلطان



مراسم عزاداری در سبزه میدان



ناصرالدین شاه در سفر فرنگ



خانواده خواجه گلستان ارمنی



خانواده ارمنی در جلفا



زن در اندرون



جمعی زنانه در عصر قاجار



زن ایرانی در اندرون



یک گروه از نوازندگان اندرون



زن و نگهداری از کودک



زن در سفر



زن در سفر



پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

ایرانیان لر در حال حمل برگ خشک درختان به بازار



عروس ارمنی



زن ارمنی



عروس ارمنی در جلفای اصفهان



پیشکش "مجید سرکسیم" به تبرستان
مارتیروس سرکسیم و همسرش به سال ۱۸۹۱ - جلفا

www.tabarestan.info



زنان ارمنی



خواهران تارک دنیا



خواهران تارک دنیا



دختر نانا جان



نانا جان از زنان با نفوذ ارمنی



سه خواهر ارمنی



معلمه ارمنی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
 www.tabarestan.info



زنان ارمنی



زن ارمنی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



دهقان ارمنی



زن ارمنی



سه زن ارمنی



زنان در انتظار دیدار حکیم



عروسی ارمنی‌ها



زنان هنگام رقص عید یاک



زن ایرانی در لباس رزم



زنان اندرون شاهی

www.tabarestan.info
مجله "مجدد سلیم" به تبرستان



تاج السلطنه



تاج السلطنه



پوشش زنان عصر قاجار



دختر ایرانی



خرید و فروش در صحن مسجد شاه



خرید و فروش کالا در بازار مسجد سپهسالار



زنی در حال قلیان کشیدن - در عصر قاجار



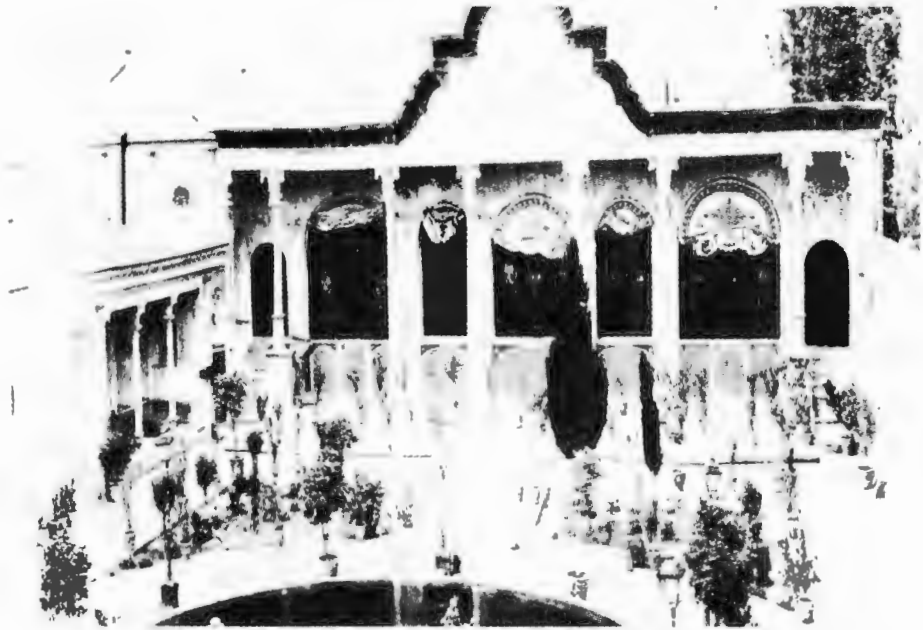
سیزه میدان



عالی قابو

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info



نمای بیرونی تالار مسعودیه



گنبد و بارگاه حضرت معصومه



شیرخوارگاه - عصر ناصری



نمایی از گلدسته مسجد سهسالار



کجاوه وسیله سفر

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info





عروسی در ایلات



عمارت دولتی تبریز

هران - میدان سپه
نظرة



خانواده اصفهانی



واگن اسبی



زنی در لباس ارمنی

منابع :

- ۱- آدمیت، فریدون : اندیشه ترقی و حکومت قانون (تهران ، خوارزمی ، ۱۳۵۱)
- ۲- آدمیت فریدون : امیرکبیر و ایران (تهران ، خوارزمی ، ۱۳۵۵)
- ۳- اعتمادالسلطنه ، محمد حسن خان : المائر و الآثار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۸)
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان : مرآة البلدان (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)
- ۵- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان : روزنامه خاطرات (تهران، نوین، بی تا)
- ۶- اعتمادالسلطنه، علیقلی میرزا : اکسیرالتواریخ (تهران، ویسمن، ۱۳۷۰)
- ۷- اعظام قدسی، حسن : خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله (بی جا، بی تا، ۱۳۴۲)
- ۸- الدر، جان : تاریخ مسیون آمریکایی در ایران (تهران، نورجهان، ۱۳۳۳)
- ۹- امیر خیزی، اسماعیل : قیام آذربایجان و ستارخان (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۶)
- ۱۰- امین الدوله، علی : خاطرات سیاسی (تهران ، امیرکبیر ۱۳۵۵)
- ۱۱- امین سبحانی، رضا : تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز (تبریز، فرهنگ آذربایجان،

(۱۳۳۷)

- ۱۲- امینی، علی : خاطرات علی امینی (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷)
- ۱۳- اورسل، ارنست : سفرنامه اورسل (تهران، زوار، ۱۳۵۳)
- ۱۴- اوژن بختیاری، ابوالفتح : تاریخ بختیاری (تهران، بی تا، ۱۳۴۵)
- ۱۵- بامداد، مهدی : شرح حال رجال ایران (تهران، زوار، ۱۳۴۷)
- ۱۶- بامداد، بدرالملوک : زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید
- ۱۷- بختیاری، مریم : خاطرات سردار مردم بختیاری (تهران، آنزان، ۱۳۸۲)
- ۱۸- براون، ادوارد : یکسال در میان ایرانیان (تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۴)
- ۱۹- بروگشن، هینریش : سفری به دربار سلطان صاحبقران (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷)
- ۲۰- بصری، طلعت : زندخت، چهره شیرین (بی جا) دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۵۰)
- ۲۱- بل، گرتروود : تصویرهایی از ایران (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳)
- ۲۲- بلوشر : سفرنامه بلوشر (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳)
- ۲۳- بنجامین، س . ج . و : ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه (تهران، جاویدان، ۱۳۶۳)
- ۲۴- بهبودی، سلیمان : رضاشاه - خاطرات سلیمان بهبودی (بی جا، طرح نو، ۱۳۷۲)
- ۲۵- بهاروند، اسکندر امان الله : کوچ نشینی در ایران (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

(۱۳۶۰)

- ۲۶- بیگی شیرازی، احمد : حدیقه الشعرا (تهران، زرین، ۱۳۶۶)

- ۲۷- پائولوویچ: انقلاب مشروطه ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن (تهران، رودکی، ۱۳۲۹)
- ۲۸- پولاک: سفرنامه پولاک (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱)
- ۲۹- تاج‌السلطنه: خاطرات تاج‌السلطنه (تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲)
- ۳۰- تفضلی، ابوالقاسم: انیس‌الدوله و روستای امامه (تهران، کتابسرا، ۱۳۶۳)
- ۳۱- تیموری، ابراهیم: تحریم تنباکو - اولین مقاومت منفی در ایران (تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۱)
- ۳۲- ثقفی، خلیل: مقالات گوناگون (تهران، بامداد، ۱۳۲۲)
- ۳۳- خالقی، روح‌الله: سرگذشت موسیقی ایران (بی‌جا، ابن‌سینا، ۱۳۳۲)
- ۳۴- خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره قاجار (تهران، بابک، ۱۳۳۸)
- ۳۵- خسروی، خسرو: جامعه دهقانی ایران (تهران، پیام، ۱۳۵۸)
- ۳۶- خسروی، عبدالعلی: فرهنگ بختیاری (تهران، بابک، ۱۳۵۸)
- ۳۷- دانش‌شور علوه، نورالله: تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان (تهران، دانش، ۱۳۳۵)
- ۳۸- دروویل، گاسپار: سفرنامه دروویل (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۶۱)
- ۳۹- دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی (تهران، فردوسی، ۱۳۶۱)
- ۴۰- دیولافوا: مادام دیولافوا ایران، کلدۀ شوش (تهران، خیام، ۱۳۶۱)
- ۴۱- رایس، کلارا: زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶)
- ۴۲- رایین، اسماعیل: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران (تهران، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۴۷)
- ۴۳- رشدیۀ، شمس‌الدین: سوانح عمر (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)
- ۴۴- رضازاده ملک، رحیم: تاریخ روابط ایران و آمریکا (تهران، طهوری، ۱۳۵۰)
- ۴۵- رضازاده لنگروردی، رضا: یادگارنامه فخرایی (تهران، نشرنو، ۱۳۶۳)
- ۴۶- سپهر، عبدالحسین: ایران و جنگ بزرگ (تهران، بانک ملی، ۱۳۳۶)
- ۴۷- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر: وقایع اتفاقیه - مجموعه گزارشات خفیه‌نویسان انگلیس در جنوب ایران (تهران، نشر نو، ۱۳۶۱)
- ۴۸- سیفی، مرتضی: نظم و نظمیۀ در دوره قاجار (تهران، فرهنگسرا، ۱۳۶۲)
- ۴۹- سیف‌آزاد، عبدالرحمن: کلیات دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی (تهران، تابان، ۱۳۳۷)
- ۵۰- شیخ‌الاسلامی، پری: زنان روزنامه‌نگار ایران (تهران، بعثت، ۱۳۶۶)
- ۵۱- شیل، لیدی: خاطرات لیدی شیل - همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه (تهران، نشرنو، ۱۳۶۲)

- ۵۲- شهری، جعفر: تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (تهران، رسا، ۱۳۶۷)
- ۵۳- صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)
- ۵۴- طاهرزاده بهزاد، کریم: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت (تهران، اقبال، بی تا)
- ۵۵- طاهری، ابوالقاسم: جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان (تهران، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸)
- ۵۶- طلوعی، محمود: از طاووس تا فرح (تهران، نشر علم، ۱۳۷۷)
- ۵۷- ظل السلطان، مسعود میرزا: زندگی نامه و خاطرات ظل السلطان (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲)
- ۵۸- عارف قزوینی: کلیات دیوان عارف قزوینی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)
- ۵۹- عضدالدوله، احمد میرزا: تاریخ عضدی (تهران، نشر علم، ۱۳۷۶)
- ۶۰- فتحی، نصرالله: دیدار هم‌رزم ستارخان (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۱)
- ۶۱- فخرایی، ابراهیم: گیلان در گذرگاه زمان (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)
- ۶۲- فرمانفرمائی، منوچهر: از تهران تا کاراکاس (تهران، نشر تاریخ، ۱۳۷۳)
- ۶۳- کرزن: ایران و قضیه ایران (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب (بی تا))
- ۶۴- کسروی: تاریخ انقلاب مشروطه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۰)
- ۶۵- گارثویت، جین رالف: بختیاری در آینه زمان ترجمه مهراب امینی (تهران، سهند، ۱۳۷۵)
- ۶۶- محبوبی اردکانی: تاریخ مؤسسات تمدنی جدید (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲)
- ۶۷- محیط طباطبایی، محمد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران (تهران، بعثت، ۱۳۶۶)
- ۶۸- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار (تهران، زوار، ۱۳۴۳)
- ۶۹- مشیر سلیمی: علی اکبر: زنان سخنور (تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۳۵)
- ۷۰- معاصر، حسن: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲)
- ۷۱- معیرالممالک، دوستعلی خان: یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه (تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۱)
- ۷۲- معیرالممالک، دوستعلی خان: رجال عصر ناصری (تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۱)
- ۷۳- مکبن، الیزابت رایس: با من به سرزمین بختیاری بیاید (تهران، سهند، ۱۳۷۳)
- ۷۴- ملک آرا، عباس میرزا: شرح حال عباس میرزا ملک آرا: به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی (تهران، انجمن آثار ایران، ۱۳۲۵)
- ۷۵- ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران، کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸ - ۱۳۳۵)
- ۷۶- مهدی‌نیا، جعفر: زندگانی سیاسی امینی (تهران، پاسارگاد، ۱۳۶۸)

- ۷۷- ناظم الاسلام کرمانی : تاریخ بیداری ایرانیان (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)
- ۷۸- ناهید، عبدالحسین : زنان ایران در جنبش مشروطه (تبریز، احیاء، ۱۳۶۰)
- ۷۹- نفیسی، سعید : تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۳۵)
- ۸۰- نیکیتین : ایرانی که من شناختم (تهران، کانون معرفت، ۱۳۲۹)
- ۸۱- هاکس، هریت : ایران، افسانه، واقعیت - خاطرات سفر به ایران (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸)
- ۸۲- هدایت، مهدیقلی خان : خاطرات و خطرات (تهران، زوار، ۱۳۴۴)
- ۸۳- هدایت، مهدیقلی خان : گزارش ایران (تهران، نقره، ۱۳۶۳)
- ۸۴- یسلسون، آبراهام : روابط ایران و امریکا (تهران، طهوری، ۱۳۵۰)

نشریات :

- ۱- روزنامه اطلاعات
- ۲- روزنامه انجمن
- ۳- روزنامه ایران نو
- ۴- روزنامه تمدن
- ۵- روزنامه حیل‌المتین
- ۶- روزنامه دانش
- ۷- روزنامه رعد
- ۸- روزنامه شرف و شرافت
- ۹- روزنامه شرق
- ۱۰- روزنامه طوفان
- ۱۱- روزنامه مجلس
- ۱۲- روزنامه ندای وطن

مجلات :

- ۱- مجله آینده
- ۲- مجله ایرانشهر
- ۳- ایران و آمریکا
- ۴- مجله پزشکی
- ۵- مجله تعلیم و تربیت
- ۶- مجله جریده ملی

- ۷- جهان زنان
- ۸- مجله دانشگاه تهران
- ۹- مجله گنجینه اسناد
- ۱۰- مجله وحید
- ۱۱- مجله یادگار
- ۱۲- سالنامه دانشسرای عالی

پینتکس "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



موسسه فرهنگی هنری

تهران و خاندان وای حصر - نیش جیلان تکثیر فلسطی
تلفون ۸۸۹۷۵۵۸۱-۱

ISBN 978-964-7736-73-2



9 789647 736732

۵۷۰۰ تومان